بسم الله الرحمن الرحیم

سرشناسه	:	مهدوی، سیدحسین، ۱۳۵۵-
عنوان و نام پدیدآور	:	اسرار عنایات خداوند/مولف سیدحسین مهدوی.
مشخصات نشر	:	اصفهان: نورالحیات، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	:	۲۱۳ص.
شابک	:	978-622-5985-13-1
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه: ص. ۲۰۶ - ۲۱۳.
موضوع	:	لطف الهی
		Grace (Islamic theology)
		اخلاق اسلامی
		Islamic ethics
		داستان‌های اخلاقی
		Ethical fiction*
		چهارده معصوم -- احادیث
		Fourteen Innocents of Shiite -- Hadiths*
رده بندی کنگره	:	BP۲۱۹/۱
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۴۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۹۰۸۹۲۷۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	فیپا

اسرار عنایات خداوند

مؤلّف: حسین مهدوی

انتشارات: نور الحیات

شابک: ۱_۱۳_۵۹۸۵_۶۲۲_۹۷۸

مجوز چاپ: اول - ۱۴۰۱

اسرار عنایات خداوند

تقدیم به محضر گل‌های سرسبد خلقت،
حضرت خاتم‌الأنبیاء و سیدالأوصیاء و
فاطمه زهرا و فرزندان معصومین‌شان
و همچنین حضرت أباالفضل العباس
و زینب کبری و فاطمه معصومه صلوات‌الله علیهم اجمعین
که جان و حیات خویش را فدای
بشر نمودند تا او را از
جهنم بدبختی
به بهشت
خوش‌بختی
سوق دهند.

فهرست مطالب

مقدمه

در این جهان پرهیاهو و پرماجرا و در این سرائی که مصائب و گرفتاری‌ها بشر را در برگرفته است، همگی به دنبال راه چاره‌ای برای نجات می‌باشیم. یکی به آرزوهای دور و دراز رو می‌آورد، دیگری دوای دردهای خویش را از لذّات و خوشی‌های زودگذر و تکراری دنیا می‌خواهد و سومی، در پی آن است که با رفت و آمد و معاشرت فراوان با خویشان و دوستان، دردها و گرفتاری‌های خود را به فراموشی بسپارد و خلاصه هر کسی به چیزی پناه برده تا از دست سختی‌ها و دردها نجات یافته و در آغوش خوشبختی و سعادت بیارامد.

و اما در این میان تنها نیروی مؤثر هستی یعنی خداوند واحد یگانه است که می‌تواند طبیب درد بشر باشد.

ما، هم شنیده‌ایم و هم دیده‌ایم که گرفتاران فراوانی از راه‌های معجزه‌آسا و خارق العاده‌ای توانسته‌اند با امدادهای الهی از چنگال دردها و مصائب رسته و آرامش را در آغوش گیرند.

ما در این نوشته به دنبال اسرار این عنایات و الطاف ویژه پروردگار بوده و می‌خواهیم بدانیم به چه طُرُقی می‌توانیم خود را مشمول آن‌ها سازیم. ما به دنبال این هستیم که چرا بعضی از بندگان خداوند از الطاف خاصه او بهره‌مند می‌گردند و بعضی با وجود زحمات و تلاش‌های فراوان از آن‌ها محرومند؟

و اما قبل از ورود به بحث به چند نکته توجه فرمائید:

۱ـ در این کتاب، ما پیامبر و اهلبیتش علیهم‌السلام را از این جهت که آنان مظهر رحمت و اراده خداوند هستند، در کنار خداوند قرار داده و هر جا که سخن از دعا و توسل و عنایت خداوند است، منظورمان شامل این بزرگواران نیز می‌باشد.

۲ـ شیوه کار ما در این کتاب بر این است که در هر موضوعی اگر از قرآن و روایات و سخن اولیاء الله و حکایات، مطلبی پیدا نموده‌ایم، به ترتیب تحت عنوان سخن الله، سخن حجج الله علیهم‌السلام، سخن اولیاء الله و شاهد، ذکر نموده‌ایم.

۲ـ در پاره‌ای از موارد، بنا به دلائلی از جمله روان شدن متن، هم‌سنخی مطالب با شیوه و اسلوب این نوشتار، خلاصه نمودن متن و... در مطالب برگرفته از منابع، با حفظ معنا و مقصود گوینده، مقداری دخل و تصرف لفظی صورت گرفته است.

۳ـ اکثر کتاب‌های روائی‌ای که از آن‌ها در این اثر استفاده شده، در نرم افزارهای مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) موجود می‌باشد.

بخش اول

عنایات عامّه الهی

آیا خداوند و اهل‌بیت علیهم‌السلام نسبت به ما بی‌مهرند؟!

شاید بسیاری از ما به انحاء و طرق مختلف نسبت به خداوند منّان در مرحله اول و نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام به عنوان خلفاء الله در مرحله دوم، بدبین بوده و با خود می‌گوئیم: چرا آن‌ها به ما لطفی نمی‌کنند؟! چرا این‌قدر ما از لطف آن‌ها بی‌بهره‌ایم؟! چرا با وجود این‌همه دعا و گریه و التماس ما، آن‌ها اصلا به ما توجهی نمی‌نمایند؟!! آخر مگر چه کرده‌ایم که عنایات و توجه‌شان شامل‌حال‌مان نمی‌شود؟ مگر چقدر گناه کرده‌ایم که این‌گونه محرومیم؟ نه لطفی، نه عنایتی و نه... .

برای جواب به این سوء ظن بیان چند امر، ضرورت دارد:

امر اول: فضل و کرم خداوند نسبت به همگان زیاد است

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: هنگامی‌که بنده به خداوند نزدیک شود، خداوند بیشتر به او نزدیک می‌شود، و کسی که به اندازه یک وجب به او نزدیک گردد، او به اندازه یک ذراع[۱] به آن شخص نزدیک می‌شود، و هر کس به مقدار یک ذراع به او نزدیک گردد، خداوند به اندازه یک باع[۲] به او نزدیک می‌شود، و آن که پیاده به سوی خداوند حرکت نماید، او هروله‌کنان به سویش می‌آید.[۳]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: به راستی بنده‌ای از بنده‌های مؤمنِ من، گناه بزرگی می‌کند که موجب عقوبت در دنیا و آخرت است و من مصلحت آخرت او را منظور می‌دارم و در دنیا به عذاب او می‌شتابم تا او را به آن گناه، کیفر دهم و اندازه کیفر او را معیّن می‌کنم و حکم آن را صادر می‌نمایم و آن را متوقف و بدون اجرا می‌گزارم، و اجرای آن متوقّف بر خواست من است و بنده من آن را نمی‌داند و بارها در مقام اجرای آن برمی‌آیم و دچار تردید می‌گردم و خودداری می‌کنم، زیرا از بد کردن به او بدم می‌آید و

---

۱. فاصله بین آرنج تا سر انگشت وسط دست.

۲. فاصله بین دو دست کاملا باز.

۳. عوالی اللآلی ج۱۱۶/۴.

از وارد کردن ناراحتی بر او کناره می‌گیرم و در نتیجه به دلیل پاداش دادن به بسیاری از نمازهای نافله او که در شب و روزش به قصد تقرّب به من می‌خواند، با گذشت و صرف‌نظر از آن گناه، او را می‌بخشم و من این بلا را از او می‌گردانم با اینکه آن را مقدّر کردم و حکم آن را صادر کردم و آن را بی‌اجرا وانهادم و اجرای آن به خواست من وابسته است، سپس اجر نزول همان بلائی که از آن معاف شده است را برای او می‌نویسم و ذخیره می‌نمایم و اجر فراوان به او می‌دهم با اینکه متوجّه آن نشده است و آزار آن را ندیده و منم خداوند کریم و مهربان و رحیم.[۱]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق: پاک و منزه است کسی (خدایی) که بر فراوانی لطف و عطایش چیزی جز لطف و کرم و بخشش، نمی‌افزاید.[۲]

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله محمدتقی بهجت: هم‌چنین عجیب اینکه امسال شنیدم دو نفر که هر دو عرب و از معاودین مقیم مشهدند و به بیماری سخت مبتلا بودند، جداگانه برای شفا و قضاء حاجت خویش به امام رضا علیه‌السلام متوسل شده‌اند و هر دو گفته‌اند: همان شبِ توسل در خواب حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها را دیدیم که فرمود: حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: حاجت شما برآورده شده است. و به یکی از آن‌ها که کنار سرش به عمل جراحی احتیاج داشته، فرمود: دیگر احتیاج به عمل نداری، و به دیگری فرمود: خیلی گریه کردی، زیاد گریه نکنید، زیرا حضرت از گریه شما زوّار و دوستان متأذی و متأثر می‌شود.[۳]

۲ـ علامه سید محمدحسین طباطبائی: رحمت الهی همیشه بر غضبش سبقت دارد، چون خودش به موسی وحی فرستاد که: «عَذابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ» و سعه رحمت الهی اقتضاء دارد که از رساندن عذاب و شر و ضرر بندگان کراهت داشته باشد، اگر چه ستم‌گر و مستحق عذاب هم باشند، به شهادت اینکه هر چه هم بندگانش ستم‌کار باشند باز خداوند نعمت‌های خود را بر آنان افاضه فرموده و زشتی‌هایشان را می‌پوشاند، حتی بندگان خود را هم دعوت کرده که در مقابل نادانی‌ها و تجاوزات یک‌دیگر حوصله کنند، مگر در مواردی که بخواهند حق لازمی را اقامه نموده و یا در دفع ظلمی که متوجه‌شان شده، مضطر به جلوگیری و انتقام شوند که در این صورت، اِعمال غضب را تجویز کرده است.[٤]

---

۱. کافی ج۲/٤٤۹. (ترجمه از ترجمه اصول کافی (کمره‌ای) ج۵/۵۴۷).

۲. فلاح السائل/۱۵۲.

۳. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۱۷۳.

٤. ترجمه تفسیر المیزان ج۶/۴۰۱.

شاهد

۱ـ حجة الاسلام علی‌اکبر مهدی‌پور از قول یکی از دوستان موثقش: سید جواد دهقانی اهل یزد است و مکرر مورد عنایت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها قرار گرفته است، از جمله دو سال قبل شدیداً مریض بوده و به پسرش گفته: مرا به حرم مطهر ببر تا شب را در حرم با توسل و تلاوت قرآن احیا نگه دارم تا بلکه خداوند به برکت این خاتون دو سرا مرا شفا عنایت کند.

پسرش او را به حرم مطهر می‌برد، او در ایوان طلا می‌نشیند و مشغول دعا و توسل و تلاوت قرآن می‌شود.

بعد از نصف شب در یک حالت بین خواب و بیداری می‌بیند حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها از ضریح بیرون آمدند و در کنار او نشستند، آن‌گاه امام رضا علیه‌السلام تشریف‌فرما شدند و درکنار خواهر بزرگوارشان نشستند.

حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها به برادرشان گفتند: من می‌خواهم از این شهر بیرون بروم.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: خواهرم! چرا؟

حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها عرض کردند: چون در حریم من خیلی گناه می‌کنند.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: نه خواهرم! شما باید در این شهر بمانید، زیرا وجود شما برای اهل این شهر امان است.

آن‌گاه این سید به خود می‌آید و می‌بیند کسی نیست و از بیماری‌اش نیز اثری نیست.[1]

۲ـ حجة الاسلام علی‌اکبر مهدی‌پور از قول یکی از دوستانش: برای یکی از زوّار در حرم مطهّر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مکاشفه‌ای حاصل می‌شود، می‌بیند که دوش آبی بالای سرش هست، نگاه می‌کند و می‌بیند که بالای سر هر زائری یک دوش آب هست.

متوجّه می‌شود که آب بسیار لطیفی است و از ایستادن زیر آب خیلی احساس لذّت می‌کند و بدنش سبک می‌شود.

از حرم خارج می‌شود و می‌بیند که در صحن مطهّر جعبه‌هایی از روی زمین تا عنانِ آسمان چیده‌اند. به هر کسی که عبور می‌کند و لو عابر بوده و قصد زیارت نداشته باشد، یک جعبه مرحمت می‌کنند.

از صحن خارج می‌شود و می‌بیند جعبه در دستش نیست. به صحن بر می‌گردد و می‌بیند از جعبه‌ها خبری نیست. به حرم مطهّر بر می‌گردد و می‌بیند از دوش‌های آب هم اثری نیست. تازه آن وقت متوجّه می‌شود که حالت مکاشفه برایش پیش آمده بود.[2]

---

۱. کرامات معصومیه سلام‌الله‌علیها / ک۸۸.

۲. کرامات معصومیه سلام‌الله‌علیها / ک۱۰۹.

۳ـ حجة الاسلام محمدعلی برهان از کتابی که تألیف مرحوم آقای سیبویه است: کاروانی از ایران به قصد زیارت به کربلا آمده بود که یک نفر روحانی به نام ملا عباس نیز آن را همراهی می‌کرد.

ملا عباس، که خیلی اهل ولاء و دارای خلوص نیت بود، نقل کرد که: در همان روزی که به کربلا وارد شدیم و به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام و حضرت أبو الفضل علیه‌السلام رفتیم، شب آن روز در عالم رؤیا دیدم آقایی با نوکر و نفرات دارند به اطاق ما تشریف می‌آورند. پرسیدم: این آقا که جلو همه می‌آیند و آن‌قدر نورانی هستند، کیستند؟

دیدم یکی از همراهانش که گویا از اصحاب امام حسین علیه‌السلام بود، گفت: این آقا همه کاره دربار امام حسین علیه‌السلام، حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام هستند که به دیدن شماها تشریف آورده‌اند.

من از جا بلند شدم و به استقبالشان رفتم و عرض کردم: آقا! ما چه قابلیتی داریم که شخصیت بزرگواری مثل شما و همراهان محترمتان به دیدن ما بیایید و زحمت بکشید؟!

فرمودند: شما شیعیان و محبین ما هستید و خیلی در نزد ما احترام دارید. من و این اصحاب برادرم، به امر برادرم امام حسین علیه‌السلام به دیدن زوارمان می‌آییم و سر چهار فرسخی که می‌خواهند به سرزمین کربلا وارد بشوند، حر بن یزید ریاحی را به استقبالشان می‌فرستیم.

من از شدت خوشحالی و گریه شوق از خواب بیدار شدم و به رفقایم گفتم: ما باید خیلی از عنایات الهی که نعمت ولایت و دوستی اهل‌بیت علیهم‌السلام به ویژه توفیق زیارت ائمه عراق علیهم‌السلام و بالأخص زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام و برادر رشید و باوفایش حضرت أبو الفضل علیه‌السلام را به ما عطا فرموده است، قدردانی کنیم و قدر خودمان را هم بدانیم.[1]

۴ـ آیة الله سید محمدتقی خوانساری از قول یکی از علماء: خواب دیدم به طرف مشهد مقدس مسافرت می‌کنم. به جائی رسیدیم که جمعی در آن‌جا بودند.

به من گفته شد: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این‌جا هستند.

در عالم خواب نزد آن بزرگوار رسیده و عرض کردم: آقا! ما را از دست رضا شاه نجات دهید.

آن حضرت مرا به علی بن موسی الرضا علیهماالسلام ارجاع دادند.

نزد ایشان رفتم و حاجت خود را در خدمت ایشان تکرار نمودم.

آن بزرگوار فرمود: من دستور دادم تا برداشته شود، ولی مردم قدر نمی‌دانند.[2]

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۱/۳۶۳.

۲. روزنه‌هایی از عالم غیب/٥٦.

۵ـ روزی یک نفر مجوسی از (حضرت) ابراهیم علیه‌السلام خواست تا او را میهمان کند.

ابراهیم علیه‌السلام به او فرمود: اگر مسلمان شوی (تسلیم دین من شوی) تو را می‌پذیرم.

(مجوسی ناراحت شده) و از آن‌جا رفت.

خداوند متعال به ابراهیم علیه‌السلام وحی کرد: ای ابراهیم! تو او را جز با تغییر دینش اطعام نکردی در حالی که ما هفتاد سال با وجود کفرش به او روزیّ و غذا می‌دهیم. اگر یک شب به او غذا می‌دادی چه می‌شد؟

ابراهیم علیه‌السلام به دنبال مجوسی رفته و او را باز گرداند و میهمان نمود.

مجوسی گفت: دلیل این تغییر رفتار چیست؟

پس ابراهیم علیه‌السلام موضوع وحی خدا را برای او بازگو کرد.

مجوسی گفت: آیا خداوند با من این‌گونه معامله می‌نماید؟ حال که چنین است اسلام را به من عرضه کن. و مسلمان شد.[1]

۶ـ کافری در بنی اسرائیل مدت شش صد سال بود که در کفر و زندقه به سر می‌برد و آشکارا گناه می‌کرد.

روزی حضرت موسی علیه‌السلام برای مناجات با خداوند بزرگ به کوه طور می‌رفت که با او برخورد نمود.

از موسی علیه‌السلام پرسید: به کجا می‌روی؟

موسی علیه‌السلام گفت: برای راز و نیاز و مناجات با خداوند سبحان می‌روم.

گفت: برای خدای تو پیامی دارم که از تو می‌خواهم حتما به او بگویی.

موسی علیه‌السلام قبول کرد.

گفت: یا موسی! به خدای خود بگو: مرا از خدایی تو ننگ و عار می‌آید و اگر تو روزیّ دهنده من هستی، من به روزیّ تو احتیاجی ندارم.

حضرت موسی علیه‌السلام از حرف‌های او پریشان و ناراحت شد و بدون اینکه چیزی به او بگوید، به طرف کوه طور روانه شد.

پس از اتمام مناجات، شرم داشت که حرف‌های آن کافر را به خداوند بگوید که ناگاه خطاب آمد: ای موسی! چرا پیام بنده مرا که با ما بیگانگی می‌کند و از خدایی ما اعراض دارد، نرساندی؟

موسی علیه‌السلام عرض کرد: خداوندا! خودت بهتر می‌دانی که چه گفت.

---

۱. المحجة البیضاء ج۸/۲٦۷.

خداوند بزرگ فرمود: ای موسی! به او بگو: اگر تو از خدایی ما ننگ و عار داری، ما از بندگی تو ننگ و عار نداریم و اگر تو روزیّ ما نمی‌خواهی، ما بدون درخواست تو، به تو روزیّ می‌رسانیم.

موسی علیه‌السلام از کوه برگشت و پیام الهی را به آن کافر عاصی رسانید.

چون او پیام خدا را شنید، سر خود را به زیر انداخت و ساعتی در فکر فرو رفت و آن‌گاه سر خود را بلند کرد و گفت: ای موسی! پروردگار ما بزرگ پادشاهی است، کریم بنده نوازی است، افسوس که من عمرم را ضایع کردم و روزگارم را به بطالت گذرانیدم. ای موسی! دین خود و راه حق را به من عرضه فرما.

موسی علیه‌السلام دین حق را به او عرضه داشت و او به یگانگی خدا اقرار کرد و به سجده رفت و در همان حال جان به جان آفرین تسلیم کرد و روح او را به علیین بردند.[1]

۷ـ حجة الاسلام مظاهری واعظ قمی از قول آقای علماء (از وعّاظ قم): من در رژیم پهلوی از شیوع فساد و بی‌بند و باری خیلی نگران بودم.

شبی در عالم خواب به من گفته شد: حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها آمده‌اند.

من به حرم رفتم و خود را به آن حضرت رساندم و به ایشان از اوضاع شکایت نمودم.

آن حضرت روی مبارک به طرفی کرد و فرمود: ما به ایشان دستور داده‌ایم، قیام کند.

من نگاه کردم، دیدم آن شخص، امام خمینی است.[2]

۸ـ آیة الله سید محسن خرازی از قول یکی از کسانی که مکررا به خدمت حضرت بقیة الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسیده است: یک بار امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی و در زمان تعویض اسکناس‌ها، نزدیک قبرستان شیخان قم زیارت کردم که به من سکه‌ای از پول‌های رایج جمهوری اسلامی را دادند و فرمودند: این پول‌ها با عنایت ما عوض شد.[3]

۹ـ وقتی که در جنگ احد دندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکسته و صورتش مجروح گشت، یارانش خیلی ناراحت شدند و به آن حضرت عرض کردند: اگر آن‌ها را نفرین می‌کردی (به جا بود).

---

۱. خزینة الجواهر/۳۱۴.

۲. روزنه‌هایی از عالم غیب/٤۲.

۳. روزنه‌هایی از عالم غیب/۳۲.

فرمود: من به عنوان نفرین کننده، مبعوث نشده‌ام و لیکن برای دعوت مردم به سوی حق و رحمت، مبعوث شده‌ام. خداوندا! قومم را هدایت فرما که آن‌ها نمی‌دانند.[1]

۱۰ـ آیة الله حاج شیخ مرتضی حائری: در جنگ بین الملل اول، که علی‌الظاهر از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی طول کشیده است، دولت ایران بی‌طرف بود و داخل جنگ نبود، ولی قشونی در اختیار مجلس شورای ملی بود که نام آن ژاندارمری بود. این قشون علی‌الظاهر به تیپ‌های مختلف تقسیم گردیده و در مرزهای ایران مشغول محافظت بودند. از جمله قشونی در حدود ۲ هزار نفر در کوه‌های رضائیه، از تجاوز روس‌ها به ایران جلوگیری می‌کردند که رئیس آن تیپ، ماژور فضل اللّه خان بود و طبیب جرّاح قشون جناب آقای دکتر شیخ حسن خان عاملی بوده است.

ایشان شبی در همان کوه‌های اطراف رضائیه، که در آن وقت علی‌الظاهر ارومیه نامیده می‌شده است مشغول رسیدگی به مجروحین بوده‌اند... . در همان پیچ و خم درّه‌ها می‌بینند یک نعشی، که علی‌الظاهر در آن مناطق در آن زمان از ترکه می‌ساخته‌اند مانند سبد، بر دوش ۲ نفر است و مرد زنده‌ای در آن دراز کشیده. آنان نعش را جلوی دکتر بر زمین می‌گذارند.

خود آن مرد به آقای دکتر می‌گوید: تیری از طرف پشت، قسمت راست، وارد بدن شده است. حاجت من این است که این تیر را درآوری.

دکتر شیخ حسن خان می‌گوید: گفتم: این کار مشکلی است و در این شب نمی‌شود و وسایل بیشتر و مجهّزتری می‌خواهد.

گفت: مگر چاقو و سوزن و نخ نداری؟

گفتم: بله!

گفت: با چاقو پاره کن و پارگی را بخیه بزن.

گفتم: طاقت و تحمل درد نداری.

گفت: دارم.

گفتم: می‌توانی روی سنگی که در آن‌جا است بنشینی؟

گفت: آری!

او را روی سنگ نشاندند و پشت او به طرف من بود و رویش به طرف زمین، خم بود. من چاقو را کشیدم و قسمتی از پشت او را پاره کردم و تیر را درآوردم. دیدم ابداً ناله‌ای از او بلند نشد. من تصور کردم که قلب او

---

۱. سنن النبی /۴۱۳.

ایستاده و مرده است. به طرف صورتش خم شدم، دیدم در حال حیات است و مشغول ذکر الهی است و زمین جلو رویش متلألی و درخشان می‌باشد. به نظرم خیلی عجیب آمد. مشغول بقیه کار شدم و پشت او را بخیه زده و در چادر مخصوص خواباندمش.

روزها برای رسیدگی و پانسمان به چادرش می‌رفتم. فردای آن روز که رفتم، گفتم: تعجب کردم از اینکه هیچ ناله‌ای نکردی.

گفت: این طبیعی است، مگر نشنیده‌ای که مولی امیرالمؤمنین تیر را در حال نماز از بدن مبارکش بیرون می‌آوردند و ابداً اظهار تألّم نمی‌فرمود؟! سرّش این بود که توجه او به طور کامل متوجه حق بود و متوجه بدن خود نبود تا حسّ تألّم نماید و حسّ تألّم متوقف بر توجه به بدن و محل درد است و بحمد اللّه این قدرت در من نیز می‌باشد.

این مرد کُرد در نظرم خیلی بزرگ جلوه نمود تا آنکه در همین ایام، دیده‌بان‌ها خبر دادند که قشونی از طرف روسیه ره‌سپار است و به طرف مرز ایران در حرکت می‌باشد و تعدادشان در حدود ۳۰ هزار است. این خبر را فقط ماژور دریافت کرد و به من نیز گفت و گفت: کسی از افراد مطلع نشود، زیرا به طور غیر منظم فرار خواهند کرد و ما به طور منظم بدون اینکه افراد، از واقع جریان مطلع شوند، عقب‌نشینی می‌کنیم.

من هم به کسی جز به همین مجروح که برای اصلاح جراحت و پانسمان نزد او می‌رفتم، نگفتم و چون او مرد جلیل و صاحب سرّی بود، به او گفتم.

پس از شنیدن، توجهی کرد و گفت: آنان مراجعت می‌کنند.

من جریان را به ماژور گفتم. او گفت: که این کرُدها مردمانی دروغ‌گو می‌باشند و حرفشان بی‌اساس است، ولی پس از چند ساعت، دیده‌بان‌ها ـ که با دوربین مراقب طرف دشمن بودند ـ خبر دادند که آنان دارند مراجعت می‌کنند و به طرف مملکت خود ره‌سپار شدند.

پس از مشاهده این دو نیروی عجیب در این مردِ به حسب ظاهر عادی، به او گفتم: شما که می‌باشید؟

گفت: ما چهار نفر هستیم که از اعوان حضرت خلیفة اللّه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستیم و یک نفر ما فعلاً در پاریس است و من مأمور این حدود می‌باشم.

گفتم: شما که چنین قدرتی داری، پس تصرفی کن که دولت روس به کلّی مضمحل شود.

گفت: ما تا حدودی که نگذاریم کشور شیعه پایمال اجنبیان شود دستور داریم که اعمال نفوذ بکنیم و بیش از این حق نداریم.

گفتم: شما می‌میرید و آلات قتل در بدن شما کارگر است؟

گفت: بله! از این لحاظ کاملاً ما یک موجود عادی هستیم. منتهی، به محض اینکه ما مردیم، جانشین شخص متوفّی از طرف ولیّ اعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف معیّن می‌شود و کارها معطّل نمی‌ماند.

گفتم: پس من، اگر گلوله را از بدن شما بیرون نمی‌آوردم می‌مردید، بنا بر این من حق حیات بر شما دارم، شما باید در مقابل حق مذکور پاداشی به من بدهید.

فرمود: شما به مشهد مقدس رضوی علیه السلام، می‌روید و من در آن‌جا شما را خواهم دید و حق شما را إن شاء اللّٰه ادا می‌کنم.

پس از مدتی در مشهد در دست‌گاه جان محمد خان بودم و او با قشون تهران که اوایل پادشاهی رضا شاه پهلوی یا هنگام سردار سپهی او بود، در جنگ بود و من نیز جرّاح او بودم. شبی دنبال من فرستاد و گفت: باید به فلان پاس‌گاه که در چند کیلومتری شهر است بروی و مجروحین را پانسمان کنی.

شبی بارانی و سرد بود. درشکه‌ای برایم گرفتند و من تنها با وسائل جرّاحی که در کیف بود، روانه شدم. در بیابان هم کسی نبود و هوا هم تاریک و سرد و بارانی بود و باد سردی می‌وزید.

در این بین که درشکه در حال حرکت بود، یک‌مرتبه مشاهده کردم که هوای لطیفی است و دو نفر نزدیک درشکه هستند که یکی از آن‌ها همان کُرد سابق‌الذکر است.

او با رفیقش صحبت می‌کرد و می‌گفت: ایشان آقای دکتر شیخ می‌باشند و حق حیات بر گردن من دارد، وظیفه او این است که پس از رفتن به پاس‌گاه و انجام کار جراحی، شبانه به شهر مراجعت کند، چون همین امشب قشون از تهران می‌رسد و پاس‌گاه را به توپ می‌بندند و باید از کار برای جان محمد خان استعفا دهد، چون او مغلوب و منکوب خواهد شد.

رفیقش گفت: پس به او بگو.

گفت: او سخنان ما را می‌شنود.

پس از این مذاکره، وضع عوض شد و دیدم کسی در بیابان نیست و جز باد و باران و سرما و صدای شلاّق که درشکه‌چی به اسب‌ها می‌زند، چیزی مشهود و مسموع نیست. به درشکه‌چی گفتم: کسی را ندیدی؟

گفت: کدام دیوانه در این حال به بیابان می‌آید؟!

من به گفته آن مرد عظیم کُرد عمل کردم و همان‌طور شد که خبر داده بود.[۱]

۱۱ـ آقا سید عباس تهرانی: برادرم یکی از رؤسای ارتش روس را در مهمان‌خانه‌ای دیده بود که از روی ناراحتی با صدای بلند فریاد می‌کشید و می‌گفت: آقا عجل الله تعالی فرجه الشریف خوب، ولی شماها بد.

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱۴.

برادرم می‌گفت: نزد آن فرمانده نشستم، مترجم او مطالبش را به فارسی ترجمه می‌کرد. از او پرسیدم: مقصود او از این جمله چیست که آقا عجل الله تعالی فرجه الشریف خوب، ولی شماها بد؟

گفت: ما قصد داشتیم به ایران حمله کنیم، روزی که می‌خواستیم وارد مرز ایران شویم، کشتی بزرگی را دیدیم سر راه ما ایستاده، این مطلب برای ما تازگی داشت، زیرا قبلا بررسی کرده بودیم و چنین کشتی ندیده بودیم. نزدیک که آمدیم مشاهده کردیم کسی در کشتی نیست، فقط آقایی روی بام کشتی مشغول عبادت است. وقتی به او رسیدیم، به ما گفت: برگردید ایران صاحب دارد.

ما کنار رفتیم و فکر کردیم شاید خیال باشد، چشممان را مالیدیم و دوباره برگشتیم دیدیم همان کشتی با همان کیفیت موجود هست. به مرکز مخابره کردیم، دستور آمد که برگردید.[1]

سؤال: بعضی افراد که آشنائی و معرفت چندانی نسبت به ذات اقدس خداوند کریم و منان و رؤوف ندارند، می‌گویند: بی‌شرمی و بی‌حیائی است که انسان سطح توقعش را از خداوند بالا برده و از او زیاد بخواهد. آیا سخن این افراد درست است؟ آیا واقعا خواسته انسان از خداوند باید حد و حصری داشته باشد؟

جواب: این افراد، خداوند را با انسان، اشتباه گرفته‌اند و ناخواسته یا ندانسته گمان می‌کنند که خداوند نیز همانند سایر انسان‌هاست که با زیاد خواستن، سرمایه و دارائی او تمام شده و به دیگران چیزی نمی‌رسد، لذا باید به اندازه خواست، اما با رجوع به آیات و روایات و ادله عقلیه به خوبی درک می‌نمائیم که ذات بی‌پایان و نامتناهی خداوند از یک‌سو غنی مطلق بوده و از دیگر سو فیّاض و دست و دل‌باز، بنا بر این هرگاه که حکمتش اقتضاء نماید و شرائط اعطاء فراهم باشد، لحظه‌ای درنگ ننموده و بندگانش را از چشمه‌های بی‌پایان فضلش بهره‌مند می‌سازد.

شاهد

آیة الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی: در سال ۱۳۳۹ قمری (یک سال پس از درگذشت پدرشان) هنگامی که در مدرسه قوام نجف اشرف، طلبه بودم و در آن زمان کتاب حاشیه ملا عبد الله یزدی، در منطق را تدریس می‌کردم، زندگیم به سختی و مشقت اداره می‌شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگ‌دستی نداشتم.

هجوم ناراحتی‌ها عبارت بودند از:

---

۱. همان.

۱ـ اخلاق ناپسند برخی از معمّمین که به بیوت مراجع رفت و آمد داشتند. از رفت و آمد آن‌ها به منزل مراجع برای من سوء ظنّی به همه مردم پیش آمده بود، چنان‌که با کسی ارتباط برقرار نمی‌کردم و حتّی نماز جماعت پشت سر افراد عادل را نیز ترک کرده بودم.

۲ـ دیگر آنکه یکی از منسوبین من به شدت از تدریس من جلوگیری می‌کرد و به استادم نیز گفته بود: مرا به درس خود راه ندهد.

۳ـ دیگر آنکه مبتلا به بیماری حصبه شده بودم و بعد از شفا از آن بیماری حالت کند ذهنی و نسیان برایم پیش آمده بود.

۴ـ دیگر آنکه بینایی چشم‌هایم بسیار کم شده بود.

۵ـ دیگر آنکه از تند نوشتن عاجز شده بودم.

۶ـ دیگر آنکه گرفتار فقر شدید و تنگ‌دستی بودم.

۷ـ دیگر آنکه در قلبم احساس نوعی بیماری روحی دائمی می‌نمودم.

۸ـ دیگر آنکه تزلزلی در عقیده‌ام نسبت به بعضی از امور معنوی تدریجاً روی می‌داد.

۹ـ دیگر آنکه امید داشتم خداوند سفر حجّ بیت اللّه الحرام را نصیبم کند، به شرط آنکه در مکّه یا مدینه بمیرم و در یکی از این دو شهر دفن شوم.

۱۰ـ دیگر آنکه خداوند توفیق علم و عمل صالح را با همه گستره آن به من عنایت کند.

آن مشکلات و این آرزوها، لحظه‌ای مرا آرام نمی‌گذاشت، از این رو به فکر توسّل به سالار شهیدان حضرت أبا عبد الله الحسین علیه‌السلام افتاده و در حالی که از مال دنیا فقط یک روپیه بیشتر نداشتم و با آن، دو قرص نان و کوزه‌ای آب خریده بودم، به کربلا رفتم.

وقتی وارد کربلا شدم به جانب نهر حسینی رفته و غسل کردم و به حرم شریف رفتم و پس از زیارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرفه کلیددار حرم، سید عبد الحسین، صاحب کتاب بغیةالنبلاء فی تاریخ کربلاء رفتم.

او از دوستان پدرم بود و از او اجازه خواستم که یک شب در حجره وی بمانم، چون ممنوع بود کسی شب‌ها در حرم مطهر باقی بماند.

ایشان موافقت کرد و من آن شب در حرم ماندم و پس از تجدید وضو به حرم مشرّف شدم.

فکر کردم که در کدام مکان از حرم شریف بنشینم. معمول این بود که مردم در طرف بالای سر می‌نشستند، ولی من فکر کردم که حضرت در دوران زندگانی خود متوجه فرزند خویش علی اکبر علیه‌السلام بوده، پس قطعاً پس از شهادت نیز به سوی فرزند خود نظر دارد، از این رو در قسمت پایین پای آن حضرت و در کنار قبر علی اکبر علیه‌السلام نشستم. اندکی از جلوسم نگذشته بود که صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه مقدسه

شنیدم. به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و تعداد سیزده رحل قرآن در کنار وی بود. در جلوی او نیز رحلی بود و قرآنی بر آن قرار داشت و پدرم قرائت می‌کرد.

به نزد وی رفته و دست ایشان را بوسیده و از حال ایشان پرسیدم.

با تبسّم پاسخ داد: در بهترین حالت و برخوردار از نعمت‌های الهی است.

پرسیدم: در این‌جا چه می‌کنید؟

جواب داد: ما چهارده نفریم که در این‌جا مشغول تلاوت قرآن مجید هستیم.

پرسیدم آن‌ها کجا هستند؟

فرمود: به خارج حرم رفتند. سپس با اشاره به رحل‌های قرآن، آن سیزده نفر را معرفی کرد که عبارت بودند از: علاّمه میرزا محمدتقی شیرازی، علاّمه زین‌العابدین مرندی، علاّمه زین‌العابدین مازندرانی و اسامی بقیه را نیز گفت که به خاطرم نمانده است. سپس پدرم از من پرسید: تو در حالی که الان ایام درسی است، برای چه کاری به این‌جا آمده‌ای؟

علت آمدنم را برایش شرح دادم. پس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام حسین علیه‌السلام در میان بگذارم.

پرسیدم: امام کجاست؟

گفت: در بالای ضریح است. عجله کن، زیرا قصد دارد به عیادت زائری که در بین راه بیمار شده است، برود.

بلند شدم و به طرف ضریح رفته و آن حضرت را دیدم، امّا برایم ممکن نبود که درست به صورت ایشان نگاه کنم، زیرا چهره مبارک آن حضرت در هاله‌ای از نور پنهان بود. به حضرت سلام کردم.

جوابم را داد و فرمود: به بالای ضریح بیا.

عرض کردم: من شایستگی ندارم که به نزد شما بیایم.

پس به من اجازه داد که در مکانی که ایستاده بودم، بمانم. آن‌گاه بار دیگر به آن حضرت نگاه کردم.

در آن هنگام تبسّمی ملیح بر لبانش نقش بست و از من پرسید: چه می‌خواهی؟

من این شعر فارسی را قرائت کردم:

آن‌جا که عیان است   چه حاجت به بیان است

آن حضرت قطعه‌ای نبات به من عنایت کرد و فرمود: تو میهمان مائی. سپس فرمود: چه چیز از بندگان خدا دیده‌ای که به آن‌ها سوء ظن پیدا کرده‌ای؟

با این سؤال در من یک دگرگونی پیدا شد و احساس کردم که دیگر به کسی سوء ظنّی ندارم و با همه مردم ارتباط و نزدیکی بسیاری دارم (صبح موقع نماز به مرد ظاهرالصلاحی که نماز می‌خواند، اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بدگمانی در من نبود).

سپس حضرت فرمود: به درس خود بپرداز، زیرا آن شخص که مانع تدریس کردن تو بود، دیگر نمی‌تواند کاری کند (و من چون به نجف اشرف بازگشتم، همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من می‌شد، خودش به دیدنم آمد و گفت: من متوجه شدم که تو جز تدریس کردن راه دیگری نداری).

آن حضرت مرا شفا داد به طوری که بیناییِ‌ام قوی‌تر شده و به حافظه عجیبی نیز دست یافتم.

سپس قلمی را به من بخشید و فرمود: این قلم را بگیر و با سرعت بنویس.

پس از آن ناراحتی قلبیم نیز برطرف شد و برایم دعا کرد که در عقیده‌ام نیز ثابت قدم بمانم. دیگر حاجاتم را نیز برآورده ساخت، غیر از مسأله حج که اصلاً متعرض آن نشد، شاید آن حضرت به دلیل شرطی که در سفر کردن به حجّ گذارده بودم، اشاره‌ای به آن موضوع نکردند.

سپس با آن حضرت وداع کردم و به نزد پدرم بازگشتم و از پدرم پرسیدم: آیا حاجتی و امری دارید یا خیر؟

پدرم گفت: برای تحصیل علوم اجداد خود بیشتر کوشش کن و نسبت به برادر و خواهرانت مهربان باش و دِیْن اندکی به عبد الرضا بقّال بهبهانی دارم که آن را پرداخت کن.

و من در حالی که همه آن ناراحتی‌ها و سوء ظن‌ها از بین رفته بود، به نجف اشرف بازگشتم.[۱]

نکته: گاهی اوقات درِ رحمت الهی به طور ویژه‌ای به روی بندگان باز می‌شود و همگان می‌توانند از آن برخوردار گردند، لکن تا یار که را خواهد و میلش به که باشد و این مرحمت‌ها شامل کدام گروه شود.

سخن حجج الله

۱ـ محمد بن علی الباقر علیهما السلام (در جواب این سؤال که: نظر شما راجع به شب نیمه شعبان چیست؟): خداوند عزّ و جلّ در این شب بیش از تعداد موی بزهای قبیله «کلب» از بندگانش می‌آمرزد.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: در شبی که امام به دنیا می‌آید، هیچ مولودی متولد نمی‌گردد مگر اینکه مؤمن می‌باشد و (حتی) اگر در سرزمین مشرکین به دنیا بیاید، خداوند به برکت امام، او را به سوی ایمان می‌کشاند.[۳]

---

۱. شهاب شریعت/۲۸۹.

۲. من لا یحضره الفقیه ج۲/۹۴.

۳. امالی طوسی/۴۱۲.

شاهد

شیخ حسن بن مثله جمکرانی: «شب سه‌شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۳۹۳ ق، در خانه‌ام خوابیده بودم.

ناگاه نیمه شب جمعی به در منزل آمدند و مرا از خواب بیدار کرده و گفتند: برخیز و دعوت امام مهدی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را اجابت کن که تو را خواسته‌اند.

برخاستم و آماده شدم و به آن‌ها گفتم: بگذارید پیراهنم را بپوشم.

صدایشان بلند شد: این پیراهن مال تو نیست.

خواستم شلوار را بپوشم، صدایشان آمد: این شلوار، شلوار تو نیست، شلوار خودت را بپوش و من هم شلوار خودم را پوشیدم.

خواستم به دنبال کلید در خانه بگردم، صدایی آمد: در باز است.

وقتی از منزل خارج شدم، عده‌ای از بزرگان را دیدم. سلام کردم.

جواب دادند و خوش‌آمد گفتند و بعد هم مرا تا جایی که الان محل مسجد است، رساندند.

وقتی خوب نگاه کردم، دیدم تختی گذاشته شده و فرش نفیسی بر آن پهن است و بالش‌های خوبی روی آن قرار دارد و جوانی سی ساله بر آن تخت نشسته و به بالش تکیه کرده است.

پیرمردی در محضرش نشسته و کتابی در دست داشت و برایش می‌خواند و حدود شصت مرد در آن مکان در اطراف او نماز می‌خواندند. بعضی از آن‌ها لباس‌های سفید و بعضی لباس سبز به تن داشتند.

آن پیرمرد حضرت خضر علیه السلام بود. او مرا نشاند.

امام زمان، حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه مرا به نام صدا زده و فرمودند: برو به حسن بن مسلم بگو: تو چند سال است که این زمین را آباد می‌کنی و می‌کاری و ما آن را خراب می‌کنیم و پنج سال است که در آن کشت می‌کنی.

امسال هم دوباره از سر گرفته‌ای و مشغول آباد کردنش می‌باشی، ولی دیگر اجازه نداری در این زمین کشت کنی و باید هر استفاده‌ای که از آن به دست آورده‌ای برگردانی تا در این محل مسجدی بسازند. و به حسن بن مسلم بگو: این‌جا زمین شریفی است و حق تعالی آن را برگزیده و بزرگ دانسته است، در حالی که تو آن را به زمین خود ملحق کرده‌ای، به همین علت، خدای تعالی دو جوان از تو گرفت، اما متوجه نشدی و اگر کاری که دستور داده‌ایم، انجام ندهی، حق تعالی تو را در فشار قرار می‌دهد، به طوری که متوجه نشوی.

عرض کردم: سیدی و مولای! برای این مطالبی که فرمودید نشانه و دلیلی قرار دهید، چون این مردم حرف بدون دلیل را قبول نخواهند کرد.

حضرت فرمودند: ما علامتی قرار خواهیم داد تا شاهد صدق قول تو باشد، تو برو و پیام ما را برسان و به سید أبو الحسن بگو: به همراه تو بیاید و آن مرد را حاضر کند و استفاده‌های چند ساله‌ای را که برده است، از او بگیرد و به دیگران بدهد تا بنای مسجد را شروع کنند، کسری آن را (هم) از رهق که در ناحیه اردهال و ملک ما است، آورده و مسجد را تمام کنند. ما نصف رهق را برای این مسجد وقف کردیم، که هر ساله پول آن را آورده، صرف ساختمان مسجد کنند. به مردم هم بگو: به این مکان رو آورده و آن را گرامی بدارند و در این‌جا چهار رکعت نماز بخوانند، به این صورت که دو رکعت آن را به قصد تحیت مسجد و در هر رکعت یک‌بار حمد و هفت بار «قُلْ هُوَ اللَّه» و در رکوع و سجود، هفت مرتبه تسبیح بگویند. دو رکعت دیگر را به نیت نماز امام صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به جا آورند، به این صورت که حمد را بخوانند، وقتی به «إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِين» رسیدند، آن را صد بار بگویند و بعد از آن حمد را تا آخر بخوانند. رکعت دوم را هم به این ترتیب عمل کنند و در رکوع و سجود هفت بار تسبیح بگویند. وقتی نماز تمام شد، تهلیل (لااله الا اللّه) گفته و تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها را بخوانند. بعد از تسبیح سر به سجده بگذارند و صد بار بر پیغمبر و آلش علیهم‌السلام صلوات بفرستند، هر کس این دو رکعت نماز را بخواند، مثل این است که دو رکعت نماز در خانه کعبه خوانده باشد.

من وقتی این جملات را شنیدم، با خود گفتم: گویا محل مسجد همان است که حضرت در آن‌جا تشریف دارند.

بعد به من اشاره فرمودند: برو.

مقداری از راه را که آمدم، دوباره مرا خواستند و فرمودند: در گَلّه جعفر کاشانی گله‌دار، بزی هست که باید آن را بخری، اگر مردم روستا پولش را دادند، با پول آن‌ها بخر، و گر نه باید از پول خود بدهی، فردا شب آن بز را به این محل بیاور و ذبح کن. آن‌گاه روز هیجدهم ماه مبارک رمضان گوشتش را به بیماران و کسانی که مرض سختی دارند بده، زیرا خدای تعالی همه را شفا می‌دهد. آن بز ابلق (سفید و سیاه) است و موهای زیادی دارد. هفت علامت در او هست: سه علامت در یک طرف و چهار تا در طرف دیگر.

بعد از این فرمایشات، به راه افتادم که بروم، اما باز مرا خواستند و فرمودند: ما تا هفتاد یا هفت روز این‌جائیم.

من به خانه برگشتم و همه شب را در فکر بودم تا صبح شد و نماز خواندم.

بعد از نماز، سراغ علی بن منذر آمدم و اتفاقات را برایش گفتم.

با هم تا جایی که شب قبل مرا برده بودند، رفتیم. در آن‌جا گفتم: به خدا قسم! نشانی و علامتی که امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این مطالب را به من فرموده‌اند، این زنجیرها و میخ‌هایی است که در این‌جاست.

سپس به طرف منزل سید أبو الحسن الرضا رفتیم. وقتی به در منزلش رسیدیم، خدمت‌گزاران او را دیدیم. آن‌ها به من گفتند: سید أبو الحسن از اول صبح در انتظار تو است، آیا اهل جمکرانی؟

گفتم: بله!

همان وقت نزد سید أبو الحسن رفتم و سلام کردم.

ایشان جواب سلام مرا به نحو احسن داد و مرا گرامی داشت و پیش از آنکه چیزی بگویم، گفت: ای حسن بن مثله! من خواب بودم، در عالم رؤیا شخصی به من گفت: کسی به نام حسن بن مثله از جمکران نزد تو می‌آید، هر چه گفت، سخنش را تصدیق کن و بر قولش اعتماد کن، چون سخن او سخن ما است و نباید گفته‌اش را رد کنی، از خواب بیدار شدم و تا الان منتظر تو بوده‌ام».

در این‌جا حسن بن مثله وقایع را مشروحا به او گفت.

سید همان وقت فرمود: اسب‌ها را زین کنند و بعد سوار شدند.

وقتی نزدیک ده رسیدند، جعفر چوپان را دیدند که گله را در کنار مسیر می‌برد.

حسن بن مثله به میان گله رفت و آن بزی که حضرت اوصافش را داده بودند، در آخر گله دید که به طرف او می‌آید! او هم آن بز را گرفت و خواست قیمتش را به جعفر بدهد، اما جعفر سوگند یاد کرد که من این بز را هرگز ندیده‌ام و در گله من نبوده است، جز آنکه امروز می‌بینم و هر طور خواستم آن را بگیرم، برایم ممکن نمی‌شد، تا الان که پیش شما آمد.

بز را همان‌طوری که حضرت بقیة الله ارواحنا فداه دستور داده بودند، به آن‌جا آوردند و کشتند و بعد هم در حضور سید أبو الحسن الرضا، حسن بن مسلم را حاضر کردند و استفاده‌های زمین را از او گرفته و درآمد رهق را هم آورده و به آن اضافه کردند.

سپس مسجد جمکران را ساخته و با چوب پوشاندند و سید أبو الحسن الرضا زنجیر و میخ‌ها را به قم برد و در منزل خود گذاشت.

همه بیماران و دردمندان به منزلش می‌رفتند و خود را به آن زنجیرها می‌مالیدند و خدای تعالی آنان را به سرعت شفا می‌داد و خوب می‌شدند.[1]

امر دوم: غفلت و فراموشی ما نسبت به نعمت‌هایی که خداوند به ما داده، سبب بدبینی ما به اوست

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر: خداوند متعال به موسی علیه‌السلام وحی کرد: ای موسی! (هم) مرا دوست بدار و (هم) در نظر مخلوقاتم محبوب کن.

---

۱. نجم الثاقب ج۲/٤٥٤. (بازنویسی از برکات حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف (خلاصه العبقری الحسان)/۴۵.

موسی فرمود: پروردگارا! خود می‌دانی که هیچ کس محبوب‌تر از تو در نزد من نیست. (اما) پروردگارا! با دل بندگانت چه کنم؟ (چگونه تو را در دل بندگانت محبوب کنم؟)

پس خداوند متعال به او وحی فرمود: نعمت و نعمت‌هایم را به یادشان آور، پس (اگر چنین کنی) بلاشک آن‌ها جز خوبی از من یاد نمی‌کنند.[۱]

امر سوم: در بسیاری از موارد، خداوند الطافش را شامل حالمان نموده است، اما ما از آن بی‌خبریم

سخن حجج الله

حجة بن الحسن المهدی علیه السلام (خطاب به شیخ مفید): ما از اخبار (و اوضاع و احوال) شما (دوستانمان) مطلعیم و چیزی از آن از ما مخفی نیست. ... ما از مراعات شما غافل نبوده و به یادتان هستیم و اگر چنین نبود بلاها بر سر شما فرود آمده و دشمنان، ریشه شما را کنده بودند.[۲]

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله سید عبد الکریم کشمیری (در تأیید این سخن که: هر وقت ما توفیق پیدا کنیم برای عرض ادب به ائمه علیهم السلام و مخصوصا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قبل از سلام و عرض ادب، مورد عنایت آن بزرگواران واقع شده‌ایم که این توفیق نصیبمان شده است): بله همین‌طور است عنایت آن‌هاست.[۳]

۲ـ جعفر آقای مجتهدی

أ) سیم، از آن طرف وصل می‌شود نه این طرف.[٤]

ب) کم‌تر زائری را سراغ دارم که توفیق زیارت این بانوی جلیل‌القدر (حضرت معصومه سلام الله علیها) را پیدا کند و مورد عنایت آن حضرت قرار نگیرد.

این عنایت‌ها گاهی «مادامی» است، یعنی تا زمانی که زائر، سرگرم زیارت است مورد عنایت خاص آن حضرت قرار دارد و خواسته‌هائی که دارد به اجابت می‌رسد.

گاهی آثار عنایات آن حضرت تدریجی و منوط به فراهم شدن شرائطی است که در آینده‌ای نه چندان دور تحقق خواهد یافت.

---

۱. قصص الأنبياء (راوندی)/۱۶۱.

۲. احتجاج ج۲/۴۹۷.

۳. سیری در آفاق/۱۶۲.

٤. در محضر لاهوتیان ج۲/۷۴.

و گاهی نیز عنایت آن بزرگوار به صورت کاملا غیرمنتظره شامل حال زائران حریمش می‌شود و به کمک آنان می‌شتابد.

ما اغلب عنایات «مادامی» را در می‌یابیم و از عنایات دیگر آن حضرت بی‌خبریم! مثلا بیماری داریم و شفای او را به هنگام تشرف به حرم مطهر کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام درخواست می‌کنیم. اگر بیمار ما فورا شفا بگیرد و سلامتی از دست رفته خود را بازیابد، در عنایت آن حضرت تردید نمی‌کنیم و بیمار خود را شفایافته آن حضرت می‌دانیم، ولی اگر از توسل خود به آن حضرت نتیجه فوری نگیریم و مدتی بگذرد تا بیمار ما بهبود پیدا کند غالبا برای عنایت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها در سلامتی بیمارمان، حسابی باز نمی‌کنیم! و بهبودی او را به حساب این و آن می‌گذاریم! و به کفران و ناسپاسی مبتلا می‌شویم! مثلا اگر به توصیه بعضی از آشنایان، پزشک معالج او را عوض کنیم و داروهای تجویزی او موجبات سلامتی بیمارمان را فراهم آورد، بهبودی او را در نتیجه توصیه دیگران و تشخیص درست این پزشک می‌دانیم که هر کدام در جای خود درست و محل تأمّل است، ولی از عنایت کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام که این اسباب و موجبات آن را فراهم آورده است، غفلت می‌کنیم! و نمی‌دانیم که علت اصلی بهبودی بیمار ما عنایت آن حضرت بوده که با تغییر جهت در مداوای بیمار، حاصل شده است!

گاهی نیز عنایت آن حضرت نه «مادامی» است و نه آثار آن «تدریجی» می‌باشد، بلکه با یک پیش‌آمد کاملا غیرمنتظره و غیرقابل پیش‌بینی، خود را نشان می‌دهد! مثلا اگر بیماری که مدت مدیدی در حال کُما به سر می‌برد و پزشکان معالج از بهبود او قطع امید کرده‌اند و از او در خانه پرستاری می‌کنیم، اگر ساعت شماطّه‌داری که در طاق‌چه بالای سر او قرار دارد، به هنگام زنگ زدن حرکت کند و از طاق‌چه به روی سر او بیفتد و در اثر این ضربه وارده، بیمار ما به هوش بیاید و سلامتی خود را بازیابد، این را به حساب لغزیدن ساعت و ضربه وارده بر سر بیمار می‌گذاریم و پرونده بیماری او را برای همیشه می‌بندیم و از اتفاقی که برای او افتاده اظهار شگفتی می‌کنیم! ولی از خاطر می‌بریم که در تشرف خود به حرم کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام شفای او را درخواست کرده بودیم! و از اینکه از توسل خود به آن حضرت نتیجه‌ای نگرفته‌ایم، گلایه می‌کنیم!

باید در مورد عنایات حضرات معصومین و اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام تردیدی نداشته باشیم و با چشم باز به ماجراهائی که پس از توسل به آنان برای ما پیش می‌آید، نگاه کنیم و با تجزیه و تحلیل عوامل دخیلِ در برآورده شدن خواسته‌های خود، عنایات این آبرومندان درگاه الهی را در حق خویش به دست فراموشی نسپاریم.[۱]

شاهد

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۱۹۵/۲.

۱ـ حاج شیخ رجب‌علی خیاط: مدتی گرفتاری داشتم و هر دعایی می‌خواندم، اثر نمی‌کرد.

عرض کردم: خدایا! این دعاها را به مردم گرفتار می‌گویم، آن‌ها می‌خوانند و حاجت خود را می‌گیرند، ولی چرا گرفتاری ما برطرف نمی‌شود؟! با ناراحتی گفتم: محمد و آل محمد علیهم‌السلام هم به فکر ما نیستند!

به محض این که این جمله را گفتم: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم و در حالی که غبار آلوده آستین‌ها را بالا زده بودند، فرمودند: چه شده است؟! ما هزار سال پیش از خلقت آدم به فکر شما بودیم![1]

۲ـ شیخ رحمت الله (یکی از اولیاء الله) از قول یکی از دوستانش: پس از فرار پیشه‌وری و ختم غائله آذربایجان یکی از خویشان من به نام کریم آقا که در بازار تبریز عنوان و اعتباری داشت با گروهی دیگر از اهالی این شهر توسط سالدات‌های روسی به عنوان اسیر جنگی دستگیر شده و بر طبق نقل، گویا به یکی از زندان‌های مخوف و هراسناک روسیه منتقل شده بود.

پس از گذشت سال‌ها برای من فرصت و موقعیتی پیش آمد که برای تجارت به روسیه سفر کنم و در آن‌جا پس از پرس و جوهای بسیار از ایرانیان آذری زبانی که پس از شکنجه و آزار بسیار به اجبار و در شرایط خاص و ناگوار در شهرهای مختلف روسیه اسکان داده شده بودند، دریافتم که کریم آقا در فاصله چند کلیومتری یکی از شهرهای مجاور، زندگی محقرانه‌ای دارد و از طریق شیرفروشی امرار معاش می‌کند!

روزی با هدایت و کمک تنی چند از دوستان بازرگانی که داشتم با احتیاط کامل و با در نظر گرفتن جوانب امر به سراغ او رفتم.

او که از دیدن من بسیار بهت زده شده بود، به یاد شهر و دیار خود تبریز و فراق فرزندان و آشنایان خود بسیار گریست و در حالی که مرا به طرف کلبه خود هدایت می‌کرد، گفت: من از حضور تو در این‌جا بسیار نگرانم و می‌ترسم با مشکلی روبرو شوی، چون من و تمامی هم‌وطنان آذری زبانم تحت نظریم و شدیدا رفت و آمدهای ما را کنترل می‌کنند. باید به هنگام فرا رسیدن شب و هم‌زمان با تغییر کشیک سربازان روسی از کوره راه متروکه‌ای که می‌شناسم این‌جا را ترک کنی تا در چنگ سالدات‌های خون‌آشام روسی گرفتار نگردی! و پس از آنکه مرا به پستوی کلبه کوچکی که داشت برد، از من خواست بدون هماهنگی قبلی با او از آن‌جا بیرون نیایم! و بعد به سراغ دکه شیرفروشی خود رفت تا عدم حضور او برایش مشکل ساز نباشد!

ساعتی از ظهر گذشته بود که به کلبه برگشت تا مقدمات ناهار را فراهم کند و از من به خاطر آنکه در پستوئی تنگ و تاریک زندانی‌ام کرده است، عذرخواهی کرد و گفت: این احتیاط‌ها لازم است! هر لحظه ممکن است سربازی از راه برسد و به بهانه‌های واهی به این‌جا بیاید! و اگر در کلبه را از پشت بسته ببیند

---

۱. تندیس اخلاص/۷۱.

باعث سوء ظن او خواهد شد، لذا بهتر است نهار را در همان پستو نوش جان کنی تا مجبور نباشم در کلبه را ببندم! چه می‌شود کرد؟ باید این شرائط طاقت‌فرسا را تحمل کرد و دم بر نیاورد! و الا چیزی که این‌جا مفت و رایگان است جان بنی‌آدم است!

از بوی غذایی که در فضای کلبه پیچیده بود فهمیدم سرگرم درست کردن خاگینه است! همان غذایی که باب طبع من است و در تبریز بارها برای او آماده کرده بودم و همین امر سبب شد که خاطره‌های گذشته در ذهنم جان بگیرد و زخمی که از دیرباز در سینه داشتم حتی با دیدن او التیام نپذیرد. هنوز در لا به لای همین خاطرات، دست و پا می‌زدم که شنیدم کسی با لحن خشن و عتاب آلوده‌ای یار دیرینه مرا صدا می‌کند: رفیق کریم!... . رفیق کریم!... .

از ترس، نفس در سینه‌ام حبس شد و با خودم گفتم: دیدی ای دل غافل! آمد به سرم از آن‌چه می‌ترسیدم! و با همه احتیاطی که میزبان بی‌پناه و خیرخواه من به خرج داد آخر به حضور من در این کلبه پی بردند! و حالا برای دستگیری من و او آمده‌اند. حالا تکلیف یار نازنین من چه می‌شود؟! او به خاطر من خود را در این مهلکه انداخت و خدا می‌داند که از این پس در نامه سرنوشت او چه رقم خواهد خورد؟ این شد زندگی؟! آیا این همان آزادی‌ای است که روشن‌فکران چپی و کارگزاران روسی در تبریز می‌خواستند به ما آذربایجانی‌ها بدهند؟! این‌جا که نفَس هم نمی‌توان کشید! صد رحمت به تبریز خودمان! راستی در این مدت مدید چه بر سر دوست دیرینه من آمده است؟ و او چگونه توانسته است خود را با این شرائط جهنمی وفق دهد؟!

بیهوده نیست که گفته‌اند: مرگ یک‌بار و شیون هم یک‌بار! یک‌بار مردن هزار بار بهتر از این زندگی طاقت فرساست! این‌جا که روزی هزار بار باید مرد و هزار بار باید جان سپرد، آن‌هم به خاطر چی؟! به خاطر این‌که فقط زنده باشی؟! و یا دلت خوش باشد که هنوز زنده‌ای و نفس می‌کشی؟!

به راستی زندگی کردن در این‌جا به این دردسرها نمی‌ارزد! باید عطای زنده ماندن در این جهنم دنیا را به لقایش بخشید!

این مطالب به سرعت برق از ذهنم می‌گذشت که شنیدم کریم آقا یار دیرینه من با لهجه شیرین آذری خود زمزمه می‌کند: یا أبا صالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف! دستم به دامانت! نکند برای این رفیق من تله‌ای گذاشته و حالا آمده باشند تا شکار خود را ببرند! و بعد در حالی که سینه‌اش را صاف می‌کرد، با صدای بلند گفت: با من بودید؟! الساعة خدمت می‌رسم قربان! و در حالی که کلاه پوستی خود را بر سر می‌گذاشت، از کلبه خارج شد.

خدا می‌داند تا آمدن او بر من چه گذشت! آدمی‌زاد معمولا در این مواقع بدترین فکرها به خاطرش خطور می‌کند و در مورد بهترین عزیزانش بدترین نوع پیش‌آمدها در ذهنش نقش می‌بندد!

دقایق به کندی می‌گذشت و لحظه‌لحظه بر تعداد ضربان قلبم افزوده می‌شد. آب دهنم خشک شده بود و بغضی بی‌امان گلویم را می‌فشرد. غرق عرق شده بودم و بی‌اختیار زانوانم می‌لرزید. در پریشان‌حالی عجیبی به سر می‌بردم.

با صدای بسته شدن درِ کلبه به خود آمدم. بی‌اختیار پرده پستو را کنار زدم! و کریم آقا در حالی که می‌خندید، گفت: رسیده بود بلایی، ولی به خیر گذشت و هنگامی که دید حال چندان مساعدی ندارم، گفت: خدا را شکر کن که مشکلی پیش نیامد! راحت باش! فعلا خطری ما را تهدید نمی‌کند! می‌توانیم خاگینه را با هم بخوریم. فکر نمی‌کنم دیگر، کسی مزاحمتی برایمان فراهم کند، مگر آن‌که مشکل تازه‌ای پیش بیاید.

گفتم: کریم آقا! مگر یادت رفته است که بزرگان گفته‌اند: «عَلیکُم بِالمُتون لا بالحواشی»! گفت: زبان شیرین آذری خودمان چه عیبی دارد که با من این‌طور قلمبه سلمبه حرف می‌زنی؟! من همیشه در دبیرستان از درس عربی تجدید می‌شدم!

گفتم: این که تو را صدا زد، چه کسی بود؟ دوست و آشنا که به نظر نمی‌رسید. لحن خشن و آمرانه‌ای داشت.

گفت: سردسته سالدات‌های روسی مستقر در این منطقه بود. طبعا آدم بسیار بی‌رحم و بی‌ادبی است. آمده بود سر و گوشی آب بدهد! گاهی در ایام هفته به سراغم می‌آید و لیوان شیری می‌نوشد و خودی نشان می‌دهد! امروز هم از بخت بد تو سر و کله‌اش این‌جا پیدا شد!

گفتم: فکر نمی‌کنی که آمدن او به خاطر کار دیگری باشد؟!

گفت: نمی‌دانم! آدم از کار این مزدورها که سر در نمی‌آورد! ولی فکر نمی‌کنم که از آمدن تو به این‌جا بویی برده باشد، چون اگر خبر داشت اولا: تنها نمی‌آمد، ثانیا: بی‌درنگ دست به کار می‌شد و من و تو را کت بسته با خود می‌برد!

پس از صرف نهار، ساعتی در کنار بخاری هیزمی آرمیدیم و به هنگام نوشیدن چای از او پرسیدم: راستی کریم آقا! خاطرهِ خوشی از اقامت در این‌جا نداری؟! وضعی که من می‌بینم مالامال از دلهره و دلواپسی است.

گفت: تنها خاطره خوشی که دارم مربوط به اولین سال اقامتم در این‌جاست. در آن موقع ژوزف جوگاشویلی معروف به استالین در نهایت خودکامگی بر قلمرو کشور روسیه حکومت می‌راند و کارگزاران حکومت دیکتاتوری او در جای‌جای این قلمرو وسیع جغرافیایی مستقر بودند و به بهانه‌های مختلف اموال مردم ستمدیده را چپاول می‌کردند و از دست‌یازی به نوامیس آنان نیز ابایی نداشتند!

با آغاز جنگ جهانی دوم که حدود ۴ سال به درازا کشید، دامنه بی‌داد رژیم دیکتاتوری استالین به منظور تأمین هزینه جنگ حتی نقاط دور افتاده روسیه را هم فرا گرفت به طوری که هیچ کس در هیچ منطقه‌ای از این سرزمین پهناور، خود را از گزند این هجوم بی‌وقفه و دامنه‌دار در امان نمی‌دید!

در همین اوضاع نابسامان، یک سرهنگ سال‌خورده روسی با اختیارات تام بر این منطقه‌ای که من در آن سکونت دارم، حکومت می‌راند و در اثر رفتار قهرآمیز و مستبدانه او سایه ترور و وحشت بر همه جا سایه افکنده بود و هیچ کس بی‌اجازه او قدرت حرف زدن نداشت تا چه رسد به شکایت و اعتراض و دادخواهی!

من در آن هنگام در همین دکه کوچکی که دیدی صبح‌ها به مشتریان، شیر داغ می‌فروختم و یکی از مشتریان پر و پا قرص من همین سرهنگ روسی بود!

او هر روز صبح به هنگام رفتن به ستاد فرماندهی، در جلوی مغازه من چند دقیقه‌ای توقف می‌کرد و راننده او یک لیوان بزرگ شیر از من می‌گرفت و سرهنگ پس از نوشیدن شیر عازم محل کار خود می‌شد.

روزی از روزها که مشتری‌های فراوانی داشتم، فراموش کردم که جیره سرهنگ روسی را کنار بگذارم و در پاتیل شیر فقط به اندازه نیم لیوان شیر، باقی مانده بود که ماشین سواری سرهنگ از دور پیدا شد! و من از ترس، دست و پای خود را گم کردم!

در آن فرصت کوتاه تنها چیزی که به ذهنم رسید افزودن نیم لیوان آب داغ به شیر باقی مانده بود! زیرا با خلق و خوی سرهنگ خشن روسی آشنا بودم و می‌دانستم که عذر مرا به خاطر کمبود شیر نخواهد پذیرفت و تصمیم شدیدی در مورد من خواهد گرفت!

وقتی که راننده، لیوان شیر را از من گرفت و به او داد، سرهنگ روسی همین که جرعه‌ای از آن را نوشید، نگاه خشم آلودی به جانب من انداخت و با ناراحتی مابقی شیر را بر زمین ریخت و از ماشین پیاده شد. او در حالی که به طرف من می‌آمد، اسلحه کمری خود را به طرف من نشانه رفت و هنگامی که به نزدیک من رسید لوله اسلحه را روی شقیقه من گذاشت!

عضلات صورت او از خشم، منقبض شده بود و دندان‌های خود را مرتبا بر هم می‌فشرد و مکررا می‌گفت: خائن! خائن!

من که مرگ را در جلوی چشمان خود مجسم می‌دیدم و تا مرگ، قدمی بیشتر فاصله نداشتم، از روی اضطرار و از ژرفای دل فریاد کشیدم: یا أبا صالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ادرکنی!... . یا أبا صالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ادرکنی!... .

سرهنگ سال‌خورده روسی به محض شنیدن نام آن حضرت ناگهان به کلی حال خود را باخت، دستش به لرزه افتاد و قطرات عرق بر صورتش نشست! بی‌اختیار لوله اسلحه را از روی شقیقه من برداشت و در حالی که به زحمت حرف می‌زد، از من خواست تا همراهی‌اش کنم و پس از سوار شدن به راننده گفت: امروز حالم مساعد نیست نیاز فوری به استراحت دارم! ما را به منزل برسان و بعد به مرکز فرماندهی برگرد.

از تغییر حال سرهنگ آن‌چنان شگفت زده شده بودم که نتوانستم سخنی بگویم و مات و مبهوت از شیشه ماشین به بیرون نگاه می‌کردم، ولی هیچ هراسی در دل نداشتم و قوت قلب عجیبی پیدا کرده بودم. برخلاف

من، حال سرهنگ سال‌خورده روسی هیچ تعریفی نداشت و سعی می‌کرد اضطراب درونی خود را از من پنهان کند، ولی قادر به چنین کاری نبود!

در یک لحظه که نگاهم با نگاه راننده تلاقی کرد، احساس کردم او هم دچار وحشت شده و آرامش خود را از دست داده است و هیچ تمایلی به حضور من در کنار خود ندارد، انگار از چیزی می‌ترسید، ولی می‌خواست خود را بی‌تفاوت نشان دهد در حالی که نگاه او چیز دیگری می‌گفت و از هراس درونی او پرده برمی‌داشت! و هنگامی که دید چشم از او بر نمی‌دارم سر خود را به آرامی تکان داد، گویی می‌خواست بگوید: دلش به حال من می‌سوزد! چون می‌داند چه سرنوشت وحشتناکی در انتظار من است.

به منزل سرهنگ رسیدیم، من و او از ماشین پیاده شدیم و راننده پس از ادای احترام نظامی، پشت فرمان نشست و به سرعت از ما دور شد.

دیگر از آن ابهت و جذبه سرهنگ چیزی نمانده بود! خیلی شل و وارفته راه می‌رفت و در نگاهش هنوز آثار ترس و اضطراب موج می‌زد، انگار دارد در گذشته خود سیر می‌کند و چیزهایی را به خاطر می‌آورَد که با جریان امروز ارتباط دارد! این را حس درونی من به من می‌گفت و اطمینان داشتم که باید از ناحیه حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی ضرب شستی به او نشان داده باشند که با اتفاقی که امروز رخ داد، دارد ذهنش را آزار می‌دهد و گر نه آن سرهنگی را که من و تمامی اهل این منطقه می‌شناختیم، آدمی نبود که فریاد صدها مظلوم بی‌پناه هم‌چون منی را در گلو خفه نکند! یا به هنگام کشتن آدمی دستش بلرزد یا رنگ ببازد! و از ریختن خون کسی که او را خائن می‌داند، واهمه داشته باشد! پس باید ماجرا و راز مگویی در پشت پرده باشد که سال‌ها در سینه این سرهنگ سال‌خورده روسی مانده و به کسی بروز نداده است!

هنگامی که وارد خانه سرهنگ می‌شدم، خود را از حمایت یک نیروی فوق‌العاده توانا و ماورایی برخوردار می‌دیدم و دیگر از آن بهت و حیرتی که داشتم، بیرون آمده بودم و یک احساس درونی مدام به من نهیب می‌زد که: شجاع باش! واهمه را از خود دور کن! مگر نمی‌بینی که یال و کوپال این سرهنگ مقتدر روسی را از او گرفته‌اند؟! در واقع این اوست که در چنگ تو اسیر است نه تو... ! او اکنون به شیری می‌ماند که نه یالی دارد و نه ابهت و قدرتی! از ظاهرش پیداست که کاملا از درون خالی شده و مثل یک بِنای زلزله زده، دارد از هم فرو می‌ریزد! کافی است تلنگری به او بزنی تا نقش زمین شود.

به چشم خود می‌دیدم که سرهنگ، دیگر نای راه رفتن ندارد و با زحمت بسیار از پله‌های خانه، خود را بالا می‌کشد! و وقتی که به سرسرای خانه رسیدیم خود را بر روی مبل راحتی کنار در ورودی رها کرد! انگار ساعت‌هاست که نخوابیده و بی‌خوابی امانش را بریده است!

سربازی که نقش گماشته شخصی افسران عالی‌رتبه را بازی می‌کرد از لحظه ورود ما به خانه چه خوش‌خدمتی‌ها که نمی‌کرد! و چه ادا و اصول‌هایی که در نمی‌آورد! و هنگامی که خواست تلفنی، پزشک

بهداری مرکز فرماندهی را برای معاینه او احضار کند، سرهنگ اجازه نداد و آمرانه از او خواست تا او را تنها بگذارد!

با اینکه سرهنگ کم‌کم حالت طبیعی خود را پیدا می‌کرد، ولی از هراسی که در اعماق وجودش رخنه کرده بود، کاسته نمی‌شد! و این را می‌توانستم از نگاه‌های بی‌قرار و وحشت‌زده او به راحتی بخوانم.

تصمیم گرفتم سکوت را بشکنم تا به راز تغییر حال ناگهانی او پی ببرم! این عمل من در مواقع عادی گناهی نابخشودنی بود و کیفر سختی به دنبال داشت، زیرا کسی جرأت نمی‌کرد از یک افسر روسی سؤالی بکند چه رسد از این سرهنگ مقتدر سال‌خورده که رفتار خشونت‌آمیز و هراس‌انگیز او اهالی منطقه را به وحشت انداخته بود.

از او پرسیدم: برای چه از من خواستید که همراهی‌تان کنم؟

نگاه بی‌رمق خود را به من دوخت و پس از چند لحظه درنگ گفت: وقتی که لوله اسلحه کمری‌ام را روی شقیقه‌ات گذاشتم و آماده چکاندن ماشه آن شدم، تو بی‌اختیار فریاد کشیدی و از کسی کمک خواستی، می‌خواهم بدانم او کیست و با تو چه نسبتی دارد؟!

گفتم: من به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پناه بردم و از او استمداد کردم.

گفت: نه! اسمی که صدا کردی این نبود تو از کس دیگری کمک طلبیدی! چرا از گفتن حقیقت طفره می‌روی؟!

گفتم: او اسامی مختلفی دارد: أبا صالح المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، حجة بن الحسن العسکری علیهما‌السلام، ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قائم آل محمد علیهم‌السلام.

سرهنگ در حالی که سعی می‌کرد خود را روی مبل راحتی، جمع و جور کند، از سر کنجکاوی پرسید: او را از چه زمانی می‌شناسی؟ و از کی با او آشنا شده‌ای؟!

در حالی که می‌خندیم، گفتم: من از وقتی که خودم را شناختم، با او آشنا بوده‌ام! کیست که او را نشناسد؟!

سرهنگ که از تعجب دهانش نیمه باز مانده بود، گفت: من از حرف‌های تو چیزی سر درنمی‌آورم! بالأخره به من می‌گویی او کیست یا نه؟!

گفتم: ما مسلمانیم و شیعه و به دوازده امام معصوم علیهم‌السلام اعتقاد داریم که جانشینان بر حق پیامبر اسلامند. آخرین آن‌ها همان امام بزرگواری است که من از او استمداد کردم.

بی‌تابانه پرسید: مگر او در همین نزدیکی‌هاست؟ باید به من بگویی: محل اقامت او کجاست؟

گفتم: او در همه جا حضور دارد و الان هم دارد به حرف من و شما گوش می‌دهد!

رنگ از روی سرهنگ پرید! آرامش خود را دوباره از دست داد! نگاه خود را به اطراف چرخاند و هنگامی که مطمئن شد غیر از من و او کس دیگری آن‌جا نیست با تعجب پرسید: من که کسی را در این‌جا نمی‌بینم!

گفتم: ولی من حضور معنوی او را در این‌جا با تمام وجودم احساس می‌کنم، تردیدی ندارم که شما دارید چیزی را از من پنهان می‌کنید! این طور نیست؟! نمی‌دانم شما چرا این‌قدر نسبت به این نام مقدس حساسیت دارید؟ چرا از او می‌هراسید؟ و چرا به محض شنیدن این نام، لرزه بر اندامتان افتاد و از کشتن من منصرف شدید؟! حالا نوبت شماست که به من بگویید: صاحب این اسم را از کی می‌شناسید؟ و از چه زمانی با او آشنا شده‌اید؟

سرهنگ سال‌خورده روسی که می‌دید توپی را که در زمین من پرتاب کرده بود، اینک به زمین خود او شوت شده است، گفت: من تا به حال او را ندیده‌ام، ولی ضرب شست او را چشیده‌ام! او دارای نیروی فوق‌العاده مرموزی است و قدرت آن را دارد که اساس تمام معادله‌ها را بر هم بریزد! من سال‌هاست که با تمام وجود او را باور کرده‌ام و شکی ندارم که او در همه جا حضور دارد بی‌آن‌که رد پایی از خود به جا بگذارد! با آن‌که او را ندیده‌ام و هیچ شناختی هم نسبت به او ندارم، ولی نمی‌توانم و قادر نیستم انکارش کنم! چون توان بسیار بالا و قدرت مرموز او را در میدان عمل شاهد بوده‌ام! آخر، چیزی را که از نزدیک دیدم و قدرتش را از نزدیک لمس کردم، چگونه انکار کنم؟! چیزی به پایان عمر من نمانده و شاید یکی دو سالی بیشتر زنده نباشم و نمی‌خواهم رازی را که در سینه دارم با خود به گور ببرم، ولی نمی‌دانم آیا می‌توانم به تو اعتماد کنم یا نه؟! باید به من قول بدهی که تا زنده‌ام خاطره‌ای را که برایت تعریف می‌کنم برای کسی بازگو نکنی! چون سازمان اطلاعات روسیه از آن به عنوان یک سند فوق سری یاد می‌کند و افشا شدن آن به قیمت جان و تباه شدن زندگی نزدیکانم تمام خواهد شد!

امروز حس عجیبی دارم و نمی‌دانم چرا دلم می‌خواهد که راز دیرینه خود را با تو در میان بگذارم، ولی هنوز سؤال دیگری باقی مانده است که تو باید جواب بدهی! تو که آدم مذهبی و معتقدی هستی و پیداست که در عقیده خود بسیار راسخ و استواری، چرا امروز مرتکب آن عمل خلاف شدی؟ مگر با افزودن آب به شیر چه مبلغی عاید تو می‌شد که تو را وادار به این کار کرد؟!

گفتم: اشتباه می‌کنی! و سپس کل ماجرا را برایش تعریف کردم.

سرهنگ که از شنیدن سخنان من انقلاب حالی پیدا کرده بود، برخاست و پس از فشردن دست من به خاطر رفتار خشونت آمیزش از من معذرت خواست، من هم ضمن تشکر از او و صمیمیتی که با من دارد، قسم خوردم تا زمانی که زنده است راز او را در سینه‌ام نگه دارم.

سرهنگ، دیگر آن درجه‌دار عالی‌رتبه نبود! با من هم همانند یک دوست قدیمی سخن می‌گفت و از سخنان گه‌گاه عتاب‌آلوده من برنمی‌آشفت، بلکه هر چه می‌گفتم، به گوش جان می‌شنید.

او برایم تعریف کرد: در سال ۱۹۲۷ میلادی یعنی سه سال بعد از مرگ لنین، من با درجه سرگردی در نیروی دریایی شوروی خدمت می‌کردم.

روزی از روزها به دستور استالین فرماندهان عالی نیروی هوایی و دریایی و زمینی را به کاخ کرملین فراخواندند. در این جلسه استالین شخصا حضور می‌یابد و نقشه فوق‌العاده سری حمله به صفحات شمالی ایران را با فرماندهان عالی‌رتبه ارتش در میان می‌گذارد و از آنان می‌خواهد ظرف ۲۴ ساعت جدول زمان‌بندی شده‌ای را تنظیم کنند تا ارتش بتواند در ساعت معینی از طریق خشکی و دریا و هوا هم‌زمان و هم‌آهنگ، هدف‌های مورد نظر استالین را در خاک ایران مورد حمله قرار داده و آن‌ها را تصرف نماید.

این جدول زمان‌بندی، توسط فرماندهان عالی‌رتبه سه نیروی ارتش روسیه تنظیم و بعد از تأیید استالین دستور حمله به صورت کاملا سری به دیگر فرماندهان نظامی رده‌های مختلف ابلاغ گردید.

من در این حمله گسترده نظامی، معاون اسکادران اعزامی نیروی دریایی روسیه به ایران بودم و از بندری واقع در یکی از شهرهای حاشیه‌ای دریای خزر به مقصد یکی از بنادر شمالی ایران حرکت کردم و قرار بود طبق جدول زمانی مصوب، رأس ساعت معین در یک کیلومتری آن‌جا لنگر بیندازم و منتظر بمانم تا از طریق ستاد کل فرماندهی فرمان حمله عمومی به فرماندهان نیروهای سه گانه صادر شود.

هنگامی که به ۵ کیلومتری سواحل ایران رسیدیم، دیده‌بان کشتی جنگی ما اطلاع داد که چیزی با سرعت بر روی آب در حرکت است و فاصله خود را هر لحظه با ما کم‌تر می‌کند!

با دوربین به نقطه‌ای که او نشان داده بود، نگاه کردم. او راست می‌گفت! چیزی دایره شکل و مدور که شباهتی به قایق‌های معمولی نداشت با سرعت سرسام‌آوری به طرف ما در حرکت بود و چند دقیقه‌ای نگذشت که به فاصله ۵۰ متری ما رسید! دستور دادم که به تدریج از سرعت کشتی بکاهند. دیگر فاصله چندانی با آن نداشتیم.

سه نفر بیشتر در داخل آن وسیله ناشناخته آبی نبودند و تنها چیزی که در وهله اول نظر مرا به طرف خود جلب کرد، پرچم سبز رنگی با میله‌ای نه چندان بلند بود که چیزی بر روی آن نوشته شده بود!

یکی از آن سه نفر که جوان نیرومند بلند بالایی بود، ایستاد و در حالی که به کشتی فرماندهی ما اشاره می‌کرد با صدایی رسا و بلند کلمه‌ای را بر زبان راند و متعاقب آن نه تنها تمامی موتورهای کشتی بلکه سیستم‌های ارتباطی و مخابراتی آن هم از کار افتاد! و کشتی مجهز جنگی ما به آهن‌پاره‌ای تبدیل شد که بر روی آب شناور بود.

من که کاملا غافل‌گیر شده بودم و هرگز تصور نمی‌کردم با چنین وضعیت غیر عادی‌ای روبرو شوم از مترجمی که همراه من بود خواستم تا از آن جوان بپرسد که: از کجا آمده؟ و چرا مانع رفتن ما شده است؟

مترجم پس از گفت و گو با او به من گفت: این جوان به چند زبان آشناست و به من می‌گوید: از شما بپرسم: مگر این‌جا مرز آبی ایران نیست؟ شما این‌جا چه می‌کنید؟! نکند راه خود را گم کرده‌اید؟!

گفتم: به او بگو: من مأمورم و معذور و طبق دستور فرمانده نیروی دریایی ارتش روسیه مأموریتی دارم که باید انجام دهم.

آن جوان پس از شنیدن آن پاسخ، چند دقیقه‌ای عتاب‌آلود با مترجم سخن گفت که خلاصه سخنان این بود: به این آقا بگو: اگر او مأموریت دارد تا به خاک ایران تجاوز نماید، ما هم از طرف أبا صالح المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مأموریت داریم در برابر او بایستیم و از تجاوز ارتش روس به ایران جلوگیری کنیم. ایران یک کشور شیعی است و تحت حمایت ما قرار دارد. در زمان لنین هم دو بار ارتش روسیه قصد تصرف سواحل شمالی ایران را داشت که ما در برابرش ایستادیم و به او اجازه ندادیم قدم از قدم بردارد.

ما برای لحظاتی اجازه برقراری ارتباط راداری را به او می‌دهیم تا با ستاد فرماندهی در مسکو تماس بگیرد و آن‌چه با چشم خود دیده و با گوش خود شنیده است را گزارش کند! شاید هنوز استالین خاطره تلخ آن دو تجاوز بی‌ثمر را به خاطر داشته باشد!

بلافاصله از قسمت مخابرات کشتی به من اطلاع دادند که سیستم رادار به کار افتاده است! من فورا با فرمانده نیروی دریایی تماس گرفتم و به او گفتم: به خاطر از کار افتادن سیستم‌های مخابراتی، قادر به تماس مستمر نبودم و فعلا اسکادران اعزامی او در گردابی دست و پا می‌زند که قادر به بیرون آمدن از آن نیست! به او گفتم: گویا استالین تاکنون دو بار در جریان ایستادگی این نیروی غیرعادی به هنگام هجوم ارتش روسیه به ایران در زمان لنین قرار داشته است!

حدود نیم ساعت بعد به دستور استالین فرمان توقف عملیات نظامی صادر شد و فرمانده نیروی هوایی روسیه ضمن تماسی که با من داشت، گفت: وقتی که گزارش تکان‌دهنده تو را با استالین در میان گذاشتیم، گفت: این سومین بار است که از زمان لنین تاکنون نقشه حمله نظامی ما به ایران نقش برآب شده است! ما از عهده این نیروی مرموز برنمی‌آییم! چه می‌توان کرد، گاه‌گاهی جنگل‌های سرسبز شمالی ایران ما را وسوسه می‌کند و یکی از آرزوهایی که همیشه در دل داشته‌ام تصرف مناطق شمالی این کشور زرخیز است!

سرهنگ پس از گفتن این خاطره، مجددا از من خواست که این خاطره را تا هنگامی که در قید حیات است، برای کسی بازگو نکنم و از آن به بعد، رابطه دوستی ما برقرار بود، ولی هر دو حفظ ظاهر می‌کردیم و اجازه نمی‌دادیم تا کسی از دوستی فیما بین ما بویی ببرد.[۱]

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۲/۳٤۰.

۳ـ استاد کریم محمود حقیقی: در ماجرایی یادم می‌آید که شخصی از آیة الله محمدجواد انصاری همدانی گله کرد که شما به فکر ما نیستید.

مرحوم آقا جواب دادند: یادت هست فلان روز در کوچه با کارد به شما حمله شد و جان سالم به در بردی؟ آن‌جا ما بودیم که مانع شدیم تا کارد به تو نخورد و در سینه‌ات فرو نرود.[۱]

توضیح: در این ماجرا آیة الله انصاری به عنوان یکی از اولیای الهی که تمام وجودشان در خدمت و اراده خداوند است، مظهر لطف و عنایت خداوند می‌گردد.

امر چهارم: اگر ما از بسیاری از چیزها محرومیم، این محرومیت، از سوی خود ماست نه خدای پاک و منزه و بنده دوست

سخن حجج الله

حجة بن الحسن المهدی علیه‌السلام (در توقیعشان به شیخ مفید): چیزی جز اعمال ناشایست دوستان که روز به روز به ما رسیده و از آن ناراحتیم، ما را از نظر آن‌ها غائب نساخته است.[۲]

---

۱. سوخته/۱۱۱.

۲. العبقری الحسان ج۸/۸۷۸.

بخش دوم

عنایات خاصه الهی

خداوند منان و کریم نسبت به بندگانش همیشه لطف و مرحمت دارد، لیکن این الطاف دو قسمند:

اول: الطاف عام که بر اساس صفت رحمانیت خداوند شامل حال همگان گشته و مشرک و کافر و مسلمان، و شیعه و سنی، و گنه‌کار و متقی، و... را در برمی‌گیرد.

دوم: الطافی که مختص افراد خاصی بوده و شامل حال همگان نمی‌گردد.

گه‌گاهی به چشم خود دیده یا با گوش شنیده‌ایم که افرادی مورد عنایت ویژه و مخصوص خداوند و اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار گرفته و به یک‌باره الطاف کریمانه حضرت حق شامل حالشان شده است. همه ما مخصوصا کسانی که مدت‌ها اهل دعا و توسل بوده، اما از اجابت محروم مانده‌اند، برایمان این پرسش مطرح است که: مگر افرادی که از عنایات و الطاف خاصه و ویژه خداوند برخوردار می‌شوند، خونشان از ما رنگین‌تر است؟ چرا به آن‌ها عنایت‌های آن‌چنانی می‌شود، اما به ما نه؟! آن‌ها مگر چه کرده‌اند؟! چه می‌شود اگر آن الطاف به ما نیز برسد؟!

شاهد

۱ـ شیخ عباس تهرانی از قول شیخ محمدعلی بازانه و ایشان از قول آقا شیخ محمدباقر اصطهباناتی: وقتی که ما در مدرسه بودیم یکی از طلّاب، سیدی بود که دماغش خیلی خشک بود و با احدی انس و اختلاط نداشت.

انسش فقط با آب بود، چون وسواس داشت. یک روز او را دیدیم که برخلاف حالت سابقه سر حال آمده و در نهایت خوشحالی و تردماغی اظهار اختلاط و انس می‌کند و اشعاری را هم زمزمه می‌کند.

ما از این حالت او بی‌نهایت تعجب کردیم تا آنکه من از او پرسیدم: آن حال تو چگونه به این حال مبدل شده؟

گفت: «من از آن حالی که داشتم، خودم بدم می‌آمد. یک روز داشتم فکر می‌کردم که آیا ممکن است انسان از خود فرار و قطع علایق نماید یا نه؟ در این فکر بودم که یک‌باره دیدم شخصی در حجره را باز کرده و وارد شد و گفت: بلی ممکن است و می‌تواند. این را گفت و دراز کشید و مُرد.

من مضطرب شدم که تکلیف چیست و این شخص کیست؟ بعد دیدم برخاست و راه افتاد. من تعقیبش کردم و از فیض ملاقاتش استفاده کردم او پاره‌ای دستورات به من داد که در اثر آن مثل اینکه ماهیّتم عوض شد و از آن حال به این حال که می‌بینی مبدّل شدم».

آن سید چند مدتی با همان حال در مدرسه بود و بعد یک‌مرتبه ناپدید شد به طوری‌که ندانستیم کجا رفت.[۱]

۲ـ حجة الاسلام علی‌اکبر مهدی‌پور از قول یکی از افراد موثّق و ایشان نیز از فرد موثق دیگری: در اوایل طلبگی در مدرسه فیضیه اقامت داشتم. دو روز گرسنگی کشیدم. دیگر طاقتم تمام شد، بنا بر این به حرم مطهّر مشرّف شده و عرض کردم: ای خاتون دو سرا سلام‌الله‌علیها! حاشا به کرم شما که من در کنار حرم شما دو شبانه روز گرسنه بمانم و شما توجّهی نفرمایید. اگر قرار باشد که این چنین از من حمایت کنید، من همین الآن وسایلم را جمع می‌کنم و از این شهر می‌روم.

از حرم که بیرون آمدم در صحن، فرد ناشناسی به من رسید و با من مصافحه کرد و چیزی در دستم گذاشت و گفت: این مال شماست. چون از او فاصله گرفتم نگاه کردم دیدم ۵۰۰ تومان است. در آن زمان ۵۰۰ تومان پول بسیار زیادی بود. به دنبالش دویدم که ببینم عنایت بی‌بی سلام‌الله‌علیها توسّط چه کسی به من رسیده است، که دیگر او را نیافتم.

به حرم مطهّر رفتم و از عنایات بی‌بی سلام‌الله‌علیها تشکّر کردم و از گستاخی خودم پوزش طلبیدم.[۲]

۳ـ علامه سید محمدحسین طباطبایی از قول یکی از دوستانش: در ماشین نشسته و به کربلای معلّی مشرّف می‌شدم. سفر من از ایران بود. در نزدیکی صندلی من جوانی ریش‌تراشیده و فرنگی‌مآب نشسته بود لهذا سخنی بین ما و او ردّ و بدل نشد.

ناگهان صدای این جوان به گریه و زاری بلند شد.

بسیار تعجّب کردم، پرسیدم: سبب گریه چیست؟

گفت: «پس اگر به شما نگویم به چه شخصی بگویم. من مهندس راه و ساختمان هستم. از دوران کودکی تربیت من طوری بود که لامذهب بار آمده و مادیّ و طبیعی بودم و مبدأ و معاد را قبول نداشتم فقط در دل خود نسبت به مردم دین‌دار، محبّتی احساس می‌کردم خواه مسلمان باشند یا مسیحی یا یهودی.

---

۱. الکلام یجر الکلام ج۱/ ۱۰۰.

۲. کرامات معصومیه۳/ ک۱۹۳.

شبی در محفل دوستان که بسیاری از آن‌ها بهائی بودند، حاضر شدم و تا ساعتی چند به لهو و لعب و رقص و غیره اشتغال داشتم. پس از گذشت زمانی در خود احساس شرمندگی نمودم و از افعال خودم خیلی بدم آمد ناچار از اطاق خارج شده و به طبقه فوقانی رفتم و در آن‌جا تنها مدّتی گریه کردم و چنین گفتم: ای آن که اگر خدائی هست آن خدا توئی! مرا دریاب.

پس از لحظه‌ای به پائین آمدم. شب به پایان رسید و جمعمان متفرّق شد.

فردای آن شب به اتّفاق رئیس قطار و چند نفر از بزرگان برای مأموریّت فنّی خود عازم مسافرت بودیم که ناگهان دیدم از دور سیّدی نورانی نزدیک من آمده، به من سلام نموده و فرمود: با شما کاری دارم.

وعده کردم فردا بعد از ظهر از او دیدن کنم. اتّفاقا پس از رفتن او بعضی گفتند: این بزرگوار است و چرا با بی‌اعتنائی جواب سلام او را دادی؟ چون وقتی که آن سیّد به من سلام کرد گمان کردم او احتیاجی دارد و برای این منظور این‌جا پیش من آمده است.

اتفاقاً رئیس قطار فرمان داد که فردا بعد از ظهر که کاملا مطابق با همان وقت ملاقات با آن سید بود، باید فلان در مکان بوده و دستوراتی چنین و چنان به من داد که انجام دهم.

من با خود گفتم: بنا بر این نمی‌توانم دیگر به دیدن این سیّد بروم.

فردا وقتی زمان کار محوّله رئیس قطار نزدیک شد، در خود احساس کسالت کردم و کم‌کم به چنان تب شدیدی دچار شدم که بستری گشته و برایم طبیب آوردند و طبعا از رفتن برای مأموریّتی که رئیس قطار داده بود، معذور گردیدم.

پس از آنکه فرستاده رئیس قطار از نزد من بیرون رفت، دیدم تب فرو نشست و حالم به حالت عادی برگشت و کاملا خود را خوب و سرحال دیدم، دانستم باید در این میان سرّی باشد، از این روی برخاسته و به منزل آن سیّد رفتم.

به مجرّد آنکه نزد او نشستم فورا یک دوره اصول اعتقادیّه با برهان و دلیل برای من گفت به طوری که من مؤمن شدم و سپس دستوراتی به من داده و فرمود: فردا نیز بیا.

چند روزی هم‌چنان نزد او رفتم. هنگامی که پیش روی او می‌نشستم آن‌چه از امور واقعه روی داده بود برای من بدون ذرّه‌ای کم و بیش حکایت می‌نمود و از افعال و نیّات شخصی من که احدی جز من بر آن‌ها اطّلاع نداشت، بیان می‌نمود.

مدّتی گذشت تا اینکه شبی از روی ناچاری در مجلس دوستان شرکت کردم و ناچار شدم قماری بنمایم.

فردا چون خدمت او رسیدم، فورا فرمود: آیا حیا و شرم ننمودی که این گناه کبیره موبقه را انجام دادی؟

اشک ندامت از دیدگانم سرازیر شد و گفتم: غلط کردم. توبه کردم.

فرمود: غسل توبه کن و دیگر چنین منما، و سپس دستوراتی دیگر فرمود.

خلاصه به طور کلّی رشته کارم را عوض کرد و برنامه زندگی مرا تغییر داد. چون این قضیّه در زنجان اتّفاق افتاد و بعدا خواستم به طهران حرکت کنم امر فرمود که: بعضی از علماء را در طهران زیارت کنم و بالأخره مأمور شدم که برای زیارت اعتاب عالیات بدان صوب[1] مسافرت کنم. این سفر، سفری است که به امر آن سیّد بزرگوار می‌باشد».

در نزدیکی‌های عراق دوباره دیدم ناگهان صدای او به گریه بلند شد، سبب را پرسیدم.

گفت: الآن وارد خاک عراق شدیم، چون حضرت أبا عبد الله علیه‌السلام به من خیرمقدم فرمودند.[2]

نکته: در بسیاری از موارد شنیده شده که افرادی که مورد عنایت خاصه خداوند قرار گرفته‌اند در اثر بروز دادن و افشای آن لطف و مرحمت، خود را از آن لطف و فضل بی‌بهره ساخته‌اند، لذا اگر به کسی عنایت گردد، بهتر است از بازگو کردن آن پرهیز نماید.

شاهد

ملا مهدی نراقی: در اوقات مجاورت در نجف اشرف قحطی عجیبی پیش آمد. یک روز در حالی که همه بچه‌هایم گرسنه بوده و صدای ناله‌شان بلند بود، از خانه بیرون آمدم. برای رفع هم و غمّ به وسیله زیارت اموات به وادی‌السلام رفتم.

دیدم جنازه‌ای را آوردند. به من گفتند: تو هم بیا. ما آمده‌ایم این را به ارواح این‌جا ملحق کنیم.

پس او را داخل باغ وسیعی کردند و در قصری عالی جای دادند و من نیز همراه آن‌ها داخل قصر شدم.

دیدم جوانی در لباس پادشاهان است که در بالای تختی از طلا نشسته.

چون مرا دید به اسم، صدا زد و سلام کرد و به سوی خود دعوت نمود و بالای تخت در کنار خود جای داد و اکرام زیادی نمود و گفت: تو مرا نمی‌شناسی. من صاحب همان جنازه‌ام که دیدی. اسم من فلان است و اهل فلان شهرم و آن جماعت که دیدی ملائکه بودند که مرا از شهرم به سوی این باغ که از باغ‌های بهشت برزخی است، نقل دادند.

چون این حرف را از آن جوان شنیدم غم و غصه‌ام برطرف گشته و مایل شدم به سیر و تماشای آن باغ بپردازم و چون بیرون رفتم چند قصر دیگر را دیدم.

وقتی در آن‌ها نظر نمودم، پدر و مادرم و بعضی از ارحام خودم را دیدم.

آنان از من پذیرائی کردند. خیلی از طعامشان لذت بردم.

---

۱. سمت و سو.

۲. رساله لب اللباب/ ۹۰.

در آن حالی که در نهایت کیف و لذت بودم به یاد زن و بچه‌هایم افتادم که چگونه گرسنه‌اند، لذا یک‌دفعه متأثر شدم.

پدرم گفت: مهدی! چرا ناراحتی؟

گفتم: زن و بچه‌ام گرسنه‌اند.

پدرم گفت: این انبار برنج است هر چه می‌خواهی از آن بردار.

من عبایم را پر از برنج کردم.

به من گفتند: بردار و ببر.

عبا را برداشتم. یک‌دفعه دیدم در وادی‌السلام، همان‌جای اول نشسته‌ام، اما عبایم پر از برنج است.

به منزل بردم.

عیالم گفت: از کجا آورده‌ای؟

گفتم: چه کار داری؟

مدت‌ها گذشت که از آن برنج مصرف می‌نمودیم و تمام نمی‌شد. بالأخره همسرم اصرار زیادی کرد و من نیز در اثر اصرار زیاد او قضیه را فاش کردم و آن وقت بود که همسرم رفت که از آن برنج بردارد، دید اثری از آن نیست.[۱]

---

۱. دار السلام (عراقی)/٤٢٩. (بازنویسی از مردان علم در میدان عمل ج۸/ بخش ششم، مکاشفه جالبی برای مرحوم نراقی در وادی السلام نجف.)

اسباب و علل عنایات ویژه خداوند نسبت به انسان

با دقت و تعقل در افرادی که مورد مرحمت خاصه خداوند قرار گرفته‌اند به این نتیجه می‌توان رسید که پاره‌ای از مصالح و اعمال و اوصاف ویژه و خاص، باعث بهره‌مندی آنان از آن الطاف خاصه شده است.

ما نسبت به مصالح و حکمت‌های الهی جاهل و ناتوان بوده و در این زمینه کاری نمی‌توانیم انجام دهیم، اما نسبت به اعمال و اوصافی که قدرت بر انجام آن‌ها را داریم، اگر بتوانیم آن‌ها را در وجود خویش پیاده سازیم چه بسا مورد لطف مخصوص خدایمان قرار بگیریم.

و اما در ادامه در ضمن ابوابی به برخی از این اوصاف و خصائص اشاره می‌نمائیم.

باب اول

دعا

سخن الله

۱ـ بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند.[۱]

توضیح: بر اساس این آیه ملاک عنایت خداوند به انسان دعاست، لذا هر چه دعای انسان، بیشتر باشد عنایت خدا نیز بیشتر است و هر چه کم‌تر، کم‌تر.

۲ـ دعای هر دعا کننده را هنگامی‌که مرا بخواند، اجابت می‌کنم.[۲]

۳ـ پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.[۳]

۴ـ مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.[٤]

توضیح: از این آیات نیز برداشت می‌شود که عنایت خداوند با مستجاب کردن دعا، و به یاد انسان بودن، شامل شخص دعا کننده می‌شود.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: خداوند حاجتی را که انسان برای آن بسیار دعا کند، برای آن شخص مبارک گردانیده است، چه آن را روا فرماید و چه نه.[٥]

۲ـ امیرالمؤمنین علی: دعا کلید رحمت است.[٦]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام (در ذیل آیه شریفه: «هر رحمتی را که خداوند برای مردم بگشاید، هیچ کس نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد»[۷]): منظور از رحمت در این آیه همان دعا است.[۸]

---

۱. سوره فرقان/۷۷.

۲. سوره بقره/۱۸۶.

۳. سوره غافر/۶۰.

٤. سوره بقره/۱۵۲.

٥. کنز العمال ج ۲/٦٥.

٦. دعوات/۲۸٤.

۷. سوره فاطر/۲.

۸. فلاح السائل/۲۸.

توضیح: یعنی دعا وسیله رحمت و عنایت خداوند است. اگر خداوند به کسی توفیق دعا بدهد، رحمت و عنایتش را به او داده است.

۴ـ جعفر بن محمد الصادق: و به آن‌چه که در نزد خداوند عزّ و جلّ است، رسیده نمی‌شود مگر به وسیله دعا.[1]

سؤال: در دعای ماه رجب آمده: «یا مَنْ یُعْطی مَنْ سَئَلَهُ، یا مَنْ یُعْطی مَنْ لَمْ یَسْئَلْهُ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ»[2] «ای کسی که به دعا کنندگان عطا می‌فرمایی، ای کسی که به کسی که دعا نکرده و تو را نمی‌شناسد، عطا می‌فرمایی!»

بر این اساس، خداوند به همه، چه کسانی که خداشناس باشند و چه نه، چه کسانی که دعا کنند و چه نه، نعمت عطا می‌کند، پس دیگر چرا دعا نمائیم؟

جواب: الطاف الهی از یک منظر دو نوع است:

أ: بخشی از آن‌ها شامل حال همگان است، مثل باران یا سایر نعماتی که در اثر گردش نظام هستی، پدید می‌آید که همگی اعم از مشرک و کافر یا اولیاء الله، تنبل و بی‌عار یا زحمت‌کشان و تلاش‌گران، دعا کننده و غیر دعا کننده، و مسلمان و شیعه و... از آن بهره‌مندند.

ب: بخشی که به دلائل مختلف نصیب قشر خاصی از افراد می‌گردد. مثل لذت انس با حضرت حق و دیدن ملکوت و باطن آسمان و زمین و انسان‌ها و... که مخصوص اولیاء الله است، یا مانند علم، ثروت، منصب و مقام و... که معمولا نصیب انسان‌های پرکار می‌شود، و یا مثل دو برابر ثبت شدن اعمال صالح که مختص سادات (به خاطر قرابتشان به اهل‌بیت علیهم‌السلام) است، و یا همانند دریافت بعضی از نعمت‌ها که به دعا کنندگان اختصاص دارد.

بنا بر این، تنها بخش اوّل است که شامل همه می‌شود؛ ولی بخش دوم که از جمله آن دعا می‌باشد، نصیب هر کسی نمی‌شود.

---

۱. کافی ج۲/۴۷۰.

۲. اقبال الاعمال/٦٤٤.

باب دوم

تقوا و بندگی خداوند در شرائط سخت

بندگی و اطاعت از فرامین الهی در شرائط عادی قدری آسان‌تر از وقتی است که اوضاع و احوال انسان، روبراه نباشد، لذا ارزش چنین تقوا و اطاعت پذیری‌ای از تقوا و اطاعت پذیری نوع اول، بیشتر است و بر همین اساس است که خداوند به این دسته از بندگانش تفضلات و عنایت مخصوصی می‌نماید.

روایت

۱ـ محمد بن علی الباقر: خدای تعالی به داود علیه‌السلام وحی فرمود که: پیام مرا به قومت برسان که هیچ بنده‌ای را امر به اطاعت نمی‌کنم جز آنکه اگر طاعت کند بر من سزاوار است که او را اطاعت کنم و بر طاعتم او را کمک کنم و اگر از من بخواهد به او بدهم و اگر بخواند اجابتش کنم و اگر از من حفظ طلبد او را حفظ نمایم و اگر از من کفالت طلبید او را کفایت کنم و اگر بر من توکل نماید او را حفاظت نمایم و اگر همه خلایق بخواهند به او نیرنگ بزنند، من حائل بین او و نیرنگشان می‌شوم.[۱]

۲ـ أبو حمزه: (خداوند خطاب به داود علیه‌السلام) ای داود! هیچ بنده‌ای از بندگان من نیست که اوامر مرا اطاعت کند جز آنکه قبل از درخواست به او بدهم و قبل از دعا اجابتش کنم.[۲]

شاهد

۱ـ کربلایی کاظم ساروقی در روستا مشغول کار کشاورزی بود. در آن سال یک روحانی جهت تبلیغ و بیان احکام حلال و حرام به روستا آمده بود و در منبر و سخنرانی خود از خمس و زکات، مسائلی را گفت و توضیح داد که: کسانی که گندم و جو و... آن‌ها به حد نصاب برسد و زکات و حق فقرا را ندهند، مالشان مخلوط به حرام می‌شود و اگر با عین پول آن گندم‌های زکات نداده، خانه یا لباس تهیه کنند، با آن لباس و در آن خانه نمازشان باطل است، مسلمان واقعی باید به احکام الهی و حلال و حرام توجّه کند و اهمیت دهد و زکات مالش را بدهد.

---

۱. عدة الداعی/۳۱۱. (ترجمه از آداب راز و نیاز به درگاه بی‌نیاز/۲۶۸).

۲. عدة الداعی/۳۱۰.

کربلایی کاظم چون می‌دانست، صاحب زمینی که در آن کار می‌کند، مقید به پرداخت زکات و حق فقرا نیست، به این فکر فرو رفت که، پس مال او مخلوط به حرام است و زندگی او با پول حرام، مخلوط یا شبهه‌ناک است. این مسأله را با صاحب زمین، در میان گذاشت و از او خواست تا او زکات مالش را پرداخت کند، ولی او زیر بار نرفت، از این رو کاظم تصمیم گرفت از آن روستا هجرت کرده و در جای دیگری مشغول کار شود که اجرت او حلال و پاک باشد، چند سالی خارج از آن روستا به فعالیت پرداخت، تا این که از او خواستند به روستای خود برگردد.

به روستا برگشت و زمینی با مقداری گندم در اختیارش گذاشتند تا خودش مستقلاً برای خود کشاورزی کند، او همان سال اول نصف آن گندم را به فقرا داد و نصف دیگر را در زمین کاشت و خدا به زراعت او برکت داد، به حدّی که بیش از معمول برداشت کرد و از همان سال بنا گذاشت که نیمی از برداشت خود را به فقرا بدهد و با این که مقدار زکات، یک دهم و یا یک بیستم است، هر ساله نصف محصول خود را به فقرا و مستمندان می‌داد.

یک سال هنگام برداشت محصول، پس از چند روز که خرمنش را کوبیده بود و مشغول باد دادن خرمن شده بود که کاه آن جدا شود. نزدیک ظهر شد. باد متوقف گشت و هوا گرم شده و نتوانست به کار خود ادامه دهد، لذا مجبور شد به خانه برگردد.

در راه یکی از فقرای روستا به او می‌رسد و می‌گوید: امسال از محصولت چیزی به ما ندادی و ما را فراموش کردی!

کاظم به او می‌گوید: خیر! فراموش نکردم، ولی هنوز نتوانستم محصولم را جمع کنم.

او خوشحال می‌شود و به طرف ده می‌رود، اما کاظم دلش آرام نمی‌گیرد و به مزرعه برگشته، مقداری گندم با زحمت زیاد جمع آوری می‌کند تا برای آن فقیر ببرد.

قدری علوفه برای گوسفندانش می‌چیند و گندم‌ها و علف‌ها را بر دوش می‌گذارد و روانه دهکده می‌شود.

به باغ امام‌زاده، مشهور به هفتاد و دو تن که محل دفن چند امامزاده است، می‌رسد. برای استراحت روی سکویی کنار درِ باغ امامزاده می‌نشیند و گندم و علوفه را گوشه‌ای می‌گذارد و به فکر فرو می‌رود.

چند لحظه بعد دو جوان بسیار زیبا و جذاب را می‌بیند که به طرف او می‌آیند و وقتی به او می‌رسند، می‌گویند: کاظم! بیا برویم در این امامزاده فاتحه‌ای بخوانیم!

کاظم می‌گوید: می‌خواهم به منزل بروم و این علوفه را به منزل برسانم.

آن‌ها می‌گویند: خیلی خوب، حالا بیا تا با هم فاتحه‌ای بخوانیم.

آن‌ها از جلو و کاظم دنبال آن‌ها به سوی امام‌زاده روانه می‌شوند. ابتدا به امام‌زاده نزدیک‌تر می‌شوند و فاتحه‌ای می‌خوانند و آن‌گاه به امام‌زاده بعدی می‌روند و داخل می‌شوند. آن دو نفر مشغول خواندن ذکرهایی می‌شوند که کاظم نمی‌فهمد.

ناگهان کاظم متوجه می‌شود که در اطراف سقف امامزاده کلمات روشنی نوشته شده است و یکی از آن دو به او می‌گوید: چرا چیزی نمی‌خوانی؟

او جواب می‌دهد: من سواد ندارم.

آن جوان می‌گوید: باید بخوانی. آن‌گاه دست به سینه کاظم می‌گذارد و فشار می‌دهد و می‌گوید: حالا بخوان.

کاظم می‌گوید: چه بخوانم؟

آن آقا آیه‌ای را می‌خواند و می‌گوید: این‌طور بخوان.

کاظم آیه را می‌خواند تا تمام می‌شود... . برمی‌گردد که به آن آقا حرفی بزند و یا چیزی بپرسد که می‌بیند کسی همراهش نیست و خودش تنها در حرم ایستاده و ناگهان دچار حال خاصی می‌شود و بی‌هوش روی زمین می‌افتد.

هنگامی که به هوش می‌آید، احساس خستگی شدیدی می‌کند و ضمناً به این فکر فرو می‌رود، که این‌جا کجاست و او در این‌جا چه می‌کند؟

آن‌گاه از امام‌زاده بیرون می‌آید و بار علوفه وگندم را برمی‌دارد و روانه دهکده می‌شود، ولی در میان راه متوجه می‌شود که چیزهایی را می‌خواند و سپس داستان آن دو جوان را به خاطر می‌آورد و خود را حافظ تمام قرآن می‌یابد.[۱]

۲ـ حاج شیخ رجب‌علی خیاط: «در ایام جوانی، دختری رعنا و زیبا از بستگان، دلباخته من شد و سرانجام در خانه‌ای خلوت مرا به دام انداخت.

با خود گفتم: رجب‌علی! خدا می‌تواند تو را خیلی امتحان کند بیا این‌بار تو خدا را امتحان کن و از این حرام به خاطر خدا صرف نظر کن، سپس به خداوند عرضه داشتم: خدایا! من این گناه را برای تو ترک می‌کنم تو هم مرا برای خودت تربیت کن».

آن‌گاه به سرعت از دام گناه می‌گریزد و بی‌درنگ، چشم برزخی او روشن می‌شود و آن‌چه را که دیگران نمی‌بینند، می‌بیند و آن‌چه را که دیگران نمی‌شنوند، می‌شنود.[۲]

---

۱. جرعه‌های جان‌بخش/۲۲۸.

۲. تندیس اخلاص/۸.

۳ـ آیة الله محمدتقی بهجت: از مرحوم شیخ عبد النبی اراکی نقل شده که: در اراک، شبی در مدرسه بودیم. زنی پشت در آمد و اظهار داشت: بی‌پناهم و جایی ندارم و نمی‌توانم در این وقت شب به جایی بروم.

هوا هم سرد بود. به ناچار گفتم: بیائید داخل. پس از ورود گفتم: سفره‌ام آن‌جاست باز کنید و نان بخورید و در داخل حجره، کرسی هم داشتیم. به او گفتم: آن‌طرف بخوابید و من مطالعه دارم.

رفت، خورد و خوابید. من هم مطالعه کردم و بعد از نان خوردن، در طرف دیگر کرسی خوابیدم.

یک یا دو بار با فاصله، پای آن زن با پای من برخورد کرد. دیدم صلاح نیست زیر کرسی باشم. از جا برخاستم و بیرون حجره رفتم و تا صبح در هوای سرد در حیاط مدرسه ماندم و دور حیاط می‌گشتم تا اینکه صبح شد. از کارهای دیگر آن زن مثل نماز و... اطلاعی ندارم. هوا که روشن شد، زن از اتاق بیرون آمد و رفت، و علم تعبیر خواب من از ماجرای آن شب شروع شد.[1]

---

۱. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب سوم (۵۰۰ نکته)/۱۹۳.

باب سوم

مردانگی و جوان‌مردی

شاهد

حجة الاسلام علی میرخلف‌زاده: یکی از دوستان داستانی را برایم نقل فرمود که قبلاً از علماء مشهد شنیده بودم، ولی ایشان به طور صحیح تری روی برگه نوشته و به بنده دادند و آن داستان این است: یکی از قضات دادگستری مشهد می‌گفت: شبی در خواب موفّق به زیارت بی‌بی دو عالم زهرای اطهر سلام‌الله‌علیها شدم.

حضرت فرمودند: فردا که به محل کارت (به دادگستری مشهد) رفتی، فلان پرونده با فلان شماره و فلان اسم، باید تبرئه بشود و آزاد گردد.

از خواب بیدار شده و مضطرب و نگران بودم، خدایا! این چه خوابی بود که من دیدم.

صبح که به دادگستری رفتم، لابلای پرونده‌ها را که می‌گشتم یک وقت چشمم به پرونده‌ای که بی‌بی دو عالم فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها شماره‌اش را توی خواب به من فرموده بود، افتاد. پرونده را در آوردم، باز کردم، دیدم مو نمی‌زند، اسم، همان اسم، شناسنامه، همان شناسنامه، اما پرونده عجیب و غریبی است، این پرونده، پرونده کسی است که چندین بار زندان رفته، چندین خلاف داشته و آخرین گناهش هم کشتن دو نفر است، دادگاه حکم اعدامش را صادر کرده و به تأئید دیوان عالی کشور رسیده و منتظر رسیدن زمان اجرای حکم هستند، تعجّب کردم که چه طور بی‌بی دو عالم سلام‌الله‌علیها دستور تبرئه چنین آدمی را صادر فرمودند.

دستور دادم متّهم را به دادگاه آوردند. سؤالاتی از او کردم و جریان قتل را پرسیدم که: راست است؟

گفت: بله!

گفتم: اقرار می‌کنی؟

گفت: آره، اقرار می‌کنم، اما جناب قاضی بدان من این‌ها را به ناحق نکشتم... . و شروع کرد به تعریف کردن: یک روز با چند تا از دوستان ناباب هم‌سفر شدم. در طی راهی که می‌رفتیم، توی دل بیابان به یک دختر بی‌پناهی برخورد کردیم. بیابان و کسی هم نیست، ما هم چند تا جوان آلوده، معلوم است با چشم بد نگاهش کردیم. یک وقت آن دختر شروع به لرزیدن و گریه کردن نمود، امّا هیچ تأثیری در ما نداشت، فقط یک جمله گفت که بدنم را لرزاند و منقلبم کرد و موهای بدنم راست شد، گفت: ای جوان‌ها! من سیّده‌ام. من از اولاد زهرا سلام‌الله‌علیها هستم، بیائید به خاطر مادرم فاطمه سلام‌الله‌علیها دامنم را آلوده نکنید.

تا این جمله را شنیدم جلوی دوستانم را گرفتم، گفتم: زود رهایش کنید، دوستانم ناراحت شدند و گفتند: باز یک لقمه چرب و نرم برای ما پیدا شد و آقا خشکه مقدسیش گل کرد.

گفتم: این حرف‌ها را بگذارید کنار، به خدا از این لحظه این دختر مثل خواهر من است. اگر بخواهید دست از پا خطا کنید با من طرف هستید، امّا هر چه کردم، زیر بار نرفتند و حرف‌هایم تأثیر نداشت، من هم مجبور شدم، با دشنه‌ای که داشتم به آن‌ها حمله‌ور شدم و آن‌ها را از پا درآوردم، دختر را سوار ماشین کردم، بردم در خانه‌اش رساندم، امّا بعد دستگیر شدم و در دادگاه اقرار کردم و دادگاه هم حکم اعدام مرا صادر کرد.

همین‌که حرف به این‌جا رسید جریان خواب دیشب را برایش گفتم. گفتم: به خدا قسم خود بی‌بی فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها دستور آزادیت را صادر کردند.

دستش را گرفتم با پرونده‌اش پیش دادستان بردم و جریان را برای دادستان تعریف کردم. پرونده را مجدداً به دیوان عالی فرستاد و دستور داد فعلا اجرای حکم را به تأخیر بیندازید.

پس از مدّتی نامه از دیوان عالی برگشت، دیدم دستور داده‌اند که بلافاصله آزادش کنید.

همین‌که آن جوان گنه‌کار و متّهم، خبر آزادی خود را شنید، صورت روی خاک گذاشت و گفت: زهرا جان سلام‌الله‌علیها! به خدا قسم دیگر توبه کردم. ای زهرا جان سلام‌الله‌علیها! من گر چه گنه‌کار و بد هستم، ولی آزاده تو هستم.[1]

---

۱. کرامات الفاطمیه۳/ک۳۹.

باب چهارم

نذر کردن

شاهد

۱ـ وقتی که فضل بن حسن طبرسی سکته کرد، به گمان آنکه وی وفات کرده، او را دفن کردند.

وقتی که شیخ در قبر به هوش آمد، راه خروج را بر خود مسدود دیده و نذر کرد که اگر حق‌تعالی او را از آن گرفتاری خلاص فرماید، کتابی در تفسیر قرآن تألیف کند.

یکی از گورکنان به قصد دزدیدن کفن شیخ، قبر وی را نبش کرد، اما هنگامی‌که خواست کفن را از تنش بیرون آورد، شیخ دست او را گرفت.

نبّاش شدیدا دچار ترس و وحشت گشت. شیخ با او شروع به حرف زدن نمود و وحشت او زیادتر شد.

شیخ فرمود: مترس من زنده‌ام و سکته کرده بودم و الان به هوش آمدم و چون از شدت ضعف، قدرت راه رفتن نداشت، فرمود: مرا بر دوش گرفته و به خانه ببر.

پس نبّاش او را به خانه برد. شیخ نیز به او خلعتی داده و مال فراوانی مرحمت کرد.

نبّاش به دست شیخ از گناه خویش توبه نموده و آن کار قبیح را ترک نمود و آن جناب به جهت وفای به نذر خویش تألیف مجمع البیان را شروع کرد و خداوند به او توفیق اتمام آن را اعطا فرمود.[1]

۲ـ علی مقدادی اصفهانی (فرزند حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی) از قول حاجی میرزا علی‌نقی قزوینی: یکی از بازرگانان شاهرود از من خواهش کرد که از حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی دعایی بگیرم که به برکت آن، خداوند فرزند پسری به وی عطا فرماید.

حاج شیخ فرمودند: نذر کند، پس از آنکه دارای پسر شد، مبلغ سی تومان بدهد.

پس از اندک زمانی، خداوند پسری به آن مرد عنایت کرد، ولی وی از دادن آن مبلغ استنکاف ورزید. خواستم از پول خود نذر آن مرد را ادا کنم، اما حاج شیخ از نیت قلبی من آگاه شدند و فرمودند: هر که پسر خواسته باید پول را بدهد. به تو ارتباطی ندارد.

یک‌بار دیگر که به آن مرد یادآوری کردم، گفت: خواست پروردگار بوده که فرزندی به من مرحمت کند، به کسی مربوط نمی‌شود.

---

۱. الفوائد الرضویه علیه‌السلام ج۱/ ۵۷۶.

تا یک روز که حاج شیخ برای امری به تجارت‌خانه من تشریف آورده بودند، جریان را به ایشان عرض کردم.

فرمودند: مانعی ندارد، پسر من از خودم و پول او هم متعلق به خود او باشد.

چند روزی گذشت. نامه‌ای از آن شخص دریافت کردم که نوشته بود: پسرم پیش از ظهر فلان روز در دامن نشسته بود، ناگهان و بدون هیچ مقدمه‌ای، به زمین افتاد و مرد.

وقتی دقت کردم، متوجه شدم درست در همان ساعت که حاج شیخ آن مطلب را فرمودند، فرزند آن مرد نیز افتاده و مرده است.[۱]

۳ـ آیة الله حاج شیخ مرتضی حائری (فرزند آیة الله حاج شیخ عبد الکریم حائری): زمانی آیة الله حاج شیخ عبد الکریم مریض می‌شوند و برای استشفای آن بزرگوار گوسفندی می‌کشند، ولی حال ایشان که بهتر نمی‌شود هیچ، بلکه شاید رو به شدت هم می‌رود.

مرحوم حائری ابتدا از حضرت عباس علیه‌السلام گلایه کرده بودند، اما به زودی متوجه شده و با خود گفته بودند که: تو باید همان گوسفند خاصی را که نذر یا قصد کرده‌ای می‌کشتی، چه حق داشتی که گوسفند دیگری را قربانی کنی؟!

و همین کار را هم انجام می‌دهد و شفا می‌یابد.

مرحوم والد می‌فرمود: عمل مزبور به قدری مؤثر بود که مقداری از گوشت‌های گوسفند دومی را خودم تقسیم کردم.[۲]

۴ـ حجة الاسلام موسی فخر روحانی: در سال‌های آخر عمر رژیم سابق، مخلص از سوی حسینیه اصفهانی‌های مقیم آبادان، برای سخنرانی دعوت می‌شدم و گه‌گاه نامه‌هایی از اعضای فریب خورده گروهک‌های وابسته به قدرت‌های خارجی می‌رسید که به لحاظ ایرادهای مندرج به اسلام در غالب آن‌ها، خود را موظف به پاسخگویی و رفع اشکال می‌دانستم.

در یکی از آن‌ها، نویسنده پرسیده بود: چرا آن همه پول با توجه به وضع رقت‌آور فقرا و تهیدستان جامعه، صرف طلاکاری درِ سقّاخانه حسینیه شده است؟... .

گفتم: بهتر است با هیأت امنای حسینیه در این خصوص صحبت شود.

---

۱. نشان از بی‌نشان‌ها ج۱/۶۴.

۲. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۱/۴۴۴.

یکی دو نفر از آن‌ها در همان مجلس حضور داشتند. آنان پاسخ دادند: بهتر است با کسی که این در را خریده و آورده، صحبت کنید!

اتفاقا بانی آن اقدام هم در مجلس بود. وقتی مشارالیه مورد سؤال قرار گرفت، پاسخ داد: من در یکی از سفرها به هنگام بازگشت به آبادان، یک‌باره متوجه شدم که بر اثر سرعت زیاد اتومبیل، لاستیک جلو ترکیده است و این در حالی بود که همه افراد خانواده‌ام با من در همان ماشین سواری نشسته بودند.

ماشین از کنترل من خارج شد و می‌دانستم اکثرا خواهیم مرد. در همان حالی که ماشین شروع به غلطیدن کرد، این جمله در قلبم گذشت: یا أبا الفضل! از قادر مطلق بخواه ما را از خطر حفظ کند، من هم درِ سقّاخانه حسینیه اصفهانی‌ها را طلاکاری می‌کنم.

ماشین چند بار غلطید و به صورتی در آمد که حاضر نشدم آن را با وسایل ممکن به آبادان ببرم و لذا همان‌جا رهایش کردم، اما حتی یک نفر از سرنشینان آن هم خراشی برنداشت.

همه می‌گفتند: چه شد که بعد از آن همه غلطیدن و از بین رفتن اتومبیل، هیچ کس طوری نشد؟!

لذا من هم به محض رسیدن به آبادان، به حسینیه آمدم و با گرفتن اندازه ابعاد درِ سقاخانه، طرح عمل به نذر خود را شروع کردم و این چیز ناقابل را تقدیم این سقّاخانه کردم.[١]

۵ـ یکی از علماء معاصر از قول آیة الله شیخ محمّد سراب تنکابنی: روزی راهی عتبات عالیات شدم. در راه دیدم مردی در جلوی مرکب من حرکت می‌کند و هرگاه کاروان اطراق می‌کرد، محو می‌شد و آن‌گاه که حرکت می‌کرد، دوباره پدیدار می‌گشت، تا اینکه یک وقت که در شب، قافله حرکت می‌کرد، دیدم همان مرد به عادت همیشگی پیشاپیش آن در حرکت است.

من به وضع حرکت او که پیاده راه می‌رفت، توجّه کردم. دیدم مثل آن است که روی هوا راه می‌رود و پاهای او به زمین نمی‌رسد.

ترسیدم، ولی در عین حال او را صدا زده و از او پرسیدم: کیستی؟ و از کجایی؟

گفت: مردی هستم از طایفه جن. پیش از این، گرفتاری مهمی برایم پیش آمده بود. تعهّد کردم هرگاه خدا مرا از این گرفتاری نجات بخشد در مسیر مرکب یکی از دانشمندان شیعه با پای پیاده به زیارت حضرت سید الشهداء عليه‌السلام حرکت کنم. اینک اطّلاع یافتم شما در قافله هستید، از فرصت استفاده کردم و به اداء نذر پرداختم.[٢]

---

١. چهره درخشان قمر بنی هاشم عليه‌السلام ج١/٣٥٢.

٢. داستان‌هایی از علماء/٨٢.

٦ـ آية الله سید محسن خرازی از قول حجة الاسلام زین‌العابدین باکویی: تاکنون دو نفر از اشخاصی را که از آن‌ها اولاد نمی‌شده است، می‌شناسم که نذر کرده‌اند؛ سه ماه در جبهه‌های جنگ علیه عراق با نیت خالصانه شرکت کنند تا بچه‌دار شوند، آنان پس از حضور در جبهه دارای بچه شدند.[1]

نکته: نذر غیر مسلمان نیز تأثیر دارد.

شاهد

شیخ محمدحسن مولوی قندهاری از قول مرحوم شیخ محمدباقر واعظ: در ماه محرمی از جانب تاجرهای ایرانی مقیم پاریس برای خواندن روضه و اقامه عزاداری دعوت شدم و رفتم.

شب اول محرم یک نفر جواهرفروش فرانسوی با زوجه و پسر خود در مرکز ایرانی‌ها که من آن‌جا بودم، آمد و از آن‌ها تمنّا کرد که من نذری دارم! شیخ روضه خوان خود را به این آدرس، ده شب بیاورید که برای من روضه بخواند.

حاضرین از من اجازه گرفتند و من هم چون از روضه ایرانی‌ها فارغ بودم، قبول نمودم.

حاضرین مرا برداشته و با فرانسوی به خانه‌اش بردند. یک مجلس روضه خواندم و هم‌وطنان استفاده نموده و گریه کردند. فرانسوی و فامیلش مغموم و مهموم گوش می‌دادند، فارسی نمی‌فهمیدند و تقاضای ترجمه را نمی‌نمودند تا شب تاسوعا به همین منوال بود.

شب عاشورا به واسطه اعمال مستحبه و خواندن دعاهای وارده و زیارت ناحیه مقدسه، منزل فرانسوی نرفتیم.

فردا آمد و ملول بود. عذر آوردیم که ما در شب عاشورا اعمال ویژه مذهبی داشتیم. قانع شد و تقاضا کرد پس برای شب یازدهم به جای شب گذشته بیایید تا ده شب نذر من کامل شود.

روضه که تمام شد صد لیره طلا برایم آورد.

گفتم: تا سبب نذر خود را نگویید، قبول نمی‌کنم.

گفت: محرم سال گذشته در بمبئی صندوقچه جواهراتم را که تمام سرمایه‌ام بود، دزد برد. از غصه به حد مرگ رسیدم. بیم سکته داشتم. در زیر غرفه من جاده وسیعی بود و مسلمانان ذوالجناح بیرون کرده و با سر و پای برهنه و در حال سینه و زنجیر زدن عبور می‌کردند، من هم از پله فرود آمده و بین عزاداران مشغول عزاداری شدم. با صاحب عزا نذر کردم که اگر به کرامت خود جواهرات سرقت شده‌ام را به من برساند، سال آینده هرجا باشم صد لیره طلا نذر روضه خوانی را می‌پردازم.

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱۸۳.

چند قدمی پیمودم شخصی پهلویم آمد با نفَس تنگ و رنگ پریده، صندوقچه را به دستم داد و گریخت. حالم خوش شد. مقداری به راه رفتن ادامه دادم و بر خانه‌ام وارد شدم. صندوقچه را باز کردم و شمردم حتی یک دانه را هم دزد تصرف نکرده بود. بأبی أنت و أمّی یا أبا عبد الله![۱]

۱. داستان‌های شگفت/۳۵۳.

باب پنجم

تربت سید الشهداء علیه‌السلام

تربت سید الشهداء علیه‌السلام در درمان بیماری‌های روحی و جسمی، و هم‌چنین حل بسیاری از مشکلات مانند اکسیر اعظم، عمل می‌نماید.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: در تربت قبر حسین علیه‌السلام شفای هر دردی است و آن بزرگ‌ترین دارو و دواست.[۱]

شاهد

۱ـ محمد بن عیسی از قول فردی: حضرت امام رضا علیه‌السلام برای من از خراسان بسته لباسی که وسطش مقداری خاک بود، فرستاد. از مردی که بسته را آورده بود، پرسیدم: این خاک چیست؟

گفت: خاک قبر امام حسین علیه‌السلام است. تا به حال نشده که حضرت لباسی یا چیزی برای کسی بفرستد و در میان آن مقداری تربت حسینی علیه‌السلام نگذارد و می‌فرماید: این تربت به اذن و مشیت خداوند متعال امان (از بلاها) است.[۲]

۲ـ در یکی از سال‌ها سیل عظیمی محلات مجاور رودخانه صفارود (در رامسر) را تهدید به خرابی می‌کرد و مرحوم ملا علی بن عبد الرزاق در کنار رودخانه مقداری از تربت حضرت سید الشهداء علیه‌السلام زیر خاک قرار داد که بلافاصله سیل مسیر خود را تغییر داد و أبدا آسیبی به آن محل‌ها نرسید و تاکنون هم چندین بار سیل آمده و آن محل مصون مانده است.[۳]

۳ـ زنی زانیه بود. او آن‌قدر بی‌رحم بود که فرزندان ولد الزنای خود را با آتش می‌سوزاند، تا کسی از نزدیکانش از کارش مطلع نگردد، و هیچ کس جز مادرش از عمل زشت او مطلع نبود.

---

۱. کتاب المزار/۱۴۳.

۲. کتاب المزار/۱۴۴.

۳. بزرگان رامسر ج۱/۹۷.

وقتی‌که مرد، او را دفن نمودند، اما زمین، جسد او را قبول نکرده و او را از خاک بیرون انداخت، پس قبر دیگری درست کرده و او را آن‌جا دفن نمودند، اما باز هم زمین او را قبول نکرده و جسدش را بیرون انداخت، اقوام و نزدیکانش خدمت حضرت صادق علیه‌السلام آمده و داستان را به عرض حضرت رساندند.

حضرت به مادر آن زن فرمود: این زن در عمرش چه گناهی را انجام می‌داده است؟

مادرش واقعیت امر را بیان کرد.

حضرت فرمود: زمین، این زن را قبول نمی‌کند، زیرا او خلق خداوند را با عذاب خداوند (آتش) عذاب می‌کرده است، قدری تربت حسین علیه‌السلام در قبرش بگذارید.

سپس مقداری تربت در قبرش گذاشتند و قبر به خواست خداوند، بدن آن زن را قبول نمود.[۱]

۴ـ مرحوم آیة الله سید حسین بروجردی (درباره علت اینکه در اواخر عمرِ نزدیک به ۹۰ سال خود، بدون استفاده از عینک، خطوط بسیار ریز حواشی کتب را به راحتی می‌خوانَد و هیچ گونه ناراحتی‌ای از ناحیّه چشم ندارد): در ایّامی که در بروجرد بودم، به ناراحتی و درد چشم بسیار شدیدی مبتلا شدم. این ناراحتی، مقارن با روضه ایام عاشورا در منزل بود.

روز عاشورا این ناراحتی به حدّی شدّت گرفت که تصمیم گرفتم در مجلس شرکت نکنم، ولی باز منصرف شدم و دریغم آمد که روز عاشورا ـ ولو به عنوان استشفاء ـ در مجلس روضه حاضر نشوم.

در بروجرد رسم بود که در روز عاشورا جماعتی از علماء و در رأس آنان سادات طباطبایی در هر سن، از اذان صبح گِل می‌گرفتند و با خواندن نوحه و زدن سینه، به صورت منظّم در مجالس شرکت می‌کردند. البته سایر طبقات مردم نیز به مقتضای نذری که می‌کردند در این دسته شرکت داشتند.

وقتی این دسته به منزل ما آمدند، من از روی پای یکی از آنان مقداری گِل برداشتم و به دیدگان بیمار خود مالیدم.

به فاصله کوتاهی این ناراحتی رفع شد و من پس از آن به هیچ کسالت چشمی مبتلا نشدم و حتّی محتاج عینک نیز نگردیدم.[۲]

۵ـ حجة الاسلام عبد الحسین رضوی هشترودی (از علماء آذربایجان): در دوران طلبگی ما، زنی ناپاک در حرم مطهّر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها در صدد اغفال بانوی پاکدامنی بود، اما وقتی با دو دستش ضریح مطهّر

---

۱. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب ج۳۸۶/۷.

۲. داستان‌هایی از علماء/۸۰.

را گرفته بود، هر دو دستش به ضریح مطهّر چسبیده و با هیچ چاره‌ای نتوانستند دست‌هایش را از ضریح جدا کنند.

به محضر آیة الله حجّت مشرّف شده و حلّ مشکل را از محضر ایشان خواسته بودند.

آیة الله حجّت فرموده بودند: مقداری از تربت حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام در آب حل کنند و روی دست‌های آن زن بدفرجام بریزند، چون تربت امام حسین علیه‌السلام مشکل‌گشای هر درد بی‌درمان است.

هنگامی که آب محتویِ تربت را به روی دست‌های او ریختند، دست‌هایش از ضریح جدا شد، ولی چون مورد غضب حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها قرار گرفته بود، بعد از آن حادثه عقل خود را از دست داد.

او همواره در کوچه و بازار می‌گردید و مایه عبرت دیگران بود، تا روزی که زیر ماشین رفت و عمر نامیمونش به سر آمد.[۱]

۱. کرامات معصومیه۳/ ک۵۰.

باب ششم

اخلاص و صداقت در عمل

شاهد

محیی‌الدین اربلی: روزی در خدمت پدرم بودم. دیدم مردی نزد او نشسته و چرت می‌زند. در آن حال عمامه از سرش افتاد و جای زخم بزرگی در سرش نمایان گشت.

پدرم پرسید: این زخم چه بوده است؟

گفت: این زخم را در جنگ صفین برداشتم.

به او گفتند: تو کجا و جنگ صفین کجا؟!!

گفت: «وقتی به مصر سفر می‌کردم، مردی از اهل «غزّه» با من همراه گردید. در بین راه درباره جنگ صفین به گفت و گو پرداختیم.

هم‌سفر من گفت: اگر من در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون علی علیه‌السلام و یارانش سیراب می‌کردم!

من هم گفتم: اگر من نیز در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه و پیروانش سیرآب می‌نمودم، اینک من و تو از یاران علی علیه‌السلام و معاویه ملعون هستیم بیا با هم جنگ کنیم.

با هم درآویختیم و زد و خورد مفصلی نمودیم. ناگهان متوجه شدم که بر اثر زخمی که برداشته‌ام، دارم از هوش می‌روم.

در آن اثنا دیدم شخصی مرا با گوشه نیزه‌اش بیدار می‌کند. چون چشم گشودم، از اسب فرود آمد و دست روی زخم سرم کشید و در دم بهبودی یافت، آن‌گاه گفت: همین جا بمان و بعد اندکی ناپدید شد و سپس در حالی که سر بریده هم‌سفرم را که با من به نزاع پرداخته بود، در دست داشت، با چهارپایان او برگشت و گفت: این سر دشمن تست، تو به یاری ما برخاستی، ما هم تو را یاری کردیم چنان‌که خداوند هر کس که او را یاری کند، نصرت می‌دهد.

پرسیدم: شما کیستید؟

گفت: من صاحب الأمر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستم. سپس فرمود: از این به بعد هر کس پرسید: این زخم چه بوده؟ بگو: ضربتی است که در صفین برداشته‌ام».[1]

---

۱. بحار الانوار ج۵۲/۷۵. (ترجمه از مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف/ ۸۲۱).

باب هفتم

ادب

شاهد

۱ـ دو تن از وعاظ برجسته آذربایجان، در دوران گذشته، عازم حج بودند و دست‌گاه‌های امنیتی برای آن‌ها مشکل ایجاد کرده بود و از رفتن آن‌ها جلوگیری می‌کرد تا اینکه آخرین روز پروازهای حج فرا رسید.

این دو روحانی که تلاش‌های خود را برای برطرف کردن مانع سازمان امنیت بی‌نتیجه دیدند، به قم آمدند تا مشکل خود را با یکی از مراجع آن روز در میان بگذارند.

آن مرجع والا مقام یادداشتی به یکی از نمایندگان مجلس سنا، موسوم به احمد خان بهادری مرقوم فرمودند تا برای رفع مشکل آن‌ها اقدام نماید.

این دو روحانی با شتابی هر چه تمام‌تر به سوی تهران عزیمت نمودند تا پیش از انقضاء وقت اداری، خود را به تهران برسانند تا شاید بتوانند با آخرین پرواز، توفیق تشرف به حرمین شریفین را پیدا کنند.

وقتی به حدود منظریه می‌رسند، متوجه می‌شوند که در اثر شتاب‌زدگی، از تشرف به حرم کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام غفلت نموده‌اند. تصمیم می‌گیرند که برگردند، ولی می‌ترسند که تا پایان وقت اداری به تهران نرسند و از تشرف به سرزمین وحی محروم شوند، لذا مدتی گفت و گو می‌کنند تا اینکه به این نتیجه می‌رسند که مسافرت قم بدون زیارت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها کمال بی‌ادبی است، ما باید به زیارت بی‌بی سلام‌الله‌علیها مشرّف شویم، اگر از عنایت بی‌بی سلام‌الله‌علیها بتوانیم به موقع به تهران برسیم، زهی سعادت، و اگر نتوانستیم و از حج محروم شدیم، لا اقل این بی‌ادبی را به ساحت مقدس حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مرتکب نشویم و لذا از همان‌جا ماشین را سر و ته می‌کنند و با یک دنیا اخلاص به عتبه‌بوسی حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مشرّف می‌شوند.

در اثنای زیارت می‌بینند که سناتور بهادری نیز مشغول زیارت است. همان‌جا یادداشت را تقدیم می‌کنند و او نیز دست‌نویس آن مرجع گران‌قدر را بر دیده می‌نهد و همان‌جا دستور حلّ مشکل را صادر می‌کند و بدین سان از برکت عنایت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها آن دو روحانی با اخلاص به مقصود خود نائل می‌شوند و به طواف کعبه مقصود توفیق می‌یابند.

این دو روحانی گرانمایه اگر ادب به خرج نمی‌دادند و برای عتبه بوسی آستان مقدس حضرت معصومهسلام‌الله‌علیها مراجعت نمی‌کردند، با توجه به اینکه شخص مورد نظر در تهران نبود و آن روز آخرین روز پروازهای حج بود، از زیارت خانه خدا محروم می‌شدند.[۱]

۲ـ آیة الله محمدتقی بهجت: نقل می‌کنند: پیش از پادشاهی سلطان سلیم، او را در اطاقی حبس کردند. وی مطلع شد که در طاقچهِ آن قرآن گذاشته‌اند. شب تا صبح دست به سینه برای احترام قرآن و در برابر آن ایستاد. می‌گویند: علت سلطنت او و فرزندانش در اثر همان احترام بوده است![۲]

۳ـ یکی از شیعیان به قصد زیارت قبر آقا و مولا امیرالمؤمنینعلیه‌السلام از ایران حرکت کرد تا به گمرک رسید. آن شخصی که مسؤول گمرک بود، او را خیلی اذیت کرده و به شدت او را کتک زد.

مرد شیعه که به سختی مضروب و ناراحت شده بود، گفت: به نجف می‌روم و از تو به آن حضرت شکایت می‌کنم.

گمرک‌چی گفت: برو و هر چه می‌خواهی بگو. من از کسی ترسی ندارم.

مرد شیعه به نجف اشرف رفت و خودش را به قبر مطهر آقا امیرالمؤمنینعلیه‌السلام رساند و پس از انجام مراسم زیارت با دلی شکسته و گریه‌کنان عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! باید انتقام مرا از این گمرگچی بگیری.

مرد در طی روز چند بار دیگر به حرم مشرّف شد و هر بار خواسته‌اش را تکرار کرد.

آن شب در عالم خواب آقائی را دید که بر اسب سفیدی سوار شده بود و صورتش مانند شب چهارده می‌درخشید. حضرت مرد شیعه را به اسم صدا زد.

مرد شیعه متوجه حضرت شده و پرسید: شما کیستید؟

حضرت فرمود: من علی بن أبی طالبعلیه‌السلام هستم. آیا از گمرک‌چی شکایت داری؟

مرد عرض کرد: بله! ای مولای من! او به واسطه دوستی ما به شما مرا به سختی آزار داده و من از شما می‌خواهم که انتقام مرا از او بگیرید.

حضرت فرمود: به خاطر من از گناه او بگذر.

مرد عرض کرد: از خطای او نمی‌گذرم.

حضرت سه بار فرمایش خود را تکرار کرد و از مرد خواست که گمرک‌چی را عفو کند، اما در هر بار، مرد با سماجت بسیار برخواسته‌اش اصرار ورزید.

---

۱. کرامات معصومیه۳/ ک۳۳.

۲. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/ ۱۷۰.

روز بعد، مرد خواب خود را برای زائران تعریف کرد. همه گفتند: چون امام فرموده که او را ببخشی، از فرمان امام سرپیچی نکن. باز هم مرد، حرف‌های دیگران را قبول نکرد و دوباره به حرم رفت و خواسته‌اش را تکرار کرد.

آن شب هم مانند شب قبل امام در خواب او ظاهر شده و به وی فرمود که: از خطای گمرک‌چی بگذرد.

یک‌بار دیگر مرد حرف امام را نپذیرفت.

شب سوم، امام به مرد فرمود: او را به من ببخش، زیرا کار خیری کرده است و من می‌خواهم تلافی کنم.

مرد پرسید: ای مولای من! این گمرک‌چی کیست و چه کار خیری کرده است؟

حضرت، اسم او و پدرش و جدش را بیان کرد و فرمود: چند ماه پیش در فلان روز، فلان ساعت، او با لشکرش از سماوه به سمت بغداد می‌رفت. در بین راه وقتی چشمش به گنبد من افتاد، از اسب پیاده شد و برای من تواضع و احترام کرد و در میان لشکرش پا برهنه حرکت نمود تا اینکه گنبد من از نظرش ناپدید شد. از این جهت او بر ما حقی دارد و تو باید او را عفو کنی و من ضامن می‌شوم که این کارت را در قیامت تلافی کنم.

مرد از خواب بیدار شد و سجده شکر به جای آورد و سپس به شهر خود مراجعت نمود.

در بین راه گمرک‌چی به او رسید و از او پرسید: آیا شکایت مرا به امام کردی؟

مرد پاسخ داد: آری! اما امام تو را به خاطر آن ادب تواضع و احترامی که به ایشان نموده بودی، عفو کرد. سپس ماجرا را به طور دقیق برای او بازگو کرد.

وقتی گمرک‌چی فهمید که خواب درست بوده و مطابق با واقعیت می‌باشد، بلند شد، دست و سر و پای مرد شیعه را بوسید و گفت: به خدا قسم هر چه که امام فرموده حق و راست است.

سپس گمرک‌چی از عقیده باطل خود توبه کرد و به مذهب شیعه در آمد و به همین مناسبت تمام زائران را سه روز مهمان کرد. سپس همراه زائران به زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفت و در نجف هزار دینار بین فقرای شیعه تقسیم نمود.

بدین ترتیب این مرد به خاطر ادب و احترامی که به قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرده بود، عاقبت بخیر شده و به راه راست هدایت شد.[1]

---

۱. ترجمه دار السلام ج۸۱/۲. (بازنویسی از کرامات العلویه علیه‌السلام/٥٦).

۴ـ حجة الاسلام علی أبو الحسنی (منذر) (از روحانیون حوزه علمیه قم) از قول پدرش: در زمان رژیم سابق، در یکی از بیمارستان‌های تهران، شخصی ارمنی گرفتار مرضی سخت بود و رنج بیماری، او را در شدت و تعب افکنده بود.

نیمه یکی از شب‌ها که با شب تاسوعا مقارن بود، فرد مزبور یکی از پرستاران (به اصطلاح مسلمان، اما لاابالی) بیمارستان را دید که با یک بطری عرق، داخل اتاق وی شده و نزدیک تخت او روی زمین بساط عیش و نوش گسترده است!

شخص ارمنی، در اثر معاشرتی که با جامعه اسلامی ایران داشت، خوب می‌دانست که شرابخواری از دیدگاه اسلام کاری بس زشت و نکوهیده قلمداد می‌شود و علاوه بر آن، جماعت شیعیان شب و روز تاسوعا را متعلق به یکی از چهره‌های مقدس مذهبی خویش (آقا أبو الفضل العباس علیه‌السلام) دانسته و بسیار محترم می‌شمارند و حتی افراد بی‌بند و بار و سست ایمان نیز در چنین اوقاتی می‌کوشند تا از اعمال حرام و ناروا دوری جویند، از این روی، از کار زشت آن پرستار مسلمان و شیعه، سخت به شگفت آمده و بی‌اختیار زبان ملامت گشود که: فلانی! من ارمنیم و مثل تو مسلمان نیستم که حرمت چنین شبی را بر خود واجب می‌شمارم، اما تو، ناسلامتی، مسلمانی و این شب هم در آئین شما شیعیان شبی مقدس تلقی می‌شود. شرمت نمی‌آید که در برابر کسی چون من که دینی دیگر دارد، مقدسات مذهب خویش را زیر پا می‌گذاری و حرمت این شب را نگه نمی‌داری؟!

متأسفانه این پند صادقانه، به جای آنکه آن مسلمان شناسنامه‌ای را به خود آورده و به توبه و تنبه وادارد، او را شدیدا خشمگین ساخت و باعث شد که هر چه فحش و فضیحت در چنته دارد، نثار بیمار کند. ساکت شو مردک ارمنی، ... هذیان نگو، ... این فضولی‌ها به تو نیامده است... !

شخص ارمنی که در آتش مرض می‌سوخت، از اینکه می‌دید به خاطر یک تذکر صادقانه، این چنین مورد توهین و هتاکی قرار گرفته، سخت غمین و ناراحت شد و دلش شکست و در حالی که قطرات اشک از گوشه‌های چشمش سرازیر شده بود، پتو یا شمد را بر سر کشید و خود را از چشم آن ننگ مسلمانی پنهان کرد و ساعتی بعد خواب بر او مستولی شد.

عالمی بود و اوضاعی! در عالم خواب، به گونه‌ای شگفت (که مرحوم پدرم آن را توضیح داد، ولی متأسفانه جزئیات آن از خاطرم رفته است) به حضور سالار شهیدان و برادر گرامیش أبو الفضل العباس علیهما‌السلام رسید و آن بزرگواران، به پاس دفاع جانانه‌ای که وی از حرمت تاسوعا و صاحب آن کرده و در این راه توهین‌ها شنیده بود، او را مورد التفات و عناوینی خاص قرار داده و نوید شفا به وی می‌دهند.

زمانی که ارمنی مزبور از خواب بیدار شد، اثری از رنج و مرض در خود ندید و فردای آن روز نیز دکترها پس از آزمونی دقیق گواهی دادند که: بیمار به نحوی معجزه آسا بهبود یافته است.

ماجرای پند ارمنی به پرستار مزبور و پاسخ توهین‌بار وی و دل‌شکستگی ارمنی و تشرفش در خواب به محضر سالار شهیدان و پرچمدار کربلا علیهما السلام و خبر بهبودیش به دست آن بزرگواران، همچون بمبی در بیمارستان و محیط اطراف صدا کرد و نقل محفل مؤمنین گردید. از همین روی، پس از انتقال شخص ارمنی به منزل، جمع کثیری از مسلمین محل، به صورت دسته جمعی روانه منزل او شدند تا ضمن عرض تبریک شفا، از همت وی در دفاع از ساحت آل الله علیهم السلام تشکر کنند.

(پدرم به این‌جای داستان که رسید، در حالی که قطرات اشک از چشم وی و مستمعان می‌ریخت، با لحنی سوزناک، آخرین پرده داستان را ـ که حاوی پیام آن نیز هست ـ چنین نقل کرد:) زمانی که مردم متدین در برابر خانه شخص ارمنی اجتماع کردند، او که در کنار پنجره طبقه بالا ایستاده و از اظهار لطف آن جماعت تشکر می‌کرد، ناگهان سخنی گفت که انبوه جمعیت را غرق در ضجه و ناله کرد. او فریاد کشید: ما ارمنی‌ها، اگر دنیایمان، چنان‌که باید، آباد و روبراه نیست و در زندگی با هزار و یک مشکل روبروئیم، عجبی نیست. عجب از شما مسلمان‌ها و شیعه‌هاست که چنین پیشوایان کریم و آقا و بزرگواری دارید و در عین حال در مشکلات دست و پا می‌زنید؟! مسلمان‌ها! چرا شفای دردهایتان را از این بزرگواران نمی‌گیرید؟![۱]

نکته: کسانی که بی‌ادبی نموده و حرمت مقدسات را نگه نمی‌دارند، مشمول خشم و غضب خداوند خواهند شد.

شاهد

۱ـ حجة الاسلام محمد رضا خورشیدی: در بابل قابله بسیار متدینی بود که حدود بیست و پنج سال پیش وفات کرد. بارها این کرامت و معجزه که نتیجه گستاخی به حضرت أبو الفضل علیه السلام است را برای والده ما نقل کرد و من هم بارها از والده‌ام شنیدم.

آن مرحومه می‌گفت: شوهرم معمولا شراب و عرق می‌خورد و برای او عادی بود. در بابل و مازندران هفتم محرم متعلق به أبو الفضل علیه السلام است و در تکایا و خیابان‌ها و امامزاده‌ها، هزاران گاو و گوسفند نذری به اسم أبو الفضل علیه السلام قربانی می‌کنند.

در شب هفتم محرم متوجه شدم که شوهرم گوشت نذری أبو الفضل علیه السلام را که کسی به خانه ما آورده بود، می‌خواهد همراه شراب بخورد. من خیلی ناراحت شدم. گفتم: شب هفتم محرم شراب نخور.

گفت: می‌خورم.

گفتم: پس گوشت نذری را همراه شراب نخور.

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ج۱/۳۳۳.

گفت: هم گوشت نذری و هم شراب را با هم می‌خورم.

هر چه اصرار کردم، فایده نداشت و شوهرم احترام اطعام متعلق به نام أبو الفضل علیه‌السلام را نگه نداشت.

او، هم گوشت نذری أبو الفضل علیه‌السلام را خورد و هم شراب را زهر مار کرد و سپس برای استراحت به سوی رخت‌خواب کنار اتاق رفت.

ناگهان زلزله آمد. با اینکه زلزله خفیفی بود و هیچ صدمه و خسارتی در شهر وارد نشد، ولی یکی از شیشه‌های بزرگ ترشی که در طاقچه بالا بود، مستقیم روی سر شوهرم افتاد و سر شوهرم شکست و خونین شد.

عجیب این بود که در اثر همین ضربه، شوهرم عقیم شد و با اینکه قبل از آن دارای چند فرزند بودیم، ولی بعد از این صحنه دیگر تا آخر عمر هیچ معالجه‌ای فایده نکرد و او تا آخر عقیم ماند.[۱]

۲ـ حجة الاسلام محسن قرائتی: ایام سوگواری حضرت رضا علیه‌السلام بود. چند جوان برای عیاشی به طرف دشت و صحرا حرکت کردند.

یکی از آنان گفت: امروز روز شهادت امام رضا علیه‌السلام است، بیائید حریم نگه داریم.

دو نفر از جوان‌ها با جسارت و بد دهنی به دنبال بد مستی رفتند، اما همین‌که مشغول تفریح و عیّاشی شدند، صاعقه‌ای آمد و آن دو را سوزاند و بقیه مریض شدند و تنها جوان اوّلی جان سالم به در برد.[۲]

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۳/۶۰۵.

۲. خاطرات ج۲/۱۰۱.

باب هشتم

هدایت شدن افراد گمراه

در پاره‌ای از اوقات، خداوند برای اینکه بنده گمراهش را به راه آورده و به صراط مستقیم هدایت نماید، او را مشمول عنایت خاصش می‌نماید.

شاهد

سید فتح شاه: «حکیم عزت الله به عمویم گفت: مرد صالحی در شب جمعه، علی‌علیه‌السلام را در خواب دید که به او می‌گوید: به مردم خبر بده که ما آمده‌ایم تا هر که در شب جمعه شفا بخواهد، آن را در این‌جا بیابد.

آن شخص صالح وقتی از خواب بیدار شد، خواب را فراموش کرد و تا سه شب این جریان تکرار گشت و در شب سوم حضرت، شلاقی به او زدند تا یادش نرود (و به قولی همان شب اول شلاقش زدند).

فردا صبح، آن فرد صالح، خواب خویش را برای مردم تعریف کرد و شب جمعه آینده جمعیت زیادی از کور و شل و زمین‌گیر و... در آن محل[۱] جمع شدند و فریاد یا علی! یا علی! بلند نموده تا از هوش رفتند و بعد از این بود که فریاد شفا یافتم، شفا یافتم، از هر طرف بلند گشت».

جناب سید فتح شاه در آن مکان دیواری کشیده و در هر گوشه‌اش پرچمی بلند نمود و هر شب جمعه جمعیت زیادی از هر سو به این مکان می‌آمدند و تا دو سال درِ این شفاخانه باز بود تا اینکه شهرتش در همه جا پخش گشت و سنی‌های متعصب افغان، شروع به آزار و اذیت مردم و گلوله باران این مکان نمودند و درِ شفاخانه بسته گشت.

آن شخص صالح، علی‌علیه‌السلام را در خواب دید که می‌فرمود: ما برای اتمام حجت آمده و مردم را شفا دادیم، اما دل این‌ها سنگ است، لذا ما هم برگشتیم.[۲]

---

۱. ظاهرا محلی بین منطقه جلال‌آباد و لمغان افغانستان بوده است.

۲. ترجمه دار السلام ج۱۱۲/۲.

باب نهم

روزه

سخن حجج الله

علی بن موسی الرضا علیه السلام (در رابطه با آیه شریفه: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ» «از صبر و نماز کمک بگیرید»): (منظور از) صبر (همان) روزه است. هرگاه برای کسی سختی و گرفتاری‌ای پیش آمد، باید روزه بگیرد، خداوند می‌فرماید: «از صبر و نماز کمک بگیرید» صبر (همان) روزه است.[۱]

---

۱. تفسیر عیاشی ج۱/۴۳.

باب دهم

احسان و محبت به خلق خدا

محبت و خدمت به خلق الله چه نسبت به حیوانات و چه انسان‌ها، و در انسان‌ها نیز چه نسبت به غیر مسلمان و چه مسلمان، و در میان مسلمانان هم چه نسبت به عزیزان و حق‌داران و چه غیر این‌ها، همگی باعث لطف و عنایات خاصه خداوند می‌گردد.

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: هر کس دستش را برای نعمت دادن (به دیگران) باز نماید، نعمتش را از نابودی حفظ کرده است.[١]

سخن اولیاء الله

آیة الله تألّهی همدانی: وقتی که ما یک‌دیگر را فراموش نکردیم و به درد یک‌دیگر رسیدیم و به هم کمک‌های مؤثر و مفید کردیم، بسیاری از بلاها رفع و دفع می‌شود و رحمت خدا شامل حال ما خواهد شد.[٢]

اول: احسان و محبت به حیوانات

شاهد

١ـ حسین بن علی: «این سخن از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد من صحیح است که فرمود: بعد از نماز، بهترین اعمال نزد خداوند این است که انسان بدون معصیت در قلب مؤمن ادخال سرور نماید. من یک روز غلامی را دیدم با سگی غذا می‌خورد. به وی گفتم: چرا این عمل را انجام می‌دهی؟

گفت: یا ابن رسول الله! من مغموم می‌باشم. می‌خواهم این سگ را مسرور کنم، شاید من هم مسرور گردم، غم و اندوه من این است که مالک من شخصی یهودی است و من (در) نظر دارم از وی جدا شوم».

امام حسین علیه‌السلام مبلغ دویست اشرفی نزد مالک آن غلام برد.

---

١. غرر الحکم/٣٧٩.

٢. رهنمودهای اخلاقی علماء و بزرگان/ بخش چهارم، فصل اول، خدمت به خلق.

یهودی گفت: این غلام من فدای قدم تو باد و این باغ و بستان را نیز به آن غلام بخشیدم و این مبلغ پول را هم که دادی به شما تقدیم نمودم.

امام حسین علیه‌السلام فرمود: من نیز این پول را به تو بخشیدم.

یهودی گفت: من هم قبول کردم و این پول را به آن غلام بخشیدم.

امام حسین فرمود: من نیز آن غلام را آزاد نمودم و این پول و باغ را به او بخشیدم.

زن آن یهودی گفت: من همین الآن اسلام اختیار نمودم و مهریه‌ام را به شوهرم بخشیدم.

شوهرش گفت: من نیز مسلمان شدم و این خانه‌ام را به همسرم بخشیدم!![۱]

۲ـ میرزا أبو القاسم عطار تهرانی از قول مرحوم اعتماد الواعظین تهرانی: در سالی که نان در تهران به سختی به دست می‌آمد، روزی میر غضب باشیِ ناصرالدین شاه به طاق آب انباری می‌رسد و صدای ناله سگ‌هایی را می‌شنود. پس از تحقیق می‌بیند سگی زائیده و بچه‌هایش به او چسبیده و چون در اثر بی‌خوراکی پستان‌هایش شیر ندارد، بچه‌هایش ناله و فریاد می‌کنند.

میر غضب باشی سخت متأثر می‌شود. از دکان خبازی‌ای که در نزدیکی آن محل بود، مقداری نان می‌خرد و جلوش می‌اندازد و همان‌جا می‌ایستد تا سگ می‌خورد و بالأخره پستان‌هایش شیر می‌آورد و بچه‌هایش آرام می‌گیرند و سرگرم خوردن شیر از پستان‌های مادر می‌شوند.

میر غضب باشی، مقدار خوراک یک ماه آن سگ را از آن نانوایی می‌خرد و نقدا پولش را می‌پردازد و می‌گوید: هر روز باید شاگردت این مقدار نان به این سگ برساند و اگر یک روز مسامحه شود، از تو انتقام می‌کشم.

در همان ایام میر غضب باشی با جمعی از رفقایش میهمانی دوره‌ای داشتند، به این تفصیل که هر روز عصر، گردش می‌رفتند و تفرج می‌کردند و برای شام در منزل یکی با هم شام صرف می‌نمودند تا شبی که نوبت میر غضب باشی شد.

زنی داشت که تقریبا در وسط شهر تهران خانه‌اش بود و وسایل پذیرایی در خانه‌اش موجود بود و زنی هم تازه گرفته بود و نزدیک دروازه شهر منزل داشت.

به زن قدیمی خود پول می‌هد و می‌گوید: امشب فلان تعداد میهمان دارم و برای صرف شام می‌آییم و باید کاملا تدارک نمایی.

زن قبول می‌کند و طرف عصر با رفقایش بیرون شهر رفته و تفرج می‌کنند.

---

۱. بحار الأنوار ج۱۹۴/۴۴. (ترجمه از زندگانی حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام/۲۰۶).

تصادفا تفریح آن روز طول می‌کشد و مقدار زیادی از شب می‌گذرد. هنگام مراجعت، رفقایش می‌گویند: دیر شده و سخت خسته شدیم. همین درِ دروازه که منزل دیگر تو است، می‌آییم.

میر غضب باشی می‌گوید: این‌جا چیزی نیست و در خانه وسط شهری کاملا تدارک دیده شده، باید به آن‌جا برویم.

بالأخره رفقا راضی نمی‌شوند و می‌گویند: ما امشب در این‌جا می‌مانیم و به مختصری غذا قناعت می‌کنیم و آن‌چه در آن خانه تدارک کرده‌ای، برای فردا باشد.

میر غضب باشی به ناچار قبول می‌کند و مقداری نان و کباب می‌خرد و آن‌ها می‌خورند و همان‌جا می‌خوابند.

هنگام سحر از صدای ناله و گریه بی‌اختیاری میر غضب باشی همه بیدار می‌شوند و از او سبب انقلاب و گریه‌اش را می‌پرسند.

می‌گوید: در خواب امام چهارم حضرت سجاد علیه‌السلام را دیدم. به من فرمود: احسانی که به آن سگ کردی مورد قبول خداوند عالم واقع شد و خداوند در مقابل آن احسان، امشب جان تو و رفقایت را از مرگ حفظ فرمود، زیرا زن قدیمی تو از غیظی که به تو داشت، سمی تدارک کرده و در فلان محل از آشپزخانه گذاشته بود تا داخل خوراک شما کند، فردا می‌روی آن سم را برمی‌داری و مبادا زن را اذیت کنی و اگر بخواهد او را به خوشی رها کن (و طلاق بده و) دیگر آنکه خداوند به تو توفیق توبه خواهد داد و چهل روز دیگر به کربلا سر قبر پدرم حسین علیه‌السلام مشرّف می‌شوی.

پس صبح به رفقا می‌گوید: برای تحقیق صدق خوابم بیائید به خانه وسط شهری برویم.

با هم می‌آیند و وقتی وارد می‌شود، زن اعتراض می‌کند که: چرا دیشب نیامدی؟

به او اعتنایی نمی‌کند و با رفقایش به آشپزخانه می‌روند و به همان نشانه‌ای که امام علیه‌السلام فرموده بود، سم را بر می‌دارد و به زن می‌گوید: دیشب چه خیالی درباره ما داشتی؟ اگر امر امام علیه‌السلام نبود، تلافی می‌کردم، لکن به امر مولایم با تو احسان خواهم کرد. اگر مایلی در همین خانه باش و من با تو مثل اینکه چنین کاری نکرده بودی رفتار خواهم کرد و اگر میل فراق داری تو را طلاق می‌دهم و هر چه بخواهی به تو می‌دهم.

زن می‌بیند رسوا شده و دیگر نمی‌تواند با او زندگی کند، طلب طلاق می‌کند و او هم با کمال خوشی طلاقش می‌دهد و خوشنودش کرده و رهایش می‌کند.

از شغل خودش هم استعفا می‌دهد و استعفایش مورد قبول واقع می‌شود. آن‌گاه مشغول توبه و ادای حقوق و مظالم گردیده و پس از چهل روز به کربلا مشرّف می‌شود و همان‌جا می‌ماند تا به رحمت حق واصل می‌گردد.[۱]

آزار و اذیت حیوانات

همان‌طور که در لطف و محبت به حیوانات، عنایت خداوند قرار دارد، در آزار و اذیت آنان نیز خشم خداوند، خوابیده است.

شاهد

حجة الاسلام سید عبد الله فاطمی‌نیا از قول یکی از صالحان: پیره زنی خدمت حاج شیخ رجب‌علی خیاط تهرانی که اهل مکاشفه بود، آمد و گفت: آقا! پسرم جوان است و مریض شده. هر چه حکیم آورده و دوا نموده‌ام، بی‌فایده بوده و تمام اطبّاء جوابش کرده‌اند، یک فکری بکنید.

شیخ سرش را پائین انداخت، لحظاتی تأمّل کرد و بعد فرمود: پسرت سلاّخ است؟

گفت: بله!

شیخ فرمود: خوب نمی‌شود.

گفت: چرا؟

فرمود: به خاطر اینکه گوساله‌ای را جلوی مادرش کشته است و پسر شما دو سه روز بیشتر زنده نیست، او دلی را سوزانده، آن‌هم دل یک حیوانی، و آن حیوان آه کشیده و پسرت می‌میرد.

مادر جوان گفت: آشیخ! کاری بکن پسرم نمیرد و بعد شروع به گریه کرد.

آشیخ فرمود: آخه من چه کنم؟ دست من که نیست. پسرت دلی را سوزانده و آه آن حیوان او را گرفته است و بعد هم آن جوان مُرد.[۲]

دوم: احسان و محبت به غیر مسلمان

سخن حجج الله

عیسی مسیح: مثل خورشید باش (که هم) بر صالح می‌تابد و (هم) بر فاجر.[۳]

---

۱. داستان‌های شگفت/۱۰۹.

۲. داستان‌هایی از مردان خدا/ دل سوزاندن.

۳. إقبال الأعمال/۲۱۳.

سخن اولیاء الله

آیة الله محمدتقی بهجت: دعا برای کفار، آن‌ها را از مخلّد بودن در نار جهنم نجات می‌دهد. مرحوم سید بن طاوس فرموده‌اند: در شب قدر دعا کردن برای کفار أولی است، چون خدا می‌خواهد آن‌ها را از خلود در نار نجات دهد. برای دوستان خدا و دوستان دوستان خدا (هم) دعا کنید.[1]

شاهد

١ـ حاج میرزا خلیل تهرانی: من در علم طب چندان درس نخوانده و استادی ندیده بودم. همه این مهارت و بصیرت از برکت یک نان دادن بود و آن، چنان بود که: در ایّام جوانی به قصد زیارت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها به قم مشرّف شدم و در آن‌جا و بلکه در جاهای دیگر، گرانی سختی بود، به طوری که نان به زحمت به دست می‌آمد و در آن زمان، مابین دولت ایران و روس نزاع و درگیری بود و اسیرانی از زن و مرد و صغیر و کبیر آورده و در سایر شهرها پراکنده کرده بودند.

من در یکی از حجره‌های دارالشفاء منزل کرده بودم. روزی به بازار رفتم و با رنج فراوان نانی به دست آوردم. در حال بازگشت به حجره بودم که در بین راه نگاهم به زنی از اسرای مسیحی که طفلی در بغل گرفته و رخسارش از گرسنگی زرد شده بود، افتاد.

وقتی مرا دید، گفت: شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را اسیر می‌کنید و گرسنه نگه می‌دارید.

دلم به حال او سوخته و آن نان را به او دادم و از او گذشتم.

در آن روز چیزی نخوردم و شب هم چیزی نداشتم. تنها در حجره‌ام نشسته بودم که ناگاه مردی داخل شده و گفت: دردی بی‌بی مرا بی‌طاقت کرده، آیا طبیبی سراغ نداری تا علاجش را بپرسم؟

بر زبانم جاری شد که فلان چیز خوب است.

گمان کرد که من طبیبم، پس به منزل رفته و آن دوا را درست کرد و آن زن فورا بهبودی یافت.

ساعتی طول نکشید که همان مرد با ظرفی از غذاهای رنگارنگ و یک عدد اشرفی برگشت و معذرت خواهی و تشکر بسیار نمود.

فردا آن زن قضیه درد و دوای فوری خود را برای آشنایان نقل کرد که: چنین طبیب و مداوائی ندیده بودم و یکی از آن‌ها که به پاره‌ای امراض مبتلا بود، جویای منزلم شده و به سراغم آمد.

من نیز به همان نحو بدون شناختن اصل مزاج و طبیعت آن دوا، چیزی به او گفتم و او خورد و شفا یافت.

---

١. فیضی از ورای سکوت/ دعا برای مؤمنین.

خبر منتشر شد. مردم بر من هجوم آوردند و من هم به همان نحو چیزی می‌گفتم و خوب می‌شدند.

سود زیادی به دستم آمد، پس کتاب تحفه حکیم مؤمن ـ که درباره علم طب است ـ را پیدا کرده تا اسامی مفردات و مزاج آن‌ها را یاد بگیرم. چند وقتی در آن‌جا ماندم و سپس به تهران برگشته و مشغول مراجعه به کتب شدم و در اندک زمانی، معروف و مشهور گشته و نامم در اسامی استادان ثبت شد و همه آن از اثر ایثار آن قرص نان بود.[۱]

۲ـ سید بن طاوس: در شب مبارکی از ماه رمضان بعد از اینکه مدتی از تصنیف این کتاب (إقبال‌الأعمال) می‌گذشت، در وقت سحر برای کسانی‌که به طور معمول انسان دوست دارد و خوب است که اول برای آن‌ها دعا کند، و برای خودم و برای کسانی که سزاوارند برایشان از خداوند توفیق بخواهم، دعا می‌کردم که ناگاه به فکرم رسید که سزاوار است ابتدا برای منکران ربوبیت الهی و نعمات او و کوچک شمارندگان حریم الهی و تغییر دهندگان حکمت و خلیفه خداوند در میان مردم، دعا شود، به این‌گونه که (از خداوند) خواسته شود از آن گمراهی که در آن هستند خارج گشته و هدایت شوند، زیرا جنایت و ناسپاسی آن‌ها نسبت به ربوبیت خدا و حکمت الهی و جلالت پیامبری و نبوت، بدتر و شدیدتر از ناسپاسی کسانی است که خدا و رسول را می‌شناسند.

پس اقتضای بزرگداشت و تعظیم خداوند و مقام جلالش، و هم‌چنین مقام رسولش و احترام به حقوق هدایتش این است که ابتدا برای هدایت کسانی‌که بیشتر متضرّر شده‌اند و بیشتر در خطر قرار دارند، دعا شود چرا که ما با جنگ و جهاد نمی‌توانیم گمراهی و الحاد و فساد را از آن‌ها دور نمائیم، پس در آن سحر ابتدا برای همه گمراهانِ از خدا و رسول و امام دعا کردم و سپس برای اهل توفیق و خودم و... .[۲]

اسائه به غیر مسلمانان

شاهد

حجة الاسلام مجد (پدر آقا شیخ مرتضی زاهد تهرانی): در زمان قحطی در دوره ناصرالدین شاه به نانوایی رفتم، دیدم جمعیت فراوانی در اطراف میز نانوایی جمع شده بودند. به هر طریقی بود خود را به میان دکان رساندم. یک جوان یهودی را دیدم که برای گرفتن یک دانه نان التماس می‌کرد و شاطر به او اعتنایی نمی‌کرد.

---

۱. الفوائد الرضویه علیه‌السلام ج۱/۴۸۶.

۲. إقبال الأعمال/۲۱۲.

چون جوان التماس را از حد گذراند، شاطر عصبانی شد و پارو را کنار گذارده، به جوان گفت: جلو بیا! آن بی‌چاره جلو رفت تا به در تنور رسید. آن وقت آن ناجوان‌مرد به نان‌گیر گفت: یقه پیراهن او را باز کرده و با پر کردن پارو از ریگ داغ، آن را به پشت جوان ریخت که آن جوان فریادی بلند کشیده و تمام پشت و تن او سوخت و تاول زد.

جوان سرش را به آسمان بلند کرده و او را نفرین کرد و رفت.

پس از رفتن او، شاطر دوباره مشغول کار شد. یک‌مرتبه فریادش بلند شد: ای وای! سوختم. آتش گرفتم. به فریادم برسید.

مردم قبای او را کندند. از پشت گردن تا کمرش تاول‌های بزرگی نمایان شده بود که مثل آتش می‌سوخت.

مردم شاطر را به خانه بردند و چیزی نگذشت که شاطر مشرف به مرگ شد.

دو پزشک برای او آوردند: یکی مسلمان و دیگری یهودی. تفصیل قضیه را برای پزشک مسلمان گفتند. پزشک مسلمان گفت: بروید آن جوان را بیاورید و از او رضایت بخواهید و گر نه این مرض او را هلاک می‌کند.

صاحبان مریض به دنبال آن جوان رفته و او را حاضر ساختند و به او گفتند: فلان مبلغ به تو می‌دهیم که از او راضی شوی و دعا کنی که شاطر عافیت پیدا کند.

او گفت: دیگر آن حال مخصوصی که او را نفرین کردم، برای من پیدا نمی‌شود.

و دو ساعت بعد شاطر جان داد و مرد.[۱]

سوم: احسان و محبت به مسلمان

مثلا در رابطه با صدقه دادن و کمک به نیازمندان مسلمان چه عنایاتی که وجود ندارد! باید تا آنجا که می‌توان در خدمت و رفع نیازهای مسلمین سعی و تلاش نمود تا مورد رحمت و عنایت خاصه حضرت حق قرار گرفت و وقتی که در محبت و احسان به غیر مسلمان، آن‌همه رحمت، از ناحیه خداوند وجود دارد، پس در محبت و خدمت به مسلمانان به طریق اولی الطاف و عنایاتی قرار دارد.

سخن اولیاء الله

آیة الله محمدتقی بهجت: البته چه بسا افرادی که از کار و تحصیل نتیجه نگیرند، ولی از قضاء حوائج اهل ایمان و ترحم و احسان و امداد به برادران دینی نتیجه بگیرند.[۱]

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱۸۸.

شاهد

احمد بن بویه به فرمان برادرش برای خارج کردن منطقه کرمان از دست امیر علی الیاس به جنگ با او پرداخت.

حاکم کرمان روزها با احمد بن بویه و دیلمی‌ها می‌جنگید و شب‌ها برایشان وسائل پذیرائی می‌فرستاد.

دیلمی‌ها به او پیغام دادند: ما از کار تو در تعجبیم!! اگر با ما دوستی، پس چرا می‌جنگی؟! و اگر دشمنی، پذیرائی کردنت از کجاست؟

امیر علی الیاس جواب داد: شما روزها با من دشمنید، و من مردانه با شما می‌جنگم و شب‌ها در این سرزمین، میهمان مائید و به خاطر جوان‌مردی برایتان اسباب پذیرائی می‌فرستم.

معزّالدوله (احمد بن بویه) از این سخن، خجالت کشیده و با او صلح کرد و بازگشت.[۲]

آثار صدقه

در ذیل به برخی از آثار صدقه و احسان به نیازمندان اشاره می‌کنیم:

اولا: پاداش و اجر اخروی

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: هر کس یک درهم در راه خدا بدهد، خداوند برایش ۷۰۰ حسنه می‌نویسد.[۳]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام: کسی که با فقیر، همدردی و همراهی نموده و درباره خود با مردم با انصاف رفتار کند، او مؤمن حقیقی است.[٤]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: برای هر چیزی کسی را وکیل کرده‌ام تا آن چیز را بگیرد مگر صدقه که خودم آن را با دستم فورا می‌گیرم. حتی مرد یا زنی خرما یا مقداری از خرما را صدقه می‌دهد و من آن را همانند کسی که کرّه اسب یا بچه شترش را پرورش و رشد می‌دهد، پرورش

---

۱. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۲۸۰.

۲. تاریخ گزیده/۴۱۳.

۳. امالی طوسی/۱۸۲.

٤. خصال ج۱/۴۷.

می‌دهم، پس در قیامت (آن صدقه دهنده) در حالی با من ملاقات می‌کند که صدقه‌اش مثل کوه احد (بزرگ و پرسود شده) است.[۱]

شاهد

۱ـ مرحوم حاج ملا محمدصالح برغانی (شهید ثالث) از قول پدرش: در خواب دیدم که پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در جائی نشسته و علماء در خدمت آن حضرت نشسته‌اند و ابن فهد علیه الرحمة از همه جلوتر است.

از اینکه این همه علماء مشهور و نامدار چرا از ابن فهد که چندان شهرتی ندارد، پائین‌تر نشسته‌اند، متعجب شده و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال کرده و علت تقدم ابن فهد بر سایر علماء را پرسیدم.

حضرت فرمود: سبب، این است که سایر علماء حاضر اگر از مال فقرا در نزدشان (چیزی) باشد به فقرائی که به آن‌ها رجوع می‌کنند، چیزی می‌دهند و اگر مال فقرا در نزدشان نباشد، جواب می‌کنند، ولی ابن فهد این‌گونه نیست. اگر فقیری به او مراجعه کند، اگر از مال فقرا نزدش بود، می‌دهد و اگر از مال فقرا هم نداشت از مال خودش می‌دهد و فقیر و سائل را با دست خالی جواب نمی‌کند، از این جهت بر سایرین حق تقدم دارد.[۲]

۲ـ حجة الاسلام قدس (از شاگردان آیة الله محمدتقی بهجت) از قول آیة الله محمدتقی بهجت (در رابطه با پاداش عمل صالح اگر چه اندک باشد): یکی از علماء نجف روزی در مسیر راهش به فقیری یک درهم صدقه داد (البته بیشتر از آن نداشت). شب در خواب دید او را به باغی مجلّل که دارای قصری بسیار عالی و زیباست، دعوت کرده‌اند که نظیر آن را کسی ندیده بود.

پرسید: این باغ و قصر از آنِ کیست؟

گفتند: از آن شماست.

تعجب کرد که من در برابر این همه تشریفات، عملی انجام نداده‌ام.

به او گفتند: تعجّب کردی؟

گفت: آری!

گفتند: تعجّب نکن. این پاداش آن یک درهم شماست (که خالصانه و با حسن عمل انجام گرفته است).[۳]

---

۱. عدة الداعی/۶۸.

۲. قصص العلماء/۱۹.

۳. برگی از دفتر آفتاب/۱۰۴.

ثانیا: مال و ثروت

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی: هرگاه فقیر و تهیدست گشتید، به وسیله صدقه با خداوند معامله و تجارت نمائید.[۱]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: از راه صدقه، روزیّ‌تان را طلب کنید.[۲]

سخن اولیاء الله

آیة الله محمدتقی بهجت: آقایی در نجف می‌گفت: این آقایانِ مراجع که به طلاب و مستحقین کمک می‌کنند و پول، شهریه یا نان می‌دهند، به خاطر این نیست که سخاوت دارند، بلکه تجربه کرده‌اند و دیده‌اند هر چه بیشتر بدهند، بیشتر برای آن‌ها می‌رسد![۳]

شاهد

امام صادق علیه‌السلام به فرزندش محمد فرمود: فرزندم! چه مقدار از آن خرجی با تو باقی مانده است؟

گفت: چهل دینار.

فرمود: آن را بیرون بیاور و صدقه‌اش بده.

گفت: غیر از آن چیز دیگری با من باقی نمانده است.

فرمود: آن را صدقه بده، پس بی‌شک خداوند عزّ و جلّ عوضش را به ما می‌دهد، مگر نمی‌دانی که هر چیزی کلیدی دارد و کلید روزیّ، صدقه است؟ پس آن را صدقه بده.

پس فرزند حضرت، آن کار را انجام داد.

ده روز بر امام صادق علیه‌السلام نگذشت مگر اینکه از طریقی، چهار هزار دینار برای حضرت رسید، پس فرمود: پسرم! برای خدا چهل دینار دادیم و خداوند به ما چهار هزار دینار داد.[٤]

ثالثا: ادای بدهی‌ها

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: صدقه بدهی را پرداخت کرده و برکت بر جا می‌گذارد.[٥]

---

۱. غرر الحکم/۳۹۵.

۲. قرب الاسناد/۵۶.

۳. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۴۵.

٤. کافی ج۴/۱۰.

٥. کافی ج۴/۹.

رابعا: رفع بلا

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر: بلاشک صدقه هفتاد مرض [بلا] از بلاهای دنیا و به علاوه مرگ بد را برمی‌دارد. در حقیقت، صدقه دهنده هرگز به مرگ بد از دنیا نخواهد رفت.[۱]

شاهد

۱ـ روزی در حالی که حضرت عیسی علیه‌السلام با اصحابش نشسته بود، مردی از کنار او گذشت.

حضرت فرمود: این مرده است (کنایه از اینکه به زودی خواهد مرد) [یا می‌میرد].

چیزی نگذشت که آن مرد در حالی که یک بار هیزم حمل می‌کرد، برگشت.

اصحاب گفتند: ای روح اللّٰه! به ما خبر دادی که او می‌میرد، ولی می‌بینیم که زنده است.

عیسی علیه‌السلام (به آن مرد) گفت: بار خود را بر زمین بگذار.

آن مرد بارش را بر زمین گذاشته و آن را باز کرد. ناگاه دیدند مار سیاه بزرگی در حالی که سنگی در دهان دارد در بین هیزم‌هاست.

حضرت به آن مرد گفت: امروز چه کرده‌ای؟

گفت: ای روح و کلمه خداوند! دو قرص نان داشتم، سائلی از کنارم گذشت و یکی از آن دو قرص را به او دادم.[۲]

۲ـ حاج محمدحسن ایمانی از قول مرحوم حاج غلام‌حسین ملک التجّار بوشهری: در سفری که به حج مشرّف شدم، عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمدجواد بید آبادی هم مشرّف بودند و در آن سفر عده‌ای راهزنان، اموال زیادی از حجاج بردند و مرض وبا هم همه را تهدید می‌کرد و همه ترسناک بودند.

مرحوم حاجی بید آبادی فرمود: هر کس بخواهد از خطر وبا محفوظ بماند، مبلغ ۱۴۰ یا ۱۴۰۰ تومان ـ هر کس به مقدار توانائیش ـ صدقه بدهد (و آن مرحوم به عدد ۱۲ و ۱۴ سخت معتقد بودند)، من سلامتیش را توسط حضرت حجة بن الحسن العسکری علیهماالسلام از خداوند مسألت و ضمانت می‌کنم.

مرحوم حاج ملک گفت: برای خودم مبلغ ۱۴۰ تومان دادم و هم‌چنین عده‌ای از حجاج پرداختند و چون این مبلغ در آن زمان زیاد بود، بسیاری ندادند و آن مرحوم وجوه پرداخته شده را بین حجاجی که دزد اموالشان

---

۱. عدة الداعی/۶۹.

۲. عدة الداعی/۶۹.

را برده و پریشان بودند، تقسیم فرمود و در آن سفر هر کس مبلغ مزبور را پرداخته بود، از آن مرض محفوظ و به سلامت به وطن خود برگشت و کسانی که ندادند، همه، از جمله همشیره زاده و کاتبم که از پرداخت آن مبلغ امتناع ورزیدند، گرفتار و هلاک شدند.[۱]

۳ـ مرحوم آیة الله سید محمد رضوی (متوفی ۱۳۸۷ ق): زمانی که دائی بزرگوارم مرحوم آقای میرزا ابراهیم محلاتی به مرض سختی که اطبّاء از معالجه‌شان ناامید شدند، مبتلی گشت، امر فرمودند: که مرضشان را به عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمدجواد بید آبادی که مورد علاقه و ارادت ایشان بودند، خبر دهیم.

ما هم به اصفهان تلگراف کردیم و مرحوم بید آبادی را از مرض سخت میرزا باخبر کردیم.

فورا جواب دادند: مبلغ ۲۰۰ تومان صدقه دهید تا خداوند شفا عنایت فرماید.

هر چند آن مبلغ در آن زمان زیاد بود، لکن هر طور بود، فراهم آورده و بین فقرا تقسیم کردیم و بلافاصله میرزا شفا یافت.[۲]

خامسا: سرمایه گذاری برای نسل بعد

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: بنده، در دنیا صدقه نیک و خوبی نمی‌دهد مگر اینکه خداوند برای بعد از مرگش برای فرزندانش خوبی قرار می‌دهد (زندگی فرزندانش را توأم با خیر و خوبی قرار می‌دهد).[۳]

سادسا: تغییر قضای حتمی

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: ... صدقه قضائی که به سختی حتمی شده باشد را برمی‌گرداند.[٤]

چهارم: احسان و محبت به سایر شیعیان

سخن حجج الله

---

۱. داستان‌های شگفت/۴۹.

۲. داستان‌های شگفت/۹.

۳. کافی ج۴/۱۰.

٤. من لا یحضره الفقیه ج۴/۳۶۸.

پیامبر مکرّم اسلام: هر کس که حاجت مؤمنی را برآورده سازد، خداوند برایش حوائج زیادی را برآورده می‌سازد که کم‌ترین آن‌ها بهشت است.[۱]

نکته: گاهی اوقات در اثر محبت و احسان به شخص خاصی، انسان مورد مرحمت ویژه پروردگار قرار می‌گیرد. حال گاهی ممکن است خداوند، آن فرد را به نحوی به انسان معرفی نماید و گاهی نه. که در فرض دوم، خوب است انسان به افراد زیادی خصوصا اطرافیانش محبت نماید تا همان چیزی شود که باید بشود.

شاهد

آیة الله سید محسن خرازی از قول شخصی به نام حاج آقای عسکری: مرحوم حاج محمود کاشانی ضمن برشمردن مشکلش به رسم چاره‌جویی به من گفت: فلانی! نمی‌دانم چه کنم؟ چندی پیش به بندرانزلی رفته بودم. متوجه شدم که کنار دریا عده‌ای از دوستانم کنار جوانی نشسته‌اند. آنان مرا صدا زدند و من نیز به سوی آنان رفتم. آن‌ها از جوانی که آن‌جا نشسته بود، چیزهایی می‌پرسیدند و جواب می‌گرفتند.

آن جوان به من گفت: شما چیزی به داخل دریا بیندازید، اگر بیرون آورده شد، مشکل شما حل می‌شود.

من نیز جا سیگاری‌ای را که برای منزل خریده بودم، در دستمال پیچیده و به دریا انداختم. بعد از مدتی با تعجب بسیار دیدم کنار دریاست.

آن جوان به من گفت: اگر می‌خواهی مشکل شما حل شود، مقدار ۶۰۰ تومان طلا و نقره بیاور تا آن را طلسم کنم و به دریا بیندازم، تا مشکلتان حل شود. حالا نمی‌دانم چه کنم؟ این کار اسراف نیست؟!

من گفتم: این کار را نکن. ممکن است حقه و کلک باشد و احتمال دارد با اجنّه نیز ارتباط داشته باشد و آن طلا و نقره را بعد از آنکه به دریا انداخت، بیرون بیاورد و خودش آن را تصاحب کند.

بعد از مدتی حاج محمود آقا را دیدم، گفت: فلانی من پس از ملاقات با تو به منزل رفته و با توجه به شک و تردیدی که داشتم، قرآن را برداشتم و با خدای خود مناجات کردم و گفتم: خدای عزیز! مرا راهنمایی کن چه کنم؟

خوابیدم. در عالم خواب دیدم کسی مرا مخاطب قرار داده، می‌گوید: ۶۰۰ تومان را بردار و به نشانی منزلی در کوچه هفت‌تن ببر و آن را به شخص سیدی که در آن‌جا هست بده تا حاجت تو برآورده شود.

از خواب بیدار شدم، پول را برداشته و به سمت کوچه مذکور به راه افتادم. از مغازه‌دار محل، سراغ سید را گرفتم، او گفت: سیدی در انتهای این کوچه منزل دارد.

به آن‌جا رفته و در را به صدا درآوردم.

---

۱. قرب الإسناد/۵۶.

آقایی درب را باز کرد، پول را به او دادم و بازگشتم.

دو روز بعد دیدم به راحتی مشکلم حل شد. مشکل من در آن زمان که سخت مرا به خود مشغول کرده بود، اجناسی بود که در مرز شوروی توقیف شده بود و به هیچ وجه آن را ترخیص نمی‌کردند، که به لطف خداوند، پس از دادن آن وجه به سید مذکور، اجناس من ترخیص شد و از ناراحتی بیرون آمدم.[۱]

اسائه به سایر شیعیان

شاهد

شیخ محمدجعفر نجفی: در سامرا آشنایی از اهل آن‌جا داشتم، که هرگاه به زیارت می‌رفتم، به خانه او سر می‌زدم.

یک بار که به دیدنش رفتم، او را رنجور و زار و مریض دیدم که مشرف به مردن بود.

علت مرض او را سؤال کردم و گفتم: چرا حالت چنین است؟!

گفت: چندی قبل، قافله‌ای از تبریز برای زیارت، به سامرا مشرّف شدند. من همان‌طوری که معمول خدام این حرم‌ها و سامرا است، به پیشواز آن‌ها رفتم که برای خود مشتری‌ای پیدا کنم و برایش زیارت نامه بخوانم و پولی کسب کنم.

در بین قافله جوانی در لباس اهل صلاح و نیکان و در نهایت صفا و طراوت را دیدم که با لباس‌های نیکو به کنار دجله رفت.

غسلی به جا آورد و لباس‌های تازه پوشید و با نهایت خضوع و خشوع روانه حرم مطهر شد.

با خود گفتم: از این جوان خیلی می‌توان استفاده کرد، لذا دنبال او به راه افتادم.

دیدم داخل صحن مقدس عسکریین علیهما السلام شد و بر در رواق ایستاد و کتابی به دست گرفت و با کمال خضوع، مشغول خواندن اذن دخول شد و اشک از دو چشمش بر زمین جاری بود.

نزد او رفتم و گوشه ردای او را گرفتم و گفتم: می‌خواهم برایت زیارت‌نامه بخوانم.

دست برد و یک اشرفی به من داد و اشاره کرد، برو و به من کاری نداشته باش.

من که اگر چند روز زیارت‌نامه می‌خواندم، به یک دهم این مبلغ هم راضی بودم، آن را گرفتم و قدری دور شدم، ولی طمع مرا بر آن داشت که دوباره چیزی بگیرم.

برگشتم، دیدم در نهایت خضوع، مشغول خواندن اذن دخول است. باز مزاحم او شده و گفتم: باید زیارت را به تو تعلیم دهم.

این‌بار نیم اشرفی به من داد و اشاره کرد که برو و به من کاری نداشته باش.

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱۸٤.

من رفتم و با خود گفتم: خوب شکاری به دست آوردم، لذا برگشتم و او را در همان حال خضوع دیدم و گفتم: کتاب را ببند، باید من برای تو زیارت بخوانم و ردای او راکشیدم.

این بار یک ریال به من داد و مشغول خواندن اذن دخول شد.

من رفتم، ولی باز طمع مرا بر آن داشت که برگردم. وقتی برگشتم، همان مطلب را تکرار کردم.

این بار کتاب را زیر بغل گذاشت و چون حضور قلبش از بین رفته بود، خارج شد.

از کار خود پشیمان شدم و نزد او رفتم و گفتم: برگرد و هر طور که می‌خواهی خودت زیارت کن، دیگر کاری به تو ندارم.

گریه‌کنان گفت: برای من حال زیارتی نماند و رفت.

من خود را سرزنش کردم و به خانه برگشتم.

از در منزل که وارد فضای خانه شدم، دیدم سه نفر بر لب بام روبروی در ایستاده‌اند.

شخص وسطی جوان‌تر بود و کمانی در دست داشت. تیری در کمان گذاشت و به من گفت: چرا جلوی زائر ما را گرفتی، و زه کمان را کشید.

ناگاه سینه‌ام سوخت و آن سه نفر غایب شدند و سوزش سینه من شدت پیدا کرد. بعد از دو روز سینه‌ام مجروح و به تدریج جراحت آن زیاد شد و الان تمام سینه‌ام را گرفته است.

در این هنگام سینه خود را باز کرد، دیدم تمامش پوسیده بود.

دو سه روزی نگذشت که آن شخص از دنیا رفت.[۱]

پنجم: احسان و محبت به انسان‌های باارزش و حق‌داران

اولا: سادات

شاهد

۱ـ شیخ منصور (نوه شیخ انصاری) از قول پدرش: یکی از علماء بزرگ، خواب دید در مجلس بزرگی وارد شده که پیغمبر در آن‌جا تشریف دارد و ائمه هدی علیهم‌السلام یکی پس از دیگری در سمت راست آن حضرت و سپس علماء امامیه به ترتیب زمان، در سمت چپ آن حضرت نشسته‌اند.

در این هنگام شیخ مرتضی انصاری وارد شد و خواست پایین‌تر از صاحب جواهر بنشیند، ولی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد که نزد ولیّ عصر ارواحنا فداه بنشیند.

شیخ به خاطر احترام، از نشستن در آن محل شریف تأمل داشت تا آنکه برای بار دوم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد و شیخ اجابت نموده و در کنار حضرت حجت قرار گرفت.

---

۱. برکات حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه (خلاصه العبقری الحسان)/۲۳۹.

بعضی از حضّار، علت را پرسیدند.

فرمود: او در حال حیات، نهایت احترام را به فرزندان و ذریه من می‌نموده به نحوی که هیچ کدام از شماها از این‌جهت به پایه او نرسیده‌اید، لذا این مقام و منزلت، از بین شما به او اختصاص داده شد.[۱]

۲ـ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در خواب به مردی فرمود: برو به فلان مجوسی بگو: آن دعا مستجاب شد.

مرد از خواب بیدار گردید، ولی از رفتن خودداری کرد، زیرا مجوسی مردی ثروتمند بود.

مرتبه دوم باز خواب دید که پیامبر، همان سخن را به او فرمود، اما باز هم نرفت.

مرتبه سوم در خواب به او فرمود: برو و به آن مجوسی بگو: خداوند آن دعا را مستجاب کرد.

مرد فردای آن شب پیش او رفت و گفت: من فرستاده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیک او هستم، به من فرمود: به تو بگویم: آن دعا مستجاب شد.

مجوسی گفت: مرا می‌شناسی و دین و مسلکم را می‌دانی؟

جواب داد: بلی!

گفت: من تا همین ساعت منکر دین اسلام و پیامبری حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم، ولی حالا می‌گویم: أشهد أن لا اله الا الله، لا شریک له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله. آن‌گاه تمام خانواده خود را صدا زد و گفت: من تاکنون گمراه بودم، ولی اینک هدایت شده و نجات یافتم. هر کس از بستگان من مسلمان شود، آن‌چه از اموالم در دست اوست، همان‌طور در اختیارش باشد و هر کس که امتناع ورزد، دست از اموال من بشوید.

تمام بستگان او هم اسلام آوردند.

او دختری داشت که او را به پسر خود تزویج کرده بود، بین آن دو هم جدایی انداخت و... .

پس از آن به من گفت: می‌دانی آن‌چه دعایی بود که پیامبر فرمود: مستجاب شد؟

گفتم: به خدا قسم! من هم‌اکنون می‌خواستم از خودت بپرسم.

مرد تازه مسلمان گفت: هنگامی که دخترم را به پسرم تزویج کردم، ولیمه مفصلی تهیه نمودم و تمام دوستان و اقوام را به آن دعوت کردم. در همسایگی ما خانواده شریفی از سادات بودند که بضاعتی نداشتند. به غلامانم دستور دادم حصیری در وسط خانه پهن کنند و من روی آن نشستم. در آن میان صدای یکی از دختران زن سیّده‌ای که همسایه ما بود، بلند شد که به مادرش می‌گفت: مادر جان! بوی خوش غذای این مجوسی ما را ناراحت کرده است.

---

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری/۱۰۵.

همین‌که این سخن را شنیدم، بی‌درنگ حرکت کرده و مقدار زیادی غذا و لباس و پول برای همه آن‌ها فرستادم.

چشم فرزندان سیّده که به آن غذا و لباس‌ها افتاد، بسیار مسرور و شادمان گردیدند. همان دخترک به دیگران گفت: به خدا قسم! به این غذا دست دراز نمی‌کنیم تا اول صاحبش را دعا کنیم.

آن‌گاه دست‌های خود را بلند نمود و گفت: خداوندا! این مرد را با جدمان پیامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله محشور گردان و بقیّه آمین گفتند.

آن دعایی که حضرت به تو فرمود که: از مستجاب شدنش به من اطلاع دهی، همین دعای سادات کودک بود.[1]

ثانیا: والدین

شاهد

حضرت رضا: مردی از بنی اسرائیل یکی از بستگان خود را کشت و جسد او را برداشته در سر راه وارسته‌ترین اسباط بنی اسرائیل انداخت، و بعد خودش به خونخواهی او برخاست.

به موسی عليه‌السلام گفتند: که سبط آل فلان، فلانی را کشته‌اند، خبر بده ببینیم چه کسی او را کشته؟

موسی عليه‌السلام فرمود: گاوی برایم بیاورید، تا بگویم: آن شخص کیست.

گفتند: مگر ما را مسخره کرده‌ای؟

فرمود: پناه می‌برم به خدا از این که از جاهلان باشم.

و اگر بنی اسرائیل از میان همه گاوها، یک گاو آورده بودند، کافی بود، و لکن خودشان بر خود سخت گرفتند، و آن قدر از

خصوصیات آن گاو پرسیدند، که دائره آن را بر خود تنگ کردند، خدا هم بر آنان تنگ گرفت.

یک بار گفتند: از پروردگارت بخواه تا گاو را برای ما بیان کند که چگونه گاوی است.

فرمود: خدا می‌فرماید: گاوی باشد که نه کوچک و نه بزرگ بلکه متوسط.

و اگر گاوی را آورده بودند، کافی بود. بی‌جهت بر خود تنگ گرفتند، خدا هم بر آنان تنگ گرفت.

یک بار دیگر گفتند: از پروردگارت بپرس: رنگ گاو چه طور باشد، با اینکه از نظر رنگ آزاد بودند.

خدا دائره را بر آنان تنگ گرفت و فرمود: زرد باشد، آنهم نه هر گاو زردی، بلکه زرد سیر، و آنهم نه هر رنگ سیر، بلکه رنگ سیری که بیننده را خوش‌حال کند.

---

١. ریاحین الشریعه ج٢/١٥٠.

پس دائره گاو بر آنان تا این مقدار تنگ شد، و معلوم است که چنین گاوی در میان گاوها کمتر یافت می‌شود، و حال آنکه اگر از اول، گاوی را به هر رنگ و هر طور آورده بودند، کافی بود.

باز به این مقدار هم اکتفاء ننموده، با یک سؤال بی‌جای دیگر همان گاو زرد خوش رنگ را هم محدود کردند و گفتند: از پروردگارت بپرس: خصوصیات این گاو را بیشتر بیان کند، که امر آن بر ما مشتبه شده است.

و چون خود بر خویشتن تنگ گرفتند، خدا هم بر آنان تنگ گرفت، و باز دائره گاو زرد رنگ کذایی را تنگ‌تر کرد و فرمود: گاو زرد رنگی که هنوز برای کِشت و زرع و آب‌کشی رام نشده و رنگش یک دست است، خالی در رنگ آن نباشد.

گفتند: حالا حق مطلب را اداء کردی.

و چون به جستجوی چنین گاوی برخاستند غیر از یک رأس نیافتند، آنهم از آنِ جوانی از بنی اسرائیل بود و چون قیمت (آن را) پرسیدند، گفت: به پری پوستش از طلا.

به ناچار نزد موسی علیه السلام آمدند، و جریان را گفتند.

دستور داد باید بخرید.

پس آن گاو را به آن قیمت خریداری کردند، و آوردند.

موسی علیه السلام دستور داد آن را ذبح کردند، و دُم آن را به جسد مرد کشته زدند.

وقتی این کار را کردند، کشته زنده شد و گفت: یا رسول اللّٰه! پسر عمویم مرا کشته، نه آن کسانی که متهم به قتل من شده‌اند.

آن وقت قاتل را شناختند و دیدند که به وسیله دُم گاو زنده شد.

به فرستاده خدا موسی علیه السلام گفتند: این گاو داستانی دارد.

موسی علیه السلام پرسید: چه داستانی؟

گفتند: جوانی در بنی اسرائیل بود که خیلی به پدر و مادر خود احسان می‌کرد. روزی جنسی را خریده بود، آمد تا از خانه پول ببرد، ولی دید پدرش سر، بر جامه او نهاده و به خواب رفته و کلید پولهایش هم زیر سر اوست، دلش نیامد پدر را بیدار کند، لذا از خیر آن معامله گذشت و چون پدر از خواب برخاست، جریان را به پدر گفت.

پدر به او احسنت گفت و گاوی در عوض به او بخشید، که این به جای آن سودی که از تو فوت شد.

و نتیجه سخت گیری بنی اسرائیل در امر گاو، این شد که گاوِ دارای اوصاف کذایی، منحصر در همین گاو شود، که این پدر به فرزند خود بخشید، و نتیجه این انحصار هم آن شد که سودی فراوان عاید آن فرزند شود.

موسی علیه‌السلام گفت: ببینید نتیجه احسان چه طور و تا چه اندازه به نیکوکار می‌رسد.[۱]

اسائه به والدین

شاهد

۱ـ مرحوم علی‌اکبر کاشانی: جوانی مرتباً به سراغ من می‌آمد و از بی‌سر و سامانی زندگی خود شکوه داشت و من آن‌چه به نظرم می‌رسید، از او دریغ نمی‌کردم، ولی گره از کار او گشوده نمی‌شد!

شبی از من دعوت شد تا در مراسم میلاد مبارک حضرت علی علیه‌السلام شرکت کنم. من به آن جوان گفتم: که امشب، شب برات است. با من همراه باش تا ببینم چه می‌شود؟!

مجلس بسیار باشکوهی بود و از طبقات مختلف در آن شرکت کرده بودند. مداحان یکی پس از دیگری مدیحه خوانی می‌کردند و می‌رفتند. ساعتی از شروع مجلس گذشته بود که جعفر آقای مجتهدی آمدند و در کنار من نشستند.

آن جوان از احترام من به ایشان دریافت که او باید مرد صاحب نَفَسی باشد، لذا مرتباً از من می‌خواست که مشکل او را با آقای مجتهدی در میان بگذارم تا بلکه فرجی شود.

آن جوان را به ایشان معرفی کردم و گفتم: مدتی است که با گرفتاری‌ها دست و پنجه نرم می‌کند، ولی از پس آن‌ها برنمی‌آید! امشب، شب عزیزی است اگر در حق او لطفی کنید، ممنون خواهم شد.

آقای مجتهدی نگاه نافذ خود را به صورت او دوختند و پس از چند لحظه درنگ به او فرمودند: شما باید رضایت پدر خود را جلب کنید!

جوان گفت: پدرم، دو سال است که مرده است!

گفتند: و گرفتاری شما هم از دو سال پیش شروع شده‌است! مگر فراموش کرده‌ای که در آن روز آخر در میان شما چه گذشته است؟! شما در ساعات پایانی عمر پدرتان به سختی او را رنجاندید و پدر خود را در آن ساعات بحرانی به حالت قهر تنها گذاشتید!

جوان در حالی که عرق شرم بر سر و رویش نشسته بود، رو به من کرده و گفت: آقا درست می‌گویند! نبایستی او را تنها می‌گذاشتم! آخر من تنها پسر او بودم! چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ام!

آقای مجتهدی دقائقی بعد، دستوری به آن جوان دادند و از ما خداحافظی کردند و رفتند.

آن جوان با به کار بستن دستور ایشان، در عرض یک ماه، زندگیش سر و سامان خوبی گرفت و هنوز هم با آرامش و در کمال راحتی زندگی می‌کند و دعاگوی آن مرد خداست.

---

۱ . ترجمه تفسیر المیزان ج۱/۳۰۸.

آن جوان چند شب بعد از آن ملاقات، پدرش را در خواب می‌بیند که به او می‌گوید: دیگر از تو ناراضی نیستم، تو با این کار خود مشکل بزرگی را از پیش پای من در عالم برزخ برداشتی![۱]

۲ـ (به هنگام ملاقات حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام، جناب یوسف علیه السلام به احترام پدرش یعقوب علیه السلام از جا بلند نشد)، پس جبرئیل علیه السلام فرود آمده و گفت: یوسف! دستت را بیرون بیاور.

یوسف علیه السلام دستش را بیرون آورد.

(ناگاه) نوری از میان انگشتانش خارج شد. پرسید: جبرئیل! این نور چیست؟

فرمود: این (نور) نبوت است که خداوند به دلیل اینکه برای پدرت نایستادی، آن را از صلبت خارج نمود.[۲]

ثالثا: علماء، اولیاء و صلحاء

۱ـ در حال حیات

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: نگاه کردن به چهره عالم، از روی محبت به او، عبادت است.[۳]

۲ـ امیرالمؤمنین علی: هر کس عالمی را بزرگ بدارد، پروردگارش را بزرگ داشته است.[٤]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق: هر که فقیه مسلمانی را گرامی بدارد، روز قیامت، خدای متعال را در حالی که از او راضی است، ملاقات خواهد کرد، و هر که به فقیه مسلمانی اهانت نماید، روز قیامت، خدای متعال را در حالی که بر او غضبناک است، ملاقات خواهد نمود.[۵]

۴ـ حسن بن علی العسکری: به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: بعد از ائمه هدی و مصابیح دجی (چراغ‌های تاریکی): چه کسی بهترین خلق خداوند است؟ فرمود: علماء صالح... .[٦]

سخن اولیاء الله

ملا حسین‌قلی همدانی (در یکی از دستورالعمل‌های خود): ... و در قضاء حوائج مسلمین خصوصا علماء و بالأخص علمای باتقوا سعی فراوان نماید.[۱]

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۱/۲۳۵.

۲. تفسیر قمی ج۱/۳۵۶.

۳. جعفریات/۱۹۴.

٤. غرر الحکم/۴۷.

۵. عوالی اللآلی ج۴/۵۹.

٦. احتجاج ج۲/۴۵۸.

شاهد

۱ـ حجة الاسلام سید عبد الله فاطمی‌نیا: در نجف اشرف شخصی به نام قاسم بود که به فسق و فجور شهرت داشت. وی با تمام این اوصاف، ارادت و محبت خاصی نسبت به مرحوم قاضی داشت. او همواره در کمین مرحوم قاضی می‌نشست تا وقتی آقا آمد، به وی سلام کند، مرحوم قاضی هم همواره قاسم را مشتاقانه نصیحت می‌کرد و به وی می‌فرمود: حتما نماز بخواند و اعمال شرعی را به جا آورد، ولی متاسفانه قاسم به این حرف‌ها عنایت نشان نمی‌داد، اما از درون به مرحوم قاضی احساس محبت می‌کرد.

چندین سال بدین منوال گذشت و چون مرحوم قاضی مشاهده نمود که در قاسم زمینه تحول وجود دارد، به وی فرمود: قاسم! تو این همه نسبت به من ابراز محبت می‌کنی، مردانه به من قول بده که به یک دستور من عمل کنی!

مرحوم قاضی وقتی از قاسم قول گرفت، به وی فرمود: امشب حتما برای خواندن نماز شب بیدار شو.

قاسم به وی گفت: سیدی! اولا: من معمولا تا دیر وقت در قهوه‌خانه به سر می‌برم و دیگر نمی‌توانم نیمه‌های شب بلند شوم. ثانیا: من اصلا نماز نمی‌خوانم و شما به من سفارش نماز شب می‌کنید!

مرحوم قاضی به وی فرمود: نگران نباش، هر ساعتی که نیت بکنی، تو را از خواب بیدار خواهم کرد.

قاسم در همان ساعت مقرّر با حالتی عجیب از خواب بیدار می‌شود و به قصد وضو گرفتن به حیاط منزل می‌رود، اما به محض اینکه چشمش به آب می‌افتد، انقلاب و تحول عجیبی در سایه تصرفات مرحوم قاضی در وجودش به وجود می‌آید و همین قاسم که به فسق و فجور مشهور بود، از اوتاد و زهاد نجف می‌گردد و کار به جایی می‌رسد که مردم باقی‌مانده چای وی را به عنوان تبرک و شفا می‌خوردند.[۲]

۲ـ همیشه سلطان محمود (سبکتکین) در حدیث نبوی (العلماء ورثة الانبياء)، و در حقیقتِ قیامت، و صحت نطفه خود که آیا از سبکتکین است یا نه، مردد بود.

شبی از بازار می‌گذشت و غلامش که شمعدان طلایی در دست داشت، در جلو سلطان راه می‌رفت.

سلطان دید طلبه‌ای در کنار درِ مدرسه کتابی در دست دارد و در وقت اشکالِ عبارتی، در دکان بقالی که روشنایی دارد، می‌رود و کتاب را باز می‌کند و اشکالش را حل می‌نماید و به درِ مدرسه برمی‌گردد.

سلطان دلش به حال وی سوخت و شمع و شمعدان طلا را به وی بخشید.

---

۱. برنامه سلوک در نامه‌های سالکان/۱۰۰.

۲. دریای عرفان/ آموزگار توحید.

همان شب جمال مبارک پیغمبرﷺ را در خواب دید که فرمود: للّه للّه یا ابن سبکتکین! اعزک الله فی الدارین کما اعززت وارثی للّه للّه للّه. ای پسر سبکتکین! خداوند همان‌طور که وارث مرا عزیز گردانیدی، تو را در دنیا و آخرت عزیز گرداند.

و بدین ترتیب هر سه مشکل سلطان با این فرمایش پیغمبر حل شد.[۱،۲]

۲ـ درحال ممات

شاهد

۱ـ سید رضا موسوی قندهاری و جمعی دیگر از موثقین نجف اشرف: رشاد مرضه که از تجّار درجه یک عراق می‌باشد، تقریبا در هفت سال قبل به مرض سرطان داخلی مبتلا شد و اطبای عراق و لبنان و سوریه از معالجه‌اش عاجز شدند و برای مداوا به ممالک اروپایی رفت.

بالأخره به او گفتند: به هیچ وجه علاجی ندارد، چه جراحی بکنیم و چه نکنیم، ریشه سرطان به قلب رسیده و بر فرضِ جراحی، شاید یک هفته دیرتر بمیری.

به دنبال این سخنان، رشاد، دست از زندگی می‌شوید. شب در خواب، عربی با محاسن متوسط را می‌بیند که پیراهن کرباسی در بر دارد که به او می‌گوید: رشاد مرضه! اگر قبر مرا درست کنی، من از خداوند شفای تو را می‌خواهم.

می‌پرسد: شما کیستید؟

می‌فرماید: من میثم تمار هستم (ناگفته نماند که قبلاً بارگاه میثم بسیار مختصر و محقر بود).

از خواب بیدار می‌شود و دو مرتبه به خواب می‌رود و همان منظره را می‌بیند. در مرتبه سوم نیز همین خواب را می‌بیند.

فردا با هواپیما به بغداد برمی‌گردد و مستقیما به درخواست خودش او را بر سر قبر میثم می‌آورند و آن‌جا می‌ماند.

هنگام شب، همان شخصی را که در خواب دیده بود، در مقابل چشمش پیدا می‌شود و صدا می‌زند: رشاد مرضه! بلند شو.

می‌گوید: نمی‌توانم.

با تندی می‌گوید: بلند شو.

---

۱. داستان‌هایی از فقرایی که عالم شدند/ سلطان محمود با یک طلبه فقیر.

۲. یعنی با جمله «یا ابن سبکتکین» بیان فرمودند که: او واقعا از نطفه سبکتکین است، و با جمله «اعزک الله فی الدارین» گفتند که: قیامت و آخرتی هست، و به وسیله جمله «اعززت وارثی» گفتند که: علماء وارثین پیغمبرند.

ناگهان می‌ایستد و آثاری از مرض در خود نمی‌بینند.

او نیز بلافاصله مشغول تعمیر بارگاه میثم می‌شود و قبه آبرومند فعلی را می‌سازد.[۱]

۲ـ هاشم‌زاده اصفهانی (شاعر و مدّاح اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام): بعد از وفات مرحوم آمیرزا أبو المعالی (که شبی ۱۲ هزار مرتبه ختم «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء» داشته)، فردی از تجّار، ورشکست می‌شود و به پول آن زمان مثلاً ۳۰۰ تومان مقروض می‌گردد که در آن زمان خیلی بوده و کسی هم به ایشان پول قرض نمی‌دهد و چیزی هم برای فروش نداشته است.

سر قبر مرحوم آمیرزا أبو المعالی می‌آید و به ایشان متوسل می‌شود و می‌گوید: آقا! دیگر چیزی از زندگی برایم باقی نمانده که بفروشم و ۳۰۰ تومان بده‌کارم، آقا جان! عنایتی کنید. به شما متوسل شده‌ام، شما پیش خدا واسطه شوید تا فرجی برایم برسد.

سر قبر می‌نشیند و زیارت عاشورا و ۴۰ حمد می‌خواند و این‌ها را به روح آمیرزا أبو المعالی هدیه می‌کند و از ایشان می‌خواهد که ۳۰۰ تومان بده‌کاریش را بدهد.

بعد از ظهر بود که تکیه‌بان تخت فولاد پیش ایشان می‌آید و می‌گوید: یکی با شما کار دارد و شما را می‌خواهد.

وقتی که بیرون تکیه می‌آید می‌بیند مردی با یک الاغ، ایستاده است.

جلو می‌رود و می‌گوید: چه کار دارید؟

می‌گوید: ملک التجّار مرا دنبال شما فرستاده و با شما کار دارد، شما سوار این الاغ شوید تا شما را به منزل ملک التجّار ببرم.

ایشان سوار الاغ می‌شود و نمی‌داند جریان چیست. وقتی به انگورستان و منزل ملک التجّار می‌آید، می‌بیند ملک التجّار پشت دست‌گاه چای نشسته و یک چای به ایشان تعارف می‌کند و خلاصه پذیرائی مفصلی از او می‌کند و بعد می‌گوید: من بعد از ظهرها یک مقدار می‌خوابم. امروز هم که خوابیده بودم در عالم خواب دیدم مرحوم آمیرزا أبو المعالی تشریف آوردند و فرمودند: ۳۰۰ تومان به فلان کسی که سر قبر من آمده، بدهید، چون ایشان مقروض است.

من ازخواب بیدار شدم و خدمت‌کارم را با الاغ دنبال شما فرستادم که شما را سوار کرده و این‌جا بیاورد تا ۳۰۰ تومان به شما بدهم.[۲]

---

۱. داستان‌های شگفت/۲۳۳.

۲. داستان‌هایی از مردان خدا/ اداء قرض.

۳ـ هاشم‌زاده اصفهانی (شاعر و مدّاح اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام) از قول یکی از همکارانش (که از مریدان مرحوم آقا سید زین‌العابدین طباطبائی ابرقوئی بوده است): مرحوم آقا سید زین‌العابدین طباطبائی ابرقوئی (از علماء برجسته اصفهان)، به رحمت خدا رفته بود. من در یک مغازه نانوایی کار می‌کردم و خیلی در مضیقه بودم. مزد کارم به جای پول، چند عدد نان بود که بعد از کارم می‌گرفتم و به خانه می‌بردم.

چون پولی در کار نبود، مجبور بودیم نان خالی بخوریم و برنج و خورشت و قند و چای... هم در خانه نداشتیم و خانواده‌مان ناراحت بودند و چاره‌ای جز صبر نداشتیم.

مدت‌ها زندگی‌مان به همین منوال می‌گذشت.

یک روز خیلی ناراحت شدم. آمدم سر قبر آقا سید زین‌العابدین، سوره حمد خواندم و نثار آن بزرگوار کرده و گفتم: آقا! من مرد بی‌سوادی هستم و جز این سوره چیز دیگری بلد نیستم، این سوره حمد را نثار روح پاکت کردم، ولی حرفی از گرفتاری‌هایم نزدم و به منزل برگشتم.

شب آقا سید را در کنار عطاری در خواب دیدم. بدون اینکه به ایشان چیزی بگویم، ایشان فرمود: آقا محمد! می‌دانم چه کار داری. نان داری، اما قاطق (خورشت) نداری. از فردا قاطق پیدا می‌کنی.

گفتم: آقا! من که حرفی نزدم، شما از کجا می‌دانید؟!

فرمود: ما همین‌جا هستیم و می‌بینیم.

فردای آن روز که خواستم به خانه بیایم، مقداری نان که گرفتم، دیدم قدری پول هم به ما داده شد و از آن روز کم‌کم کارمان درست شد.[۱]

اسائه به علماء، اولیاء و صلحاء

تا دل مرد خدا نامد به درد　　　هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

شاهد

۱ـ آیة الله احمدی میانجی: شخصی از آیات و علماء بزرگ قم را پس از فوتش در خواب دیدند که می‌گوید: علت آنکه در آخر عمر مدتی پایم فلج شد و از کار افتاد، آن بود که نسبت به فلان عالم آن‌طوری که شایسته مقام او بود، ادای احترام نکردم.[۲]

---

۱. داستان‌هایی از مردان خدا/ سید زین‌العابدین ابرقویی.

۲. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱۸۳.

۲ـ علی مقدادی اصفهانی (فرزند حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی): یک روز مرحوم بابا رستم (استاد معنوی حاج محمدصادق تخت فولادی که ایشان هم استاد معنوی حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی بوده است) به حاج محمدصادق تخت فولادی می‌فرماید: بروید شهر و مقداری ماست بخرید و بیاورید.

مرحوم حاجی طبق دستور عمل می‌کند.

در مراجعت با یکی از سوارهای حکومتی برخورد می‌کند و او از ایشان می‌خواهد که از لباس‌ها و اسبش نگه‌داری کند تا او در رودخانه شنا کند.

مرحوم حاجی می‌فرماید: وقت ندارم و باید بروم.

آن مرد جاهل با دسته تازیانه به گونه‌ای بر سر حاجی می‌زند که سر ایشان می‌شکند و ماست‌ها می‌ریزد.

مرحوم حاجی با سکوت در کنار رودخانه، خود را تمیز می‌کند و مجددا ماست می‌خرد و مراجعت می‌نماید.

مرحوم بابا علت تأخیر را جویا می‌شود و مرحوم حاجی قضیه را شرح می‌دهد.

مرحوم بابا سؤال می‌کند: شما چه عکس العملی نشان دادی؟

مرحوم حاجی می‌گوید: هیچ نگفتم و جزای عمل او را به خدا واگذار نمودم.

می‌فرماید: کار خوبی نکردی، برای اینکه او سر شما را شکسته به خدا واگذارش نمودی؟! فورا با عجله برگرد و با او به شدت برخورد کن.

مرحوم حاجی فورا برمی‌گردد، ولی دیگر کار از کار گذشته و اسب او را بر زمین زده و هلاکش کرده بود.[۱]

رابعا: حضرات معصومین و انبیاء مکرمین علیهم‌السلام

هر نوع ارادت و محبت نسبت به اهل‌بیت عصمت و طهارت و انبیاء مکرّم علیهم‌السلام باعث نگاه و توجه متفاوت خداوند نسبت به انسان شده و او را از جوائز ارزشمند خویش بهره‌مند می‌سازد خواه این ارادت به صورت زیارت قبور مطهر آنان باشد یا گریه و زاری بر آن‌ها یا برپا کردن مجالس حزن و شادی آنان و یا... .

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: بهترین شما کسی است که بعد از من نسبت به اهلم علیهم‌السلام بهتر باشد.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: در روز قیامت منادی ندا می‌کند: ای خلائق! ساکت باشید که همانا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله با شما سخن می‌گوید.

---

۱. نشان از بی‌نشان‌ها ج۱/۳۹.

۲. مستدرک حاکم نیشابوری ج۳/۳۱۱.

پس خلائق خاموش می‌شوند. پیامبر به پا خواسته و می‌فرماید: ای گروه آفریدگان! هر کس در نزد من عطاء و بخششی یا منّتی یا احسانی دارد، باید بلند شود تا پاداشش دهم.

می‌گویند: پدران و مادرانمان به فدای تو! ما چه عطاء و منّت و احسانی داریم؟! عطاء و منّت و احسان مال خدا و رسولش بوده که بر همه آفریدگان است.

پیامبر می‌فرماید: بله، هر کس به یکی از اهل‌بیتم علیهم السلام پناه داده، یا به آن‌ها احسان کرده، یا از برهنگی پوشانیده، و یا گرسنه‌شان را سیر کرده، برخیزد تا پاداشش بدهم.

کسانی که این اعمال را انجام داده‌اند، برمی‌خیزند.

(در این هنگام) از سوی خدای عزّ و جلّ ندا می‌رسد: ای محمد! ای حبیب من صلی الله علیه و آله! پاداش ایشان را به تو واگذاشتم، پس در هر کجای بهشت که می‌خواهی، ایشان را جا بده.

پس پیامبر، آنان را در «وسیله» (جای‌گاه پیامبر در بهشت) جا می‌دهد، به طوری‌که از (چشم) محمد و اهل‌بیتش صلوات اللّه علیهم اجمعین پوشیده نمی‌مانند.[1]

شاهد

۱ـ انس بن مالک: من در حضور امام حسین علیه السلام بودم که کنیزکی از کنیزان آن حضرت به حضور آن بزرگوار آمد و یک شاخه ریحان تقدیم نمود.

امام حسین علیه السلام به وی فرمود: من تو را در راه خدا آزاد کردم.

من به آن حضرت گفتم: یک کنیزک را برای یک شاخه ریحان آزاد می‌نمائی؟!

فرمود: خدا ما را این‌طور پرورش داده است، زیرا در قرآن می‌فرماید: «هرگاه به شما درودی گفته شود، نیکوتر از آن یا عین آن را تلافی نمائید»[2] بهتر از این شاخه ریحان، آزاد نمودن این کنیز بود.[3]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: نهنگی که یونس علیه السلام را در دهان خود فرو برده، از دریای سرخ و رود نیل و دریای طبرستان و سپس دجله گذشته و در انتهای زمین به قارون ملحق گردید.

خداوند فرشته‌ای را مأموریت داده بود تا هر روز به اندازه قامت یک مرد، قارون را پائین ببرد. هنگامی که او صدایی را از میان شکم نهنگ شنید، از او پرسید: چه کسی هستی؟ و هنگامی که متوجه شد او یونس بن متّی علیه السلام است، از وی درباره موسی و هارون علیهما السلام و کلثوم و آل عمران پرسید و زمانی که متوجه شد جملگی به

۱. من لا یحضره الفقیه ج۲/۶۵.
۲. سوره نساء/۸۶.
۳. بحار الأنوار ج۱۹۵/۴۴. (ترجمه از زندگانی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام/۲۰۷).

دیار ابد شتافته‌اند بر فقدان آن‌ها و به خاطر فرصت‌های از دست رفته دریغ خورد و خدا را به خاطر نعمت‌های بی‌شمارش سپاس گفت.

در این لحظه باری تعالی فرشته موکل را مأمور ساخت تا در دنیا عذاب را از او مرتفع سازد.[۱]

۳ـ مرحوم حاج میرزا علی ایزدی (فرزند مرحوم حاج محمد رحیم): پدرم سخت مریض شد و به ما امر نمود که او را به مسجد ببریم.

گفتم: برای شما کسر شأن است، چون تجّار و اشراف به عیادت شما می‌آیند و در مسجد مناسب نیست.

به ما گفت: می‌خواهم در خانه خدا بمیرم و علاقه شدیدی به مسجد داشت.

به ناچار او را به مسجد بردیم تا شبی که مرضش شدید شد و در حال اغماء بود که او را به منزل بردیم و آن شب در حال سکرات مرگ بود و ما به مردنش یقین کردیم.

پس در گوشه‌ای از حجره نشسته و گریان بودیم و درباره تجهیز و محل دفن و مجلس ترحیمش بحث می‌کردیم تا اینکه سحر شد. ناگاه من و برادرم را صدا زد.

نزدش رفتیم. دیدیم عرق زیادی کرده است. به ما گفت: آسوده باشید و بروید بخوابید و بدانید که من نمی‌میرم و از این مرض خوب می‌شوم.

ما حیران شدیم. به هنگام صبح در حالی که هیچ اثری از مرض در او نبود، بسترش را جمع کرده و او را به حمام بردیم و این قضیه در شب اول ماه محرم سنه ۱۳۳۰ قمری اتفاق افتاد و حیاء مانع از این شد که از او سبب خوب شدن و نمردنش را بپرسیم.

موسم حج نزدیک شد، پس در تصفیه حساب و اصلاح کارهایش تلاش کرد و مقدمات و لوازم سفر حج را تدارک دید تا اینکه با نخستین قافله حرکت کرد. تا باغ جنت در یک فرسخی شیراز به بدرقه‌اش رفتیم و شب را با او بودیم.

ابتدا به ما گفت: از من نپرسیدید که: چرا نمردم و خوب شدم؟ اینک به شما خبر می‌دهم که آن شب، مرگ من رسیده بود و من در حالت سکرات مرگ بودم، پس در آن حال خود را در محله یهودی‌ها دیدم و از بوی گند و هول منظره آن‌ها سخت ناراحت شدم و دانستم که تا مُردم جزو آن‌ها خواهم بود.

پس در آن حال به درگاه پروردگار خود ناله کردم.

ندایی شنیدم که: این‌جا محل کسانی است که حج را ترک کرده‌اند.

---

۱. قصص الأنبیاء (جزائری)/۲۸۰. (ترجمه آزاد از داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم علیهم‌السلام/۴۰۹).

گفتم: پس توسلات و خدمات من نسبت به حضرت سید الشهداء علیه‌السلام چه شد؟! (مرحوم حاج محمد رحیم به آبگوشتی مشهور بود و سبب شهرتش به این لقب این بود که ایشان اخلاص و ارادت زیادی به حضرت سید الشهداء علیه‌السلام داشت و مواظب خواندن زیارت عاشورا بود و هر شب در مسجد گنج که به خانه‌اش متصل بود، پس از نماز جماعت یک یا دو نفر روضه می‌خواندند و پس از روضه خوانی، سفره پهن می‌کردند و مقدار زیادی نان و آبگوشت در آن می‌گذاردند، هر کس مایل بود همان‌جا می‌خورد و هر که می‌خواست همراه خود به خانه‌اش می‌برد).

ناگاه آن منظره هول انگیز به منظره فرح بخش مبدل شد و به من گفتند: «تمام خدمات تو پذیرفته است و به شفاعت آن حضرت ده سال بر عمر تو افزوده شد و در مرگت تأخیر افتاد تا حج واجب را به جا آوری» و چون اینک عازم حج شده‌ام، ماجرای خود را به شما خبر دادم.

پیش از محرم ۱۳۴۰ مرض مختصری عارض پدرم شد و گفت: شب اول ماه موعد مرگ من است و همان‌طور که خبر داده بود، شب اول محرم هنگام سحر از دار دنیا رحلت فرمود.[۱]

۴ـ حجة الاسلام محمدرضا خورشیدی از قول شخصی به نام احمد: شخصی که در اثر عنایت قمر بنی هاشم علیه‌السلام هدایت شد و طوری موفق به توبه گشت که بعدا از متقین و معروفین در ولایت و عشق اهل‌بیت علیهم‌السلام شد، جلسات شب جمعه و عزاداریش زبانزد متدینان قم و تهران بود و حدود سی سال پیش، از تهران به قم منتقل شد و سخنان گرم و راهنمایی‌های پربار او چراغ راه طالبان حقیقت بود.

ایشان اهل تهران و در دوران جوانی به قدری شلوغ و... بود که هرگاه از خانه بیرون می‌رفت، پدرش خوشحال شده و خدا را شکر می‌گفت که یک مقدار خانه ساکت شده است.

او در دوران جوانی به عشق دختری مبتلا می‌شود و برای رسیدن به این آرزو چند سال تلاش می‌کند تا به او برسد. خلاصه پس از چند سال، روزی دیدار دختر مورد نظر برایش میسر شده و خانه و اتاقی خلوت، تهیه نموده و آماده گناه و خلاف می‌گردد که ناگهان احساس می‌کند کاری از او بر نمی‌آید و مثل اینکه نیروی شهوت و مردانگی را به کلی از دست داده است (با اینکه بعدها با دوشیزه‌ای دیگر ازدواج نمود و صاحب زندگی و تعدادی اولاد شد و عمر طولانی‌ای هم نمود).

بنا بر این، هر چه بر خود فشار آورد که مرتکب گناه شود، نتوانست و بالأخره از دختر نامحرم عذرخواهی کرد و دختر هم بنای مسخره و گستاخی و دعوا و پرخاش گذاشت که تو که مرد نبودی چرا چند سال آبروی خود و مرا بردی؟ خلاصه پولی به دختر داد و از خانه بیرون رفت و موضوع آن گناه، خود به خود منتفی شد.

---

۱. داستان‌های شگفت/۱۳۳.

بعد از چند روز ناگهان تصمیم می‌گیرد که به کربلا سفر کند. گذرنامه تهیه می‌کند و به مسافرت عتبات عالیات می‌رود.

به کربلا می‌رسد و موقعی که در حرم آقا قمر بنی هاشم علیه‌السلام کنار ضریح مشغول خواندن زیارت می‌شود و به این جمله می‌رسد: (السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِیعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِم...). به مناسبت معنای این جمله که یعنی سلام بر تو ای آقایی که بنده صالح خدایی! و از خدا و پیغمبر و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم‌السلام اطاعت کردی! به خودش خطاب می‌کند و به فکرش می‌رسد که ای فلانی! تو هم اگر آن گناه و کار خلاف را در تهران در اتاق خلوت می‌کردی، به زیارت کربلا و حضرت أبو الفضل علیه‌السلام موفق نمی‌شدی و چون اطاعت خدا و ترک گناه کردی، توفیق یافتی که الآن این‌طور آقا أبو الفضل علیه‌السلام را زیارت کنی و بگویی: (السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِیعُ لِلَّهِ وَ...) که ناگهان متوجه می‌شود، ضریح آقا شکافته و جمال نورانی قمر بنی هاشم علیه‌السلام ظاهر می‌گردد.

آقا در داخل ضریح خود ایستاده بودند و به او نگاه کرده و فرمودند: اگر من آن روز آب به آتش شهوت تو نمی‌زدم تو آن گناه را انجام می‌دادی، ولی چون دیدم برای برادرم (امام حسین علیه‌السلام) خیلی می‌سوزی و در مصیبت برادرم زیاد گریه می‌کنی، حیفم آمد از دست بروی.

سپس وضع ضریح و حرم به حالت عادی برگشت و او دیگر آقا را ندید، اما دیدار جمال نورانی أبو الفضل علیه‌السلام در بیداری و آن هم در ضریح مطهر و آن فرمایش مخصوص، او را به گونه‌ای منقلب می‌کند که دیگر صحنه زندگی او عوض شده و کم‌کم در وادی عشق اهل‌بیت علیهم‌السلام ممتاز و زبانزد خاص و عام و راهنمای عده زیادی می‌گردد و در آستان مقدس مولا امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما‌السلام عمری پر برکت حدود ۸۰، ۹۰ سال می‌نماید.[۱]

۵ـ حجة الاسلام قدس (از شاگردان آیة الله محمدتقی بهجت) از قول آیة الله محمدتقی بهجت: در نزدیکی نجف اشرف، در محلّ تلاقی دو رودخانه فرات و دجله، آبادی‌ای به نام (مصیّب) است که مردی شیعه برای زیارت مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام از آن‌جا عبور می‌کرد و مردی از اهل سنّت که در سر راه مرد شیعه خانه داشت، همواره هنگام رفت و آمد او چون می‌دانست وی به زیارت حضرت علی علیه‌السلام می‌رود، او را مسخره می‌کرد.

حتی یک بار به ساحت مقدس آقا جسارت کرد، و مرد شیعه خیلی نارحت شد.

چون خدمت آقا مشرّف شد، خیلی بی‌تابی کرد و ناله زد که: تو می‌دانی این مخالف چه می‌کند.

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۳/۳۶۵.

آن شب آقا را در خواب دید و شکایت کرد.

آقا فرمود: او بر ما حقّی دارد که هر چه بکند، در دنیا نمی‌توانیم او را کیفر دهیم.

شیعه می‌گوید: عرض کردم: آری، لابدّ به خاطر آن جسارت‌هایی که می‌کند، بر شما حق پیدا کرده است؟

حضرت فرمودند: بلکه او روزی در محلّ تلاقی آب فرات و دجله نشسته بود و به فرات نگاه می‌کرد، ناگهان جریان کربلا و منع آب از حضرت سیّد الشهداء علیه السلام به خاطرش افتاد و پیش خود گفت: «عمر بن سعد کار خوبی نکرد که این‌ها را تشنه کشت، خوب بود به آن‌ها آب می‌داد (و) بعد همه را می‌کشت» او ناراحت شد، (و) یک قطره اشک از چشمش ریخت، لذا از این جهت بر ما حقّی پیدا کرد که نمی‌توانیم او را جزا بدهیم.

آن مرد شیعه می‌گوید: بیدار شدم و چون به محلّ برگشتم در سر راه، آن سنّی با من برخورد کرد و با تمسخر گفت: آقا را دیدی و از طرف ما پیام رساندی؟

مرد شیعه گفت: آری پیام رساندم و پیامی دارم.

او خندید و گفت: بگو: چه است؟

مرد شیعه جریان را تا آخر تعریف کرد. وقتی به فرمایش امام رسید که: ایشان به آب نگاهی می‌کرد و به یاد کربلا افتاد و... ، مرد سنّی تا شنید، سر به زیر افکند، کمی به فکر فرو رفت و گفت: خدایا! در آن زمان احدی در آن‌جا نبود و من این را به کسی نگفتم: آقا از کجا فهمید؟! بلافاصله گفت: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلا اللّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ وَ أَنَّ عَلِيّاً أَميرَالْمُؤْمِنينَ وَلِيّ اللّهِ وَ وَصِيُّ رَسُول اللّهِ و شیعه شد.[۱]

۶ـ شخص موثّق و مورد اطمینانی به نام لحسائی: در خواب دیدم خداوند متعال می‌خواهد بر ساکنان تهران عذاب نازل فرماید. در این هنگام آقا حضرت سید الشهداء علیه السلام عرضه داشت: خدایا! آنان را به من ببخشای، زیرا آنان برای من عزاداری و گریه می‌کنند.[۲]

۷ـ آیة الله سید محسن خرازی از قول حجة الاسلام سید عباس حسینی قمی واعظ: شخصی در قم با اینکه شغلش حلبی سازی و کم درآمد است، مقید به روضه خوانی در وفات ائمه اطهار علیهم السلام است.

به او گفتم: شما که کسب پر درآمدی نداری چرا در هر وفات مجلس روضه برقرار می‌کنی؟!

---

۱ . برگی از دفتر آفتاب/۹۹.

۲. کرامات الحسینیه علیه السلام ج۱/۱۸۴.

گفت: من از اهل‌بیت علیهم‌السلام دست برنمی‌دارم. در مسجد عشق‌علی قم برای استماع روضه شرکت می‌کردم. شبی از شب‌ها هیأتی آمد و آخر وقت بود. چایی‌ای خوردند و عزاداری کردند. آقای حاج میرزا عباس هدایتی که شخص محترمی بود برخاست و استکان‌ها را جمع کرد. شب در عالم خواب دیدم حضرت سید الشهداء علیه‌السلام به مسجد عشق‌علی آمد و روی منبر نشست و فرمود: اسامی خدمت‌گزاران را بیاورید و آوردند.

فرمود: چرا نام حاج میرزا عباس ذکر نشده است، ایشان هم استکان‌ها را جمع آوری کرد.[۱]

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/ ۱۱۰.

بخش سوم

عنایات ویژه الهی و سیر و سلوک معنوی

فصل اول

تعریف سیر و سلوک و هدف از آن

سیر و سلوک چیزی جز پیمودن راه بندگی خداوند، و صراط مستقیم نبوده و هدف از آن، تنها رسیدن به مقام قرب ربّ‌العالمین است. با سرسپردن به فرامین الهی و دوری نمودن از نواهیش ما سالک راه بندگی حضرت حق محسوب شده و پس از طی این طریق، و زلال و پاک گشتن جان و روح، اندک اندک، به مقام قرب نزدیک می‌شویم.

سخن اولیاء الله

۱ـ علامه سید محمدحسین طباطبایی

أ: (در جواب سؤال از اینکه: راه رسیدن به کمالات عالیه چیست؟): از قرآن و سنت به دست می‌آید که طریق رسیدن به کمالات عالیه، انقطاع کلی از ما سوی الله است. و ملاک وصول به کمال، رفع تعلقات یعنی بریدن از همه چیز، حتی از خود و خواسته‌های خویش است.[۱]

ب: (در جواب سؤال از اینکه: مگر چند راه به خدا داریم که خداوند در قرآن کریم (سبل) را با صیغه جمع ذکر نموده و می‌فرماید: و الذین جاهدوا فینا، لنهدینهم سبلنا[۲] و کسانی که درباره ما بکوشند، به یقین آنان را به راه‌های خود رهنمون می‌گردیم): در روایت آمده است: الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق[۳] به شماره خلائق به سوی خدا راه وجود دارد.

بنا بر این، هر کس طریقی خاص به خدای متعال دارد.

---

۱. در محضر علامه طباطبایی (۷۲۷ پرسش و پاسخ)/۳۲۸.

۲. سوره عنکبوت/۶۹.

۳. تفسیر المحیط الأعظم ج۱/۵۳.

(سؤال: یعنی برای هر فردی راهی غیر از شرع وجود دارد؟ جواب:) پس شرع چیست؟! یعنی راه‌های معرفت خداوند سبحان با بیان معصوم و پیغمبر و امام علیهم‌السلام، به شماره خلائق است. یکی از این راه‌ها، معرفت نفس است که بهترین راه، و وجه موصول و اقرب طرق است، و راه‌های دیگر هم داریم.

اساسا در تقرب الی الله تعالی در شرع بیاناتی داریم، بیانات نبی اکرم و ائمه هدی علیهم‌السلام بیانات شرعی است، و طریق معرفت نفس در آیات و روایات بیان شده است؛ ولی عموم علماء عامه این را عنوان کرده‌اند که طریق معرفت نفس اقرب است، ولی در شرع بیان نشده است، و عرفا از پیش خود بدان عمل کرده‌اند، و مرضیّ خدا قرار گرفته است، و از این راه، مشایخ، هر کدام راهی را که نزدیک‌تر تشخیص داده‌اند به مریدانشان القاء کرده و دستور داده‌اند و این، طریقت نامیده شده است.

و کار به جایی رسیده که شریعت در یک طرف، و طریقت در طرف مقابل قرار گرفته است، و علت این امر را همان عدم بیان شرع دانسته‌اند، لیکن صحیح این است که آیات کریمه و روایات، این راه را بیان کرده‌اند.[١]

٢ـ آیة الله محمدتقی بهجت: انسان در اثر متابعت از انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام، سلمان یا لقمان علیهما‌السلام می‌شود، که نبی یا وصی نبودند، ولی آثار و خواص انبیاء علیهم‌السلام را داشتند.[٢]

٣ـ آیة الله محمدجواد انصاری همدانی

أ: هر چه هست در شرع مقدس است. تمام مراحل عرفان و سیر و سلوک تا مرحله نهایی که فناء فی الله است به زبان ائمه معصومین علیهم‌السلام در اخبار و احادیث آمده و در کلام الله هست.[٣]

ب: دراویش با ریاضت، خود را قوی می‌کنند و این غلط است بلکه باید نفس را تزکیه کرد. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها.[٤،٥]

ج: بدون عمل به احکام شرع، سالک راه به جایی نمی‌برد. تبعیت کامل از علماء شریعت، اولین قدم سالک است و خطر مهمی که سالک در این مسیر دارد، بدبینی به علماء شریعت است.[٦]

---

١. در محضر علامه طباطبایی (٧٢٧ پرسش و پاسخ)/٣٢٨.

٢. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب سوم (٥٠٠ نکته)/١٥٧.

٣. سوخته/٧٨.

٤. سوره شمس/٩.

٥. در کوی بی‌نشان‌ها/٦٢.

٦. در کوی بی‌نشان‌ها/٦٣.

فصل دوم

انواع سیر و سلوک

سالکان و طی کنندگان طریق الی الله به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند:

۱ـ مجذوبان سالک.

۲ـ سالکان مجذوب.

مجذوبان سالک آنانی هستند که با عنایت‌های غیبی و خاصه خداوند متعال، جان و نفْسشان پاک و مطهر گشته و دلباخته خدایشان شده‌اند، برخلاف سالکان مجذوب که بدون این عنایت غیبی و ویژه می‌بایست راه پرمشقت پاکسازی و تزکیه نفس را با مرارت‌ها و سختی‌ها طی نموده تا خود را به مقام قرب الهی برسانند.

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله سید رضا بهاء الدّینی: بعضی از عرفا مقامات سیر و سلوک بین خلق تا خالق را ۷۰، و بعضی ۱۰۰، و بعضی ۱۰۰۰، و بیشتر و کم‌تر گفته‌اند. این (مراتب و طول زمان سیر و سلوک) به مراتب استعداد افراد است که بعضی در مرتبه عالی هستند و بعضی از سالکان در مراحل پایین‌تر. بعضی در همان ابتدای امر چنان جذابیت و محبت خدایی آنان را فرا می‌گیرد که مجذوب حق می‌شوند و بدون تحمل مشقت، انوار الهی در قلب و دل آن‌ها پدیدار گشته و آثار خدایی را در عالم کون (هستی) مشاهده می‌نمایند که این قسم از مردان الهی کم‌اند. ما را از سنین ۱۶، ۱۷ سالگی مشغول به خود نمودند که غیر او را نبینیم و جز راه و طریق او را نخواهیم و بسیاری از سالکان سلوک الی الله این‌چنین نیستند بلکه چشم و گوش آنان را پرده تاریک طبیعت پوشانده و برای برطرف کردن آن پوشش و حجاب باید زحمت بکشند و مشقتِ بار گران ریاضت در عبادت را تحمل کنند تا بعد از زحمات زیاد و پرده دری‌ها و حجاب براندازی‌ها به مقام شامخ مشاهده برسند و مجذوب حق گردند.[۱]

---

۱. سیری در آفاق/۱۷۰.

۲ـ آیة الله محمدتقی بهجت: اصل مطالب، مادیات و معنویات، برای نیکوکار و فاجر، سفره‌اش پهن است، ولی هدایت به مقصد اعلی برای عدهِ خاصی فراهم است.[۱]

۱. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۲۲۴.

فصل سوم

اختلاف رتبه‌های سالکان الی الله

بر اساس میزان لطف و عنایت خداوند به سالکان و به مقدار کوشش و تلاش آن‌ها، مراتب و درجات کمالات آنان با یک‌دیگر متفاوت است. بعضی از آن‌ها درکلاس عالیِ سیر و سلوکند مثل سلمان، بعضی دیگر قدری پایین‌تر مثل أبو ذر و بعضی دیگر قدری پایین‌تر و این روند همین‌طور ادامه دارد تا یک سلسله مراتب را تشکیل دهد.

تذکر: درست است که در روایات به ما فرموده‌اند: در امور دنیوی به زیردستان خویش و در امور معنوی به بالاتر از خود نگاه کنید تا انگیزه شما برای خودسازی و بندگی خداوند بیشتر شود، اما به این نکته نیز باید دقت داشت که نباید با نگاه به دیگران از خویش مأیوس گشته و با خود بیندیشیم که فلان و فلان شخص در چه مقام معنوی بالائی هستند و من این پائین، پس معلوم می‌شود به درد این راه نمی‌خورم و بهتر است همه چیز را بالکل رها نمایم.

سؤال: آیا اگر کسی به اندازه وسعش تلاش کند، اما در ظاهر به جاهای بالائی نرسد، ممکن است در نزد خداوند مقامش مثل کسانی باشد که به جاهائی رسیده‌اند؟

جواب: بله.

شاهد

آیة الله محمدتقی بهجت از قول یکی از علماء به نام شمس شاکس قفقازی: زمانی که برای تعلیم علوم دینیه وارد حوزه نجف شدم، به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام توسّل کردم که به مقام اجتهاد برسم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در خواب دیدم که فرمودند: اجتهاد مثل روزیّ است، قسمت هر کسی نیست، قسمت شما هم نشده است.

پیش خود گفتم: خواب که حجّیت ندارد، لذا فردا همان توسّلی را که داشتم ادامه می‌دهم.

فردا شب هم حضرت را در خواب دیدم که فرمودند: مگر به تو نگفتم که: اجتهاد روزیّ است، هر روزیّ‌ای قسمت هر کسی نیست.

باز هم گفتم: خواب که حجّت نیست، لذا باز هم توسّلم را ادامه دادم. شب سوم باز امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در خواب دیدم. حضرت فرمودند: مگر نگفتم: اجتهاد روزیّ است و قسمت شما نشده و روزیّ تو نیست. برای چه این اجتهاد را می‌خواهی؟

گفتم: برای اینکه به مقامات عالیه‌ای که از اجتهاد به دست می‌آید، برسم.

حضرت فرمود: تا آن‌جا که می‌توانی درسی را که خواندی و یاد گرفتی تا به همان‌جا را تعلیم دیگران بکن، به آن مقام می‌رسی.

من هم تا رسائل و کفایة، خواندم. دیدم نمی‌توانم بیشتر از آن را استفاده کنم، لذا به تدریس آن چیزی که خوانده بودم، مشغول شدم.[1]

---

۱. فیضی از ورای سکوت/ مقام اجتهاد روزی است.

فصل چهارم

مانع اصلی سیر و سلوک

گناه باعث عذاب و گرفتاری انسان در همه عوالم، چه دنیا و چه برزخ و چه قیامت می‌گردد.

چیزی مثل گناه و معصیت، مانع سلوک و حرکت انسان در طریق الی الله نبوده و او را مقام از قرب خداوند، محروم نمی‌سازد، لذا حتی الامکان باید از این عامل خطرناک و بازدارنده، پرهیز نمود.

شاهد

جناب ملا محمد رضا: زمانی در محضر مرحوم ملا هادی سبزواری حاضر بودم. جناب ملا محمد فرزند بزرگوارش وارد شد و در خدمت والد ماجدش حال خویش را شرح داد و با هزاران نیاز، شروع به زاری نمود و از تأخیر وصول خود به مقامات قرب و مراتب شهود، بسیار اظهار ناراحتی و شکایت نمود.

کای آفتاب خوبان مسوزان اندرونم یک ساعتم بگنجان در سایه عنایت

هر چه اصرار و مبالغه کرد، حکیم سبزواری جوابی نداد.

ملا محمد افسرده خاطر بیرون رفت و پس از ساعتی مراجعت کرد.

وقتی‌که چشم فیلسوف صافی نهاد، این دفعه به او افتاد، گفت: ای فرزند! چگونه با این حالات می‌خواهی آن مراتب و مقامات را درک کنی؟! با هیزم کش بی‌چاره چرا چنین کردی؟ چرا دشنامش دادی؟

اثر دگرگونی و تغییر حال از پیشانی ملا محمد آشکار شد. من گمان کردم آن حکایت قبلا رخ داده و جناب سبزواری درباره آن دارد صحبت می‌نماید.

پس از اتمام جلسه وقتی که ماجرا را سؤال کردم، معلوم شد سابقا چنین اتفاقی نیفتاده بلکه همان وقتی که ملا محمد رفت و برگشت، در کوچه الاغ هیزم‌کِش او را به دیوار فشار داده و او بی‌اختیار به هیزم‌کِش ناسزا گفته است و حکیم سبزواری با صفای باطنش آن را دریافته است.[۱]

سؤال: چرا خداوند در رابطه با برخی از بندگانش سخت‌گیری می‌نماید و با وجود اعمال خیر فراوان، آن‌ها را از عذاب نجات نمی‌دهد و در مقابل برخی را با کم‌ترین عمل، مورد لطفش قرار داده و از عذاب‌ها می‌رهاند؟!! آیا این با عدالت او سازگار است؟!!

---

۱. مردان علم در میدان عمل ج۸/ بخش ششم، کراماتی از مرحوم حکیم سبزواری.

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام: بی‌هیچ تردیدی در قیامت گروه‌هایی می‌آیند که اعمال حسنه و خوبی‌هایشان همانند کوه‌هاست (آن‌هم) کوه تهامه (یکی از نام‌های مکه)، پس به آنان امر می‌شود که به سوی جهنم بروند.

گفته شد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! آیا آنان نمازخوانند؟

فرمود: آری! نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و قسمتی از شب را به شب زنده‌داری می‌گذراندند، اما وقتی که چیزی از دنیا برایشان ظاهر می‌شد (و به آن‌ها رو می‌آورد)، به سمت آن می‌شتافتند (عاشق دنیا بودند و باکی نداشتند که حلال است یا حرام).[۱]

شاهد

۱ـ شیخ عبد الحسین تهرانی: وقتی میرزا نبی خان که (در زمان حیاتش به فسق و فجور علنی معروف بوده و) یکی از نزدیکان محمّد شاه قاجار محسوب می‌گشت، وفات کرد، شبی در خواب دیدم که گویا در باغ‌ها و عمارت‌های بهشتی گردش می‌کند و کسی نیز همراه من است که منازل و قصرها را می‌شناسد.

پس به جائی رسیدیم. آن شخص گفت: این‌جا منزل (نبی خان) است و اگر می‌خواهی خودش را ببینی آن‌جا نشسته و سپس به جائی اشاره کرد.

من متوجه آن‌جا شده دیدم که او در تالاری نشسته است. وقتی مرا دید به من اشاره کرد که بیا بالا.

من نزد او رفتم. از جا برخاست و سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشاند و خودش به همان عادتی که در دنیا داشت نشست و من در حال او متفکر بودم.

او به من نگاه کرد و گفت: ای شیخ! گویا از مقام من تعجب می‌کنی، زیرا اعمال من در دنیا خوب نبود و نتیجه‌ای جز عذاب دردناک نداشتم البته این‌طور هم بود، اما من در طالقان معدن نمکی داشتم و هر سال درآمد آن را به نجف اشرف می‌فرستادم تا صرف برگزاری مراسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام شود.

خداوند، این مکان و باغ را در عوض آن به من عطا کرد.

من در حالی که متعجب بودم، از خواب بیدار شدم.

فردای آن روز، این رؤیا را در مجلسی بازگو نمودم. یکی از فرزندان ملا مطیع طالقانی گفت: این خواب صادقانه است او در طالقان، معدن نمکی داشت و درآمد آن را که نزدیک ۱۰۰ تومان بود، هر ساله به نجف می‌فرستاد و پدر من مسؤول خرج کردن آن در راه عزاداری امام حسین علیه السلام بود.

---

۱. مجموعه ورام ج۲/۲۱۷.

تا آن وقت من نمی‌دانستم که او در طالقان ملک دارد و هر سال در نجف مراسم عزاداری بر پا می‌کند.[۱]

۲ـ مرحوم احمد بن محمّد (مقدس اردبیلی): عمرو بن لیث امر نمود که لشکرهایش از جلوی او به صف رژه روند و مقرر نموده بود که هر سرداری با خود ۱۰۰۰ نفر مجهز نماید و در دست هر سردار لشکر یک پرچم به عنوان علامت باشد (که این لشکر ۱۰۰۰ نفر است) تا بر او عرضه نماید و یک گرز طلا جایزه بگیرد... .

در این هنگام ۱۲۰ پرچم بر پا شد که هر عَلَمی علامت ۱۰۰۰ نفر بود. وقتی عمرو لیث از مشاهده لشکر خود فارغ گردید، ۱۲۰ گرز طلا به آن‌ها داد. وقتی‌که لفظ ۱۲۰ گرز که نشانه ۱۲۰۰۰۰ مرد باشد، به او گوش‌زد شد، خود را از اسب به زمین انداخت و سر به سجده نهاد و روی خود را به خاک مالید و زار زار می‌گریست و زمانی طولانی آن گریه و زاری طول کشید تا بی‌هوش گردید.

بعد از آنکه به هوش آمد، هیچ کس جرأت نداشت که دلیل گریه و زاری را از او بپرسد، ولی یک ندیمی داشت که از او پروائی نداشت.

ندیم پیش عمرو آمد و گفت: ای پادشاه! کسی که این‌طور لشکری دارد باید خوشحال و خندان باشد و حالا که وقت گریه نبود چرا این کارها را نمودی؟

عمرو بن لیث گفت: شنیدم که عدد لشکریان من ۱۲۰۰۰۰ نفر است، ناگهان واقعه کربلا به خاطرم افتاد، حسرت بردم و آرزو کردم که کاش! آن روز در آن صحرا می‌بودم تا یا دمار از کفار برمی‌آوردم و یا من نیز جان را فدا می‌کردم .

وقتی عمرو لیث وفات نمود، او را در خواب دیدند که بر سر تاجی دارد و در جای بسیار رفیعی است و حوریان در خدمت او می‌باشند.

به او گفتند: از کجا به این مقام رسیدی؟

گفت: وقتی که مرا در قبر گذاردند و ملائکه برای سؤال آمدند، از عهده جواب برنیامدم. آنان در صدد عذاب من برآمدند که ناگاه سمت راست قبرم شکافته شد و جوانی خوش‌رو وارد قبرم گردید و فرمود: او را رها کنید، زیرا خداوند، او را به من بخشیده است.

گفتند: سمعا و طاعةً یا سیدنا و مولانا! و رفتند.

---

۱. کرامات الحسینیه علیه‌السلام ج۱/۱۶۹.

من دست بر دامنش انداختم و گفتم: تو کیستی که در این وقت به فریادم رسیدی؟

فرمود: من حسین بن علی علیهما السلام هستم که آمدم به خاطر آن قطره اشکی که برای من ریختی و آرزوی کمک مرا نمودی، تلافی نمایم. اینک به فریاد تو رسیدم.[1]

۳ـ فضیل بن عیاض یکی از رجال طریقت است. او شاگردی داشت که از همه شاگردان دیگرش داناتر و بزرگوارتر و اعلم‌تر بود.

این شاگرد به مرضی دچار گردید و ناخوش شد، تا اینکه مرگش فرا رسید.

در حال احتضار بود که فُضیل بر بالینش آمد و کنار سرش نشست و شروع به قرآن خواندن کرد. او مشغول خواندن سوره یس بود که ناگهان شاگرد محتضرش گفت: ای استاد! این سوره را مخوان.

پس فُضیل ساکت شد و به او گفت: بگو: لا اله الا اللّه.

گفت: نمی‌گویم، زیرا ـ العیاذ باللّه ـ من از آن بیزارم و در همان حال از دنیا رفت. یعنی در حال کفر مرد.

فضیل از مشاهده این حال خیلی غمگین و ناراحت شد و از منزل او خارج گردید و به منزل خود رفت و از منزلش بیرون نیامد و هم‌چنان در فکر او بود تا او را در خواب دید که او را به سوی جهنم می‌کشند.

فُضیل از او پرسید: این چه حالتی بود که از تو سر زد؟! تو اعلم شاگردان من بودی. چه شد که خداوند، معرفت را از تو گرفت و بد عاقبت مُردی؟!

گفت: خداوند برای سه چیز که در من بود، مرا این‌طور بدبخت و بی‌چاره نمود.

اول: نمّامی و سخن چینی پشت سر برادران مؤمنم.

دوم: حسد می‌بردم. نمی‌توانستم ببینم کسی از من بالاتر است.

سوم: مرضی در من بود که به طبیبی رُجوع نمودم و او به من گفته بود که: هر سال یک ظرف بزرگ‌تر از کاسه، شراب بخور و اگر نخوری این بیماری در تو باقی خواهد ماند، پس بر حَسب امر آن طبیب، شراب خوردم و با این سه چیز که در من بود، بد عاقبت شدم و به آن حال مُردم.[2]

---

۱. حدیقة الشیعة ج۲/۶۷۳.

۲. منازل الآخرة/۱۹.

جواب: اولا: ما انسان‌ها با انجام معاصی، خود را لایق عذاب‌های خداوند می‌نمائیم و لذا اگر خداوند به خاطر حتی یک گناه، ما را در جهنم جای داده و بد عاقبت نماید، هیچ گونه ظلمی به ما ننموده است و از طرف دیگر چون صاحب فضل و کرم است، گناهان فراوان بعضی را به خاطر بعضی چیزها که ما آن‌ها را نمی‌دانیم، می‌بخشد، بنا بر این اگر عذاب می‌کند، ما سزاوار عذابیم و اگر تفضل می‌فرماید، دلیلش فضل و کرم اوست.

سخن حجج الله

۱ـ علی بن الحسین السجاد: بار إلها! ... اگر مرا عذاب نمائی، پس به واسطه گناهان من است (و) به من ظلم نمی‌کنی، و اگر مرا ببخشائی، پس، از فضل و رحمت تو است ای أرحم الراحمین![1]

۲ـ علی بن الحسین السجاد: بار إلها! اگر عفو بفرمائی، پس چه کسی اولی‌تر از توست؟ و اگر عذاب نمائی، پس چه کسی در حکم کردن از تو عادل‌تر است؟[2]

ثانیا: درست است که بسیاری از اعمال، ظاهری زیبا و خداپسندانه دارند، اما چه بسا آغشته به عُجب و ریا و سائر عواملی که سبب نابودی عمل می‌گردد، باشند، در حالی که اندک عمل خیر یک شخص گنه‌کار که از روی دلْشکستگی و اخلاص کامل و به دور از هر نوع عُجب و ریا و خدعه و... می‌باشد، سبب نجات و عاقبت به خیری او گردد، پس هرگز نباید کثرت عمل را ملاک و میزان خوبی یا بدی افراد قرار داد.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: خداوند عزّ و جلّ به (حضرت) داود علیه السلام وحی فرمود: ای داود! گنه‌کاران را بشارت ده و صدّیقین را بترسان.

عرض کرد: چگونه گنه‌کاران را بشارت دهم و صدّیقین را بترسانم؟!!

فرمود: ای داود! معصیت‌کاران را بشارت ده به اینکه من توبه را قبول می‌نمایم و از گناه درمی‌گذرم، و صدّیقین را بترسان که نسبت به اعمالشان دچار عُجب نشوند، زیرا هیچ بنده‌ای نسبت به نیکی‌هایش دچار عُجب نمی‌گردد مگر اینکه هلاک می‌شود.[3]

۲ـ امیرالمؤمنین علی: همه اعمال نابود است مگر عمل خالص.[1]

---

۱. امالی طوسی/۴۱۵.

۲. مصباح المتهجد/۵۹۳.

۳. عدة الداعی/۲۳۶.

۳ـ امیرالمؤمنین علی: آفت عمل، بی‌اخلاصی است.[۲]
۴ـ امیرالمؤمنین علی: ملاک (قبولی) عمل، اخلاص در آن عمل است.[۳]

ثالثا: بعضی از اعمال، در درگاه خداوند از ارزش و جای‌گاه ویژه و مخصوصی برخوردارند که باعث محبوب شدن صاحب آن عمل در نزد پروردگار و در نتیجه غفران و رحمتش می‌گردد.

یکی از این اعمال ویژه، خدمت به اهل‌بیت علیهم‌السلام و گریه بر مصائب آنان است که به گوشه‌هائی از آن اشاره می‌نمائم:

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر مصیبت حسین علیه‌السلام گریه کرده باشد، که چنین چشمی شاد (و) به نعمت بهشت، بشارت داده شده است.[٤]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: و هر کس درباره حسین علیه‌السلام شعری بخواند و گریه نماید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای هر دوی آن‌ها نوشته می‌شود. و کسی که حسین علیه‌السلام نزد او یاد شود و از چشمش به مقدار بال مگسی اشک بریزد، اجر او بر خداوند است و خداوند جز به بهشت برای او راضی نمی‌شود.[٥]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق: و هیچ کس از روی رحمت (و دلْسوزی) بر ما اهل‌بیت علیهم‌السلام و به خاطر آن‌چه که بر ما وارد شده، نمی‌گرید مگر اینکه قبل از خارج شدن اشک از چشمش خداوند، او را مورد رحمت قرار می‌دهد، پس زمانی که اشک چشمش بر گونه‌اش جاری شود اگر قطره‌ای از آن در جهنم بریزد، (به گونه‌ای) حرارت آن را خاموش کند که دیگر حرارتی برایش باقی نماند و بلاشک کسی که قلبش برای ما دردمند است در روزی که به هنگام مرگ، ما را می‌بیند، چنان شاد و فرح‌مند می‌گردد که هم‌چنان آن شادی و فرح در قلبش می‌ماند تا (در قیامت) در (کنار) حوض (کوثر) بر ما اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد شود.[٦]

---

۱. غرر الحکم/۱۵۵.
۲. همان.
۳. همان.
٤. بحار الأنوار ج۴۴/۲۹۲.
۵. ثواب الأعمال/۸۴.
٦. کامل الزیارات/۱۰۱.

۴ـ علی بن موسی الرضا: ... اگر (به قدری) بر حسین علیه‌السلام بگریی تا اشک چشمت بر صورتت جاری شود، خداوند تمام گناهانی را که مرتکب شده‌ای، می‌آمرزد، خواه کوچک باشند یا بزرگ، کم باشند یا زیاد.[۱]

۵ـ علی بن موسی الرضا: گریه کنندگان باید گریه کنند، زیرا گریستن بر حسین علیه‌السلام، گناهان بزرگ را نابود می‌سازد.[۲]

۶ـ معصوم: و هر کس که برای ما اهل‌بیت علیهم‌السلام گریه نماید یا یک نفر را بگریاند، بهشت برای اوست و هر کس (هم که گریه‌اش نمی‌آید) خود را به شکل (شخص) گریه (کننده) درآورد، بهشت برای اوست.[۳]

شاهد

مرحوم حجة الاسلام سید محمدحسن بروجردی (فرزند مرحوم آیة الله بروجردی): مرحوم آقای تربتی (یکی از منبری‌های معروف و با اخلاص قم) را در خواب دیدم. چون می‌دانستم وفات یافته است، دستش را گرفته و از احوال پس از مرگ پرسیدم.

گفت: کارم سخت بود، اما امام حسین علیه‌السلام به دادم رسید.[٤]

رابعا: خداوند از همه بندگانش به یک اندازه توقع نداشته و با همه به یک شیوه رفتار نمی‌نماید. یقینا آنان‌که در شرائط معنوی خوب و مناسبی رشد کرده‌اند و یا جزو علماء محسوب می‌گردند و یا از عقل بیشتری برخوردار بوده‌اند با کسانی که چنین شرائطی را نداشته‌اند، مساوی و برابر نمی‌باشند و حساب و کتاب گروه اول از گروه دوم سنگین‌تر و مشکل‌تر خواهد بود، لذا بر همین اساس خداوند در همان حینی که افراد گروه اول درگیر پس دادن حساب و کتاب اعمالشان می‌باشند، بسیاری از افراد گروه دوم را می‌بخشد و مورد لطف خویش قرار می‌دهد.

سخن حجج الله

---

۱. امالی صدوق/۱۲۹.
۲. إقبال الأعمال/۵۴۴.
۳. لهوف/۱۰.
٤. مردان علم در میدان عمل ج۵/ بخش سوم، امام حسین علیه‌السلام به دادم رسید.

١ـ پیامبر مکرّم اسلام: حقیقتا که بندگان در قیامت به اندازه عقل‌هایشان مجازات می‌شوند (هر کس عقلش بیشتر، مجازاتش بیشتر، و هر کس عقلش کم‌تر، مجازاتش کم‌تر).[١]

٢ـ جعفر بن محمد الصادق: ... هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود قبل از اینکه یک گناه از عالم بخشیده گردد.[٢]

خامسا: در میان افرادی که دارای عمل خیر فراوانی هستند، ممکن است بسیاری از اعمال خیر آن‌ها به دلیل مخلوط بودن با عُجب و ریا و سُمعه[٣] و... مورد قبول حضرت حق قرار نگیرد، اما یک عمل خالص آنان‌که به دور از هر گونه آلودگی ملکوتی است، سبب نجاتشان گردد.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: خداوند عزّ و جلّ به (حضرت) داود علیه‌السلام وحی کرد: حقیقتا که بنده‌ای از بندگانم حسنه و کار نیکی را به پیش‌گاه من می‌آورد و (به واسطه آن عمل خیر) بهشتم را برایش مباح می‌نمایم.

(حضرت) داود علیه‌السلام عرض کرد: پروردگارا! و آن عمل خیر چیست؟!

فرمود: بر بنده مؤمن من و لو به دانه خرمائی (هم که) باشد، شادی و سرور وارد می‌کند.

(حضرت) داود علیه‌السلام عرض کرد: پروردگارا! حق است بر کسی که تو را شناخت، امیدش را از تو قطع نکند.[٤]

توضیح: علامه مجلسی در شرح این حدیث می‌فرماید: ممکن است ادخال سرور بر مؤمن، از باب مثال باشد و منظور هر نوع عمل مقبول باشد. (هر کس عمل مقبولی را به پیش‌گاه خداوند ببرد، اهل بهشت می‌گردد، خواه شاد کردن دل مؤمن باشد و یا هر عمل نیک دیگری) همان‌طور که در روایت آمده: هر کس که خداوند یک عملش را بپذیرد، او را عذاب نمی‌نماید.[٥]

---

١. ارشاد القلوب ج١٩٩/١.

٢. کافی ج٤٧/١.

٣. ریا یعنی نشان دادن اعمال خوب خود در برابر چشمان دیگران و سمعه یعنی رساندن اعمال و خوبی‌های خویش به گوش دیگران، و در هر دو، غرض، مطرح کردن خویش است نه خداوند.

٤. کافی ج ١٨٩/٢.

٥. مرآة العقول ج٩٢/٩.

شاهد

شهید آیة الله سید عبد الحسین دستغیب: یک نفر از اهل معرفت و بصیرت و مکاشفه بر بالین محتضری که در سکرات مرگ بود، حاضر شد.

پس بدن برزخی او را دید که از سر تا پا غرق کثافت و آلودگی است و آثار کثافت کاری و گناه کاری او آشکار است.

سخت ناراحت شد و به خود گفت: وای! اگر این بی‌چاره در این حالت بمیرد، در برزخ چه بر او خواهد گذشت.

در همان حال صدایی از غیب شنید که: این بنده نزد ما حقی دارد و در این ساعت او را یاری خواهیم کرد.

ناگاه می‌بیند چیزی مانند آب از سر تا پای او را احاطه کرد و تمام کثافت‌ها شسته شد و بدن برزخی به مانند یک قطعه بلور، صاف و پاک و درخشان گردید سپس ملک‌الموت جانش را گرفت و از دنیا رفت.

از پروردگار خود خواست به او بفهماند این میت چه حقی بر خداوندش داشت که این‌طور به فریادش رسید.

شب در عالم خواب، روح میت را می‌بیند و از او می‌پرسد.

در پاسخ می‌گوید: من در دنیا در دست‌گاه حکومتی، آبرومند و صاحب نفوذ بودم. روزی مظلومی را محکوم به اعدام کردند و من یقین به مظلومیت و بی‌گناهی او داشتم. وقتی‌که خواستند او را اعدام کنند، نگذاشتم و سپس بی‌گناهی او را ثابت نمودم تا آزادش کردند و چون این کار را تنها برای خدا انجام دادم و هیچ منظوری جز او نداشتم، خداوند هم در ساعت مرگم همان‌طور که مشاهده کردی، مرا پاک فرموده و میرانْد.[1]

سادسا: این احتمال نیز وجود دارد که آنان‌که با یک عمل، اهل نجات می‌گردند، ممکن است در برزخ راحت و آسوده باشند و در قیامت دچار گرفتاری و عذاب باشند و یا بر عکس، در برزخ گرفتار و معذّب، و در قیامت راحت و در آسایش باشند، و همین‌طور آنان‌که دارای اعمال خیر فراوان و برخوردار از تعدادی از گناهان می‌باشند که در یکی از دو عالم معذّب و گرفتار، و در دیگری آسوده و راحت باشند.

---

۱. داستان‌های شگفت/۳۱۸.

البته نباید فراموش نمود که بسیاری از مردم نیز هستند که در هر دو عالَم برزخ و قیامت گرفتار و یا در هر دو راحت و خوشند.

نکته: ظاهرا همه یا بعضی از افراد، در برزخ در مقابل اعمال خوب و بدشان مورد ثواب و عقاب قرار می‌گیرند، به طوری که برخی از اوقاتِ برزخشان به واسطه اعمال صالحه‌شان در ناز و نعمت می‌باشند و در پاره‌ای دیگر از زمان‌ها به خاطر معاصی، معذّب و گرفتارند و این روند همین‌طور ادامه پیدا می‌کند تا بدی‌هایشان به وسیله عذاب‌ها شسته و زائل گردد که در این هنگام برای همیشه از خوشی و آسایش بهره‌مند می‌گردند.

شاهد

شهید آیة الله سید عبد الحسین دستغیب: بیش از سی سال قبل روضه خوانی به نام شیخ حسن بود که چند سال آخر عمرش به شغل حرامی سرگرم بود.

پس از مردنش یکی از خوبان او را در خواب می‌بیند که برهنه است و چهره‌اش سیاه و شعله‌های آتش از دهان و زبان آویزانش بالا می‌رود. اوضاعش به طوری وحشت‌ناک بود که آن شخص فرار می‌کند.

پس از گذشتن ساعاتی و طی عوالمی باز او را می‌بیند، لکن این‌بار در فضایی فرح‌بخش و در حالی که آن شیخ دارای چهره‌ای سفید و شاد و با لباس بر روی منبر است. نزدیکش می‌رود و می‌پرسد: شما شیخ حسن هستید؟

می‌گوید: بلی!

می‌پرسد: شما همان هستید که در آن حالت عذاب و شکنجه بودید؟

می‌گوید: بلی!

آن‌گاه سبب دگرگون شدن حالش را می‌پرسد.

می‌گوید: آن حالت اولی در برابر ساعاتی است که در دنیا به کار حرام سرگرم بودم و این حالت خوب در برابر ساعاتی است که از روی اخلاص یاد حضرت سید الشهداء علیه‌السلام می‌نمودم و مردم را می‌گریاندم و تا این‌جا هستم در کمال خوشی و راحتی می‌باشم و چون آن‌جا می‌روم همان است که دیدی.

به او گفت: حال که چنین است از منبر پائین نیا و آن‌جا نرو.

گفت: نمی‌توانم، مرا می‌برند.[۱]

۱. داستان‌های شگفت/۳۲۸.

فصل پنجم

سخت بودن راه سیر و سلوک

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی: دشوارترین سیاست‌ها، تغییر دادن عادت‌هاست.[1]

۲ـ امیرالمؤمنین علی: هر کاری ممکن است مگر تغییر دادن طبایع (و عادت‌ها).[2]

۳ـ امیرالمؤمنین علی: عادت، طبیعت دوم (بشر) است.[3]

۴ـ امیرالمؤمنین علی: عادت، بر هر انسانی سلطه دارد.[4]

۵ـ امیرالمؤمنین علی: و نفست از تو همان را می‌خواهد که به آن عادت و خو کرده‌ای.[5]

۶ـ علی بن موسی الرضا: و بدانید که نفس، نسبت به آن‌چه که به او داده می‌شود، قبول کننده‌ترین و استقبال کننده‌ترین چیز است (به راحتی آن را قبول می‌نماید) و نسبت به آن‌چه که از آن باز داشته می‌شود، ممانعت کننده‌ترین چیز می‌باشد (به شدت در مقابل آن ایستادگی و مقاومت می‌نماید).[6]

شاهد

زمانی مقدسین بسیاری در نجف اشرف جمع شده بودند. روزی با یک‌دیگر صحبت نموده و گفتند: چه زمانی مردمی بهتر و نیکوتر از ما دور هم جمع شده‌اند، اگر حدیثی که می‌گوید: اگر ۳۱۳ تن از مؤمنین به هم برسند صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می‌کند، راست می‌بود، بایستی در این زمان ظهور کند، زیرا صلحای روی زمین وقتی به مقامی می‌رسند که از دنیا گذشته و دست از وطن و سرزمین مادری خود برداشته و به مجاورت سرزمین مقدس کربلا می‌آیند و خود اینان نیز وقتی که در مقام زهد و بی‌میلی به دنیا به جائی می‌رسند که حتی از آب شیرین و میوه و مانند این‌ها نیز می‌گذرند و دست از مجاورت کربلا برداشته و به نجف اشرف

---

۱. غرر الحکم/۳۲۲.

۲. همان.

۳. همان.

٤. همان.

۵. غرر الحکم/۲۳۵.

٦. أعلام الدین/۳۱۲.

می‌آیند، پس نتیجه این می‌شود که تمام صالحانی که الان در نجف اشرف هستند زبده صلحای روی زمینند و تعدادشان نیز که از ۳۱۳ تن بیشتر است، پس اگر این حدیث راست بود، صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌بایست ظهور کند.

بعد از تفکر و بحث بسیار بنای امر را بر این گذاشتند که از میان این‌همه مؤمنین، یک نفر را که از همه در نزدشان زاهدتر بوده باشد را انتخاب نموده و به بیرون نجف بفرستند.

پس همه مؤمنین را جمع نموده و دو گروه کرده و یک گروه را که دسته دیگر اعتراف به بهتر بودنشان داشتند، نگه داشتند و دسته دیگر را رها کردند و به همین منوال بهترها را انتخاب نموده و مابقی را کنار گذاشتند تا یک نفر باقی ماند که به اقرار همه، افضل از تمام آن‌ها بود.

بنا بر این او را با توکل بسیار به بیرون محوطه نجف اشرف در وادی السلام فرستادند تا راه حلی برای مشکلشان بیابد.

پس آن شخص عالم فاضل متقی بیرون رفت و بعد از مدتی به سوی رفقای خود برگشته و گفت: همین‌که اندکی از نجف اشرف بیرون رفتم سیاهی شهری به نظرم آمد. پیش رفتم تا داخل آن شهر شدم. از کسی سؤال کردم: به این شهر چه می‌گویند؟

گفت: این شهر حضرت صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

پس خانه آن حضرت را از او سؤال نمودم و با شور و شعف و شوق تمام، خود را به در خانه آن حضرت رسانده و دقّ الباب نمودم.

کسی از ملازمان حضرت بیرون آمد. گفتم: می‌خواهم خدمت آن حضرت شرف‌یاب شوم.

آن مرد رفت و برگشت و گفت: امام فرموده‌اند: دختر باکره فلان شخص که نامش فلان و رتبه‌اش بهمان است (در نام و نسب و شرف و رتبه، از همه بزرگان این شهر بالاتر است) را به عقد تو درآورده‌ام، پس امشب به خانه آن شخص برو و همان‌جا بمان و فردا پیش ما حاضر شو.

من خانه آن شخص را پیدا کرده و به منزل او رفتم و پیغام امام را به او رساندم و او قبول نموده و بنای زفاف و عروسی را گذاشتند.

وقتی شب شد، عروس را به حجله آوردند. همین‌که خواستم به او دستی برسانم ناگاه شیپور جنگ به صدا در آمد.

پرسیدم: چه خبر است؟

گفتند: حضرت صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور می‌کند.

با خود گفتم: ایشان می‌روند و من هم بعدا به دنبالشان خواهم رفت.

در همین فکر و خیال بودم که قاصد آن حضرت رسیده و گفت: بسم الله ما خروج کردیم، بیا تا به جنگ دشمنان برویم.

گفتم: عرض مرا به آن حضرت برسانید و بگوئید: ایشان تشریف ببرند من نیز از عقب ایشان خواهم آمد.

قاصد رفت و زود برگشت و گفت: حضرت می‌فرماید: فورا باید بیائی.

گفتم: اگر چه چنین فرموده، ولی من الآن نخواهم آمد.

هنگامی‌که این حرف را زدم ناگاه خود را در همان صحرای نجف اشرف دیدم که نه شبی بود و نه عروسی و نه اطاقی، پس دانستم که عالم کشف بوده است نه شهود، و فهمیدم که ما قدرت اطاعت آن حضرت را نداریم و امام خواهی ما لقلقه زبان است.[۱]

نکته: خیلی باید مراقب بود تا به نفْس، فشار زیادی وارد نگردد تا عکس العمل نشان داده و برای انسان گرفتاری درست نماید.

شاهد

مرحوم حیدر آقا تهرانی (متخلّص به معجزه از شاعران شایسته و زاهدان وارسته و صاحب دیوان ارزشمندی در مدایح و مراثی کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام، که به عنوان لمعات عشق منتشر شده است) در ایّام اقامتش در حوزه علمیّه قم به چلّه نشینی پرداخته و مراتب ترک حیوانی را سپری کرده و اوقات فراغت خود را با اذکار و اوراد رسیده از خاندان عصمت و طهارت پر می‌نمود تا اینکه شبی در حجره خود که بین مدرسه فیضیّه و دار الشّفا واقع بود، دچار تب و لرز شدیدی شده و تعادل خود را از دست داده و خود را در چند قدمی مرگ می‌بیند.

پس به حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها توسّل می‌جوید.

در عالم رؤیا جام آبی دریافت کرده و سلامتی خود را باز می‌یابد، اما هم‌چنان به اذکار و اوراد روی می‌آورد تا اینکه شبی در عالم رؤیا به محضر مقدّس حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها شرف‌یاب می‌شود.

کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام او را از ادامه دادن به اذکار و اوارد نهی کرده و می‌فرماید: اگر رضای خدا را خواستاری، فقط واجبات را رعایت کن و دیگر دست از مستحبّات بردار.

خود مرحوم معجزه در این رابطه می‌گوید: بدین لحاظ است که سال‌ها بر من می‌گذرد که از اوراد و اذکار دست برداشته و به واجبات خود ادامه می‌دهم. زنهار! زنهار! هر چه شارع مقدّس فرموده، آن را از دست

---

۱. العبقری الحسان ج۳/۲۱۶.

ندهید، زیرا این‌گونه اوراد و اذکار برای تزکیه قلب و صفای دل در راه حبّ پروردگار، تا جایی مفید است که به جسم زیانی نرسد و روح را فرسوده نسازد.[١]

١. کرامات معصومیه٣/ ک٨.

فصل ششم

چیزهایی که باعث آسانی طی طریق می‌گردد

مبارزه با نفس و امیال و خواهش‌های او که به صورت عادت درآمده کار هر کسی نیست، لذا شاید در عالَم، کاری به مشکلی تهذیب و تزکیه نفس نباشد، اما با این وجود بعضی چیزهاست که قدری از سختی این راه کاسته و مسیر سیر و سلوک را بر انسان هموارتر می‌سازد که بعضی از آن‌ها بدین قرارند:

أ) همسر صالحه‌ای که انسان را در کارهای دنیا و آخرت کمک نماید
ب) فرزندان صالح و نیک
ج) زندگی در وطن خود
د) اخلاق نیکوئی که به وسیله آن با مردم مدارا شود
ه) محبت اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام: هر کس به او پنج چیز داده شود، عذری برای ترک عمل آخرت ندارد: همسر صالحه‌ای که انسان را در کار دنیا و آخرت کمک نماید، پسران صالح و نیک، زندگی در وطن، اخلاقی که به وسیله آن با مردم مدارا شود، و محبت اهل‌بیت من علیهم‌السلام.[1]

و) صالح بودن پدر و مادر

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: حقیقتا که خداوند به واسطه صالح بودن مرد مؤمن، فرزندان و فرزندان فرزندانش را اصلاح می‌فرماید.[2]

سخن اولیاء الله

آیة الله سید رضا بهاء الدّینی

---

۱. دعوات/۴۰.

۲. تفسیر عیاشی ج۲/۳۳۷.

أ: خود انسان خود به خود، همت و لیاقت ندارد. همت عالی از بیوت صالح پیدا می‌شود. هر بیتی که در آن عبادت خدا شده باشد، آن خانواده‌ای که بنده حق باشد، اولادشان همت عالی و لیاقت کامل پیدا می‌کنند. خداوند کسانی را که از بیوت صالح هستند به دعا در حق آباء و اجدادشان موفق کند که آن‌ها خیلی در وضع این انسان موثر بوده‌اند. این انسان یک همت و لیاقتی نصیبش شده است. فرزندان در آن خانه‌ای که در آن پدر و مادر اهل تهجد بوده‌اند، اهل نماز بوده‌اند و اهل محرمات نبوده‌اند، تقربشان به خدا به مراتب نزدیک‌تر است. کسانی که از بیوت صالح هستند، باید این نعمت را شکر کنند که این به سعادت آن‌ها خیلی کمک کرده است.[۱]

ب: جزء دیگر انسان، خصوصیات توارثی است که از پدران و مادران به انسان می‌رسد «و من انفسهم»[۲] خصوصیات نژادی‌ای که در سعادت و شقاوت و خوبی و بدی افراد تاثیر دارد.[۳]

ج: ربوبیت حق و تربیت روحانی بشر به دو مرحله قبل از ولادت و بعد از ولادت تقسیم می‌شود. ربوبیت الهی و تربیت روحانی بشر، قبل از ولادت، روحانیتی است که بر اساس تربیت الهی، به حسب اصلاب و ارحام، نصیب بشر می‌شود. چنان‌که این تربیت برای انبیاء و ائمه علیهم‌السلام در اصلاب شامخه و ارحام مطهره وجود داشته است. در این تربیت روحانی، انسان بیش از یک حرکت تبعی، حرکت دیگری ندارد. این حرکت به تبع پدران و مادران و اجداد انسان است، لکن انسان در همین حرکت تبعی[٤] از آثار تکامل و هدایت ایمان، بهره می‌برد. و این سهمی است که نصیب طبقه‌ای که به حسب اصلاب و ارحام، تربیتشان حفظ شده است، می‌شود و این خود، قدم بزرگی به طرف تکامل است. یعنی اگر تا زمان ولادت، زمینه‌های تربیتی در پدران و اجداد فراهم باشد، گر چه حرکت انسان در آن زمان تبعی است، ولی در روحانیت بعد از ولادت بسیار موثر است و در مقابل این‌ها کسانی هستند که زمینه‌های تربیتی آن‌ها قبل از ولادت تضمین نشده باشد.[٥]

د: (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: اگر مادر به پیامبر نسبت داشته باشد، در فرزند به چه اندازه مؤثر است؟) مادر ما حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها از تمام جهات فوق العادگی داشت و از این جهت که روی فرزندان اثر بسیاری گذارده، و فرزندان او نیز نسبت به موالید خود، نقش بسزایی دارند.[٦]

---

۱. سیری در آفاق/۳۱.

۲. سوره یس/۳۶.

۳. همان.

٤. حرکتی که به پیروی و تبعیت از چیز دیگر است.

٥. همان.

٦. سیری در آفاق/۳۳.

شاهد

یکی از موهبت‌های الهی که نصیب آیة الله مرعشی نجفی شد، این بود که مادر وی هیچ‌گاه بدون وضو به وی شیر نداد و پس از دوران شیرخوارگی مواظبت کرد که لقمه‌ای غذای حرام و حتّی مشتبه به او ندهند و غالباً از غذای غیر حیوانی او را تغذیه نمود.

دوران کودکی سپری شد و دوره نوجوانی ایشان فرا رسید و این نوجوان در محیطی سرشار از علم و عمل صالح و در میان خانواده‌ای که نمونه اعلای اخلاق فاضله بودند، پرورش یافت.[١]

ز) امدادهای غیبی در قالب توفیق

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: ایمان مؤمن کامل نمی‌شود مگر اینکه در او ۱۰۳ خصلت باشد: ... و از توفیق خداوند برخوردار است.[٢]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام: از خداوند هدایت بخواهید، و علاوه بر هدایت، هدایت راه بخواهید، و از او استقامت بطلبید، و علاوه بر استقامت، استقامت (در) عمل بطلبید.[٣]

۳ـ امیرالمؤمنین علی: توفیق، عنایت خدای رحمان است.[٤]

۴ـ امیرالمؤمنین علی: توفیق، رحمت (خداوند) است.[٥]

۵ـ امیرالمؤمنین علی: توفیق از جذبات پروردگار است.[٦]

۶ـ امیرالمؤمنین علی: هیچ کوششی بدون توفیق، مفید نیست.[٧]

۷ـ محمد بن علی الباقر علیه‌السلام (در پاسخ سؤال از معنای لا حول و لا قوة الا بالله): معنایش این است که هیچ حرکتی برای روی گرداندن از معصیت خدا نداریم مگر به کمک خداوند، و هیچ قدرتی بر اطاعت خداوند نداریم مگر با توفیق خدای عزّ و جلّ.[٨]

---

١. کرامات مرعشیه/۱۵.

٢. التمحیص/۷۴.

٣. جعفریات/۲۲۲.

٤. غرر الحکم/۲۰۳.

٥. غرر الحکم/۲۰۳.

٦. غرر الحکم/۲۰۳.

٧. همان.

٨. معانی الأخبار/۲۲.

۸ـ جعفر بن محمد الصادق: هیچ راهی برای کسب رضایت و رحمت خداوند، جز به وسیله فضل و کرمش نیست، و هیچ وسیله‌ای به سوی طاعتش جز به توفیق دادن او نیست.[۱]

۹ـ جعفر بن محمد الصادق: مؤمن از هیچ خصلت (خوبی) بی‌نیاز نبوده و به سه خصلت نیاز (بیشتری) دارد: توفیق از جانب خدای عزّ و جلّ، واعظ و نصیحت کننده‌ای از درون خودش، و قبول حرف فرد خیرخواه.[۲]

۱۰ـ علی بن موسی الرضا علیه السلام (در جواب سؤال مردی که پرسید: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا من نسبت به تکلیفم مستطیع نیستم؟): استطاعت برای تو چه معنایی دارد؟

(گفت: قدرت بر انجام عمل.

فرمود:) اگر کمک و یاری نصیبت شود، قدرت نصیبت شده است.

(مرد گفت: کمک و یاری چیست؟

فرمود:) توفیق.

(مرد گفت: حال چرا توفیق، نصیب (انسان) شده است؟

فرمود:) اگر توفیق داشته باشی می‌توانی اعمال را انجام دهی و چه بسا کافری که از تو قوی‌تر است، اما چون از توفیق بی‌بهره مانده، نمی‌تواند اهل عمل باشد. بگو ببینم: چه کسی به تو قدرت داده است؟

(مرد گفت: خدای تبارک و تعالی.

حضرت فرمود:) پس آیا می‌توانی با آن قدرت، بدون کمک و یاری خداوند تبارک و تعالی ضرر را از خودت دفع، و منفعتی را برای خود جلب کنی؟

(مرد گفت: نه!

فرمود:) پس چرا چیزی که توانایی انجامش را نداری، به خودت نسبت می‌دهی (و می‌گویی: من فلان کار را انجام دادم؟) چرا از سخن عبد صالح، غافلی (که فرمود:) «و توفیق من فقط از جانب خداوند است».[۳،۴]

تذکر: البته این را نیز نباید فراموش نمود که این دسته روایات نمی‌خواهد بگوید: اعمال انسان به تلاش انسان بستگی ندارد و انسان باید دست روی دست‌گذاشته تا توفیقی از جانب خداوند نصیبش شده تا به انجام

---

۱. مصباح الشریعة/۹۶.

۲. محاسن ج۲/۶۰۴.

۳. فقه الرضا علیه السلام/۳۵۱.

٤. سوره هود/۸۸.

عملی موفق گردد خیر! بلکه پر واضح است که توفیق به عنوان لطف خداوند، و عمل انسان به عنوان بخشی دیگر از کار، در کنار یک‌دیگر باعث به ثمر رسیدن چیزی می‌شوند.

سخن حجج الله

علی بن موسی الرضا: هفت چیز، بدون هفت چیز، مسخره است: ... و کسی که از خداوند توفیق بخواهد، اما (برای هدفش) تلاش ننماید، خودش را مسخره نموده است.[۱]

ح) امدادهای غیبی در قالب آسان نمودن خودسازی

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام: ای معاذ! اما بی‌تردید انجام این‌گونه امور (ترک غیبت، ترک ریا، ترک بدخویی و...) برای هر کس که خداوند بر او آسان کند، راحت و آسان است.[۲]

سخن اولیاء الله

آیة الله سید رضا بهاء الدّینی: حرکت ما به کمک خدای تعالی بود. خودمان مرد میدان نیستیم.[۳]

ط) امدادهای غیبی در قالب ایجاد عشق و علاقه به خودسازی

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: ای خدای من!... و مرا بر فرمانبری‌ات مشتاق گردان و از طغیان و گناهانت باز دار.[٤]

ی) امدادهای غیبی در قالب ایجاد عشق و محبت به خداوند و حضرات معصومین علیهم‌السلام

سخن اولیاء الله

۱ـ جعفر آقا مجتهدی: به برکت محبت این ذوات مقدس (ائمه اطهار علیهم‌السلام) راه چندین ساله را می‌توان در فاصله زمانی کوتاهی طی کرد و حجاب‌ها را از میان برداشت.[۵]

۲ـ آیة الله محمدجواد انصاری همدانی: این عشق است که راه را هموار می‌کند.[۱]

---

۱. کنز الفوائد ج۱/۳۳۰.

۲. فلاح السائل/۱۲۴.

۳. سیری در آفاق/۱۰۴.

٤. بلد الأمین/۱۰۶.

۵. در محضر لاهوتیان ج۱/۴۳.

ک) امدادهای غیبی در قالب نشان دادن چیزهایی که موجب تقویت ایمان می‌شود

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: حقیقتا خداوند بسا برای بعضی مؤمنین نشانه‌ای، آشکار و ظاهر می‌کند تا باعث ازدیاد بصیرتش (نسبت به خداوند) گردد.[۲]

شاهد

حجة الاسلام پیرعباس مسجد سلیمانی: برادر من در مسجد سلیمان دوستی دارد که کاراته باز است. دوست برادرم مقید به نماز نبود. من و برادرم او را نصیحت می‌کردیم که به نماز اهمیت بدهد و همیشه نماز بخواند.

او گاهی می‌خواند و گاهی هم مسامحه می‌کرد.

برادرم اخیرا اظهار کرد که: به تازگی دیدم مقید به نماز شده است. از او پرسیدم: دوست عزیز! چه شد که مقید به نماز شدی؟

گفت: ما در خانه خروسی داریم، شبی در عالم خواب دیدم خروس با من صحبت می‌کند و می‌گوید: من چقدر تو را برای نماز صدا بزنم، از بس که تو را صدا زدم، کور شدم.

از خواب بیدار شدم، به سراغ خروس رفتم، دیدم از دو چشم کور شده است و همین سبب شد تا به نماز اهمیت بدهم.[۳]

ل) توکل بر خداوند

هرگاه که انسان حقیقتا و با تمام وجود، امور خود را به خداوند سپرده و بر او توکل و تکیه نماید و دیگر خود را عاجز از انجام کارها بیند این چنین حالتی لطف خداوند را شامل حال انسان نموده و دیگر طی این طریق، سختی سابق را نخواهد داشت.

سخن حجج الله

---

۱. سوخته/۱۳۳.

۲. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام/۴۲۴.

۳. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱٤۹.

۱ـ امیرالمؤمنین علی: هر که بر خدا توکل نماید، سختی‌ها برای او راحت و ساده شده، و اسباب (انجام شدن‌کارها) برایش آسان گشته، و در وسعت و بزرگواری جای می‌گیرد.[۱]

۲ـ امیرالمؤمنین علی: و هر کس بر خداوند، توکل نماید، خداوند کارهایش را کفایت می‌کند (کارهایش را درست و اصلاح می‌فرماید).[۲]

۳ـ محمد بن علی الجواد: و کسی که به سراغ غیر خدا برود (و به جای خداوند به او دل خوش کند)، خداوند او را به همان وامی‌گذارد.[۳]

---

۱. غرر الحکم/۱۹۷.

۲. کشف الغمة ج۲/۳۴۶.

۳. کشف الغمة ج۲/۳۶۸.

فصل هفتم

آنان‌که غصه در راه ماندن را خورده و تلاش می‌کنند با آنان که این‌چنین نیستند، برابر نمی‌باشند

هر چه انسان بیشتر زحمت بکشد بهره‌مندتر و رستگارتر، و هر چه خود را به غفلت و بی‌خبری بزند بی‌بهره‌تر و گمراه‌تر بوده و در فردای قیامت فریاد واحسرتایش بیشتر بلند است.

سخن الله

۱ـ مؤمنانی که بدون بیماری و ناراحتی، جهاد نمی‌کنند با مؤمنینی که با مال و جانشان در راه خدا جهاد می‌نمایند، یک‌سان نیستند. خداوند آنان را که با مال و جانشان مجاهده می‌کنند بر کسانی که ترک جهاد کرده‌اند، در مقام، برتری داده است.[۱]

۲ـ آیا آنان‌که اهل عمل و تلاشند با آن‌ها که این‌گونه نیستند، برابرند؟[۲]

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله محمدجواد انصاری همدانی خطاب به یکی از ارادتمندانش (که تصورش این بود که اگر آقای انصاری اراده کنند، او می‌تواند مراحل سیر و سلوک را یکی پس از دیگری به راحتی طی کند): من کاره‌ای نیستم. به قدری که خودت برای خودت زحمت بکشی، می‌رسی.[۳]

۲ـ مرحوم بهاری همدانی: ... در هر مرتبه که هستی، آن نیم رمقی که داری و آن‌قدری را که به سهولت می‌توانی انجام دهی، اگر در آن کوتاهی نکردی و آن را به جا آوردی، خداوند به همان مقدار و بلکه بیشتر بر قدرت تو می‌افزاید، زیرا فرموده: تو یک وجب بیا، من یک ذراع، و اگر مسامحه کردی، آن مقدار قوتت هم در معرض زوال است. مثلا اگر شب را تا صبح خوابیدی و بنای بیداری داشتی و نشد، حالا که اول صبح است، تا ملتفت شدی بلند شو، بیدار بودن بین الطلوعین (یعنی بین طلوع فجر و طلوع خورشید) هم، خودش فیضی جداگانه و توفیقی از جانب حضرت اله ـ جل جلاله ـ است و... .

---

۱. سوره نساء/۹۵.

۲. سوره زمر/۹.

۳. در محضر لاهوتیان ج۲/۴۸۱.

به شیطان گوش مده که می‌گوید: حالا وقت نماز صبح زیاد است، قدری بخواب، غرض او معلوم است. و هم‌چنین اگر در مجلسی نشستی که خیلی لغو و بیهوده گفتی و دلت سیاه شد، اگر می‌توانی به طریقی نیم‌ساعت زودتر از آن مجلس بلند شوی، پس این نیم ساعت را از دست مده، بلند شو و برو و مگو: چه فایده دارد؟ من که از صبح تاکنون را به خرابی گذرانده‌ام. باز می‌توانی با این عمل جزئی، خیلی از کارها را به پیش ببری، إن شاء اللّه تعالی.[۱]

۳ـ استاد شیخ عبد القائم شوشتری: استاد من می‌فرمود: زمین خورده‌های این راه، شکست خورده‌های این راه، هزاران مرتبه بهتر از کسانی هستند که اهل سلوک نبوده‌اند.[۲]

---

۱. برنامه سلوک در نامه‌های سالکان/۱۳۵.

۲. غم عشق/۷۲.

فصل هشتم

استاد اخلاق

أ) بدون شک وجود استاد اخلاق در نحوه و سرعت پیشرفت انسان در طریق الی الله موثر است

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله محمدجواد انصاری همدانی (پس از اصرار یکی از سران دراویش برای دستور العمل خواستن): لعنت خدا بر من اگر چیزی را از خود اضافه کنم. من فقط یک جمله می‌گویم که: اگر انسان خودش را اصلاح کند و غل و غش نداشته باشد و طریقه اهل‌بیت علیهم‌السلام عصمت را بگیرد و در این راه به یکی از اولیاء خدا وصل شود، زودتر به نتیجه می‌رسد، عمده کار دست خودت می‌باشد.[۱]

۲ـ حاج سید رضا دربندی (در جواب سؤال شاگردشان مرحوم حاج قاسم فخار مبنی بر اینکه: مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد از کجا به این مراتب رسیده بود و این مرتبه‌ای که ایشان داشت چیزی نیست که انسان بتواند به خودی خود و فقط با استعداد خود بدان دست یابد؟): آقا شیخ مرتضی زاهد از شاگردی و از استفاده از مرحوم آیة الله آقا سید عبد الکریم لاهیجی به آن مرتبه رسیده بودند.[۲]

شاهد

۱ـ علامه سید محمدحسین طباطبایی: در ایام تحصیلاتم که در نجف بودم، در یکی از سال‌ها ارتباط ما در عراق با ایران بسیار با دشواری انجام می‌گرفت، که خود این موجب تنگناهای مالی و فقدان امکانات اولیه زندگی می‌گردید.

اضافه بر مشکل اقتصادی، خشونت هوا و گرمای زائد الوصف نجف در آن تابستان‌های طولانی، ما را در سختی و فشار قرار می‌داد.

یک روز که حسابی از چنین شرایط ناگوار و ناراحت کننده‌ای خسته شده بودم و ابرهای یأس و اندوه، آسمان ذهن و اندیشه‌ام را مشوش ساخته بود، به خدمت استاد حضرت آیة الله العظمی سید علی آقا قاضی رفته و قصه دل را به او گفته و زخم‌های زندگیم را برایش تشریح کردم.

---

۱. در کوی بی‌نشان‌ها/۶۷.

۲. آقا شیخ مرتضای زاهد/۲۰۶.

استاد با عنایت خاصی مرا موعظه نمود و به دلداریم پرداخت و آن چنان بیانات شگفت انگیز و مؤثر او بر صحنه دلم نقش بسته بود که تمامی آن را زدوده و آرامش خاصی را برایم به ارمغان آورد و آن‌گاه که از خدمت آن استاد معظم مراجعت می‌کردم گویی آن چنان سبکبارم که در زندگی هیچ‌گونه ملالی ندارم.[۱]

۲ـ میرزا عبد الله شالچی تبریزی (از شاگردان میرزا جواد آقا ملکی تبریزی): یک وقت بنده رفته بودم خدمت آقا (میرزا جواد آقا ملکی تبریزی). ایشان آمد روبروی من نشست به طوری که زانوهای من به زانوهای ایشان چسبید و نگاه‌های ممتدی به من کرد.

من فهمیدم مطلب چیست، من هم شروع کردم به ایشان نگاه کردن، چون بعضی از بزرگان با نگاه کردن معارفی را منتقل و القاء می‌کنند و بعد فرمودند: پا شو برو.[۲]

ب) انسان باید در ادعای نیاز به استاد، صادق باشد (واقعا اهل تلاش و کوشش باشد)

بسیاری از ما دائما از عدم دستیابی به استادْ اخلاقیْ مناسب شکایت کرده و تقصیرات و کوتاهی‌های خویش را متوجه این مساله می‌کنیم، اما حقیقت امر، چیز دیگری است. اکثر ما مدعی هستیم و الّا اگر حقیقتا اهل جدّیّت و مجاهدت در مبارزه با بی‌تقوایی و هوی و هوس بودیم خداوند فیاض مهربان از هر راهی که شده دست ما را در دست استاد می‌گذاشت.

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله محمدتقی بهجت: اگر اخلاص و جدیت باشد در و دیوار، استاد انسان می‌شوند.[۳]

۲ـ جعفر آقا مجتهدی: اگر شما در سلوک الی الله شرائط لازم را احراز کرده باشید، خودشان به سراغ شما می‌آیند و نیازی نیست که شما به دنبال اولیاء خدا بگردید.[٤]

۳ـ آیة الله محمدجواد انصاری همدانی

الف: اگر اضطرار آمد (واقعا به استاد اخلاق نیاز باشد) استاد هم به دنبالش می‌آید.[۵]

---

۱. جرعه‌های جان‌بخش/٦١.

۲. طبیب دل‌ها/۱۰۸.

۳. در محضر آیة الله العظمی بهجت، کتاب سوم (۵۰۰ نکته)/۴۷.

٤. در محضر لاهوتیان ج۲/۷۳.

۵. در کوی بی‌نشان‌ها/۵۹.

ب: (در جواب سؤال فرزندشان که از ایشان پرسیده بود: چرا به پاکستان سفر کردید؟!): عاشق سوخته دلی به نام اتمیش در آن‌جا بود و ما از جانب خدای تعالی وظیفه پیدا کردیم که به یاری ایشان بشتابیم.[۱]

ج: خداوند، بخل ندارد و اگر کسی شرائط تقوا را در خود ایجاد کند، خداوند، استاد کامل را به او می‌رساند و لو اینکه از آن طرف عالم باشد.[۲]

۵ـ ملا حسین‌قلی همدانی: ولی اگر مریض، مطیع باشد، خداوند رحیم، او را لابدّ به طبیب حاذق خواهد رساند، و اگر مطیع نباشد، حرف نزدن با او اولی و بهتر است.[۳]

---

۱. در کوی بی‌نشان‌ها/۵۷.

۲. همان.

۳. تذکرة المتقین/۱۸۸.

فصل نهم

برخی از اعمال و رفتارهای پربرکتی که سبب الطاف و عنایات خاصه معنوی الهی می‌گردد

همه اعمال صالح و همه معاصی در نزد خداوند از یک رتبه برخوردار نیستند. بعضی اعمال خیر در نزد حضرت حق محبوبیت بیشتری نسبت به بعضی دیگر دارد و برخی از معاصی و اعمال زشت نیز نسبت به برخی دیگر در نزد او مبغوض‌تر است، لذا کسانی که خواستار قرب به خداوند و دوری از رذائل و پستی‌هایند باید بر روی این دسته اعمال دقت بیشتری نموده و با انجام این گونه اعمال خوب و ترک این‌چنین معاصی‌ای به حرکت و سیر خویش به سوی مقام قرب، سرعت ببخشند.

و اما بعضی از این اعمال بدین قرارند:

أ) صبوری

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: جزع و فزع، قضاء و قدر را دفع نمی‌کند و لیکن اجر انسان را از بین می‌برد.[۱]

در این‌جا سالک الی الله لازم است که به چند امر توجه داشته باشد:

امر اول: هیچ‌گاه و تحت هیچ شرائطی از اهل‌بیت علیهم‌السلام جدا نشویم

شاید شما دیده باشید کسانی را که بعد از مدت زمانی مجاهدت با نفس و رعایت بعضی مستحبات و توسلات مجدانه و پی در پی به اهل‌بیت علیهم‌السلام، دیگر خسته شده و سر در لاک خویش فرو برده و به دنیا مشغول گشته و به قول خودشان با اهل‌بیت علیهم‌السلام قهر نموده و دیگر به آن‌ها اعتنایی نمی‌کنند و لو اینکه آن‌ها را به عنوان امام و خلیفه خداوند قبول داشته و کم و بیش به دستورات آن‌ها در زمینه بعضی واجبات مثل نماز و روزه که سایر عوام نیز آن‌ها را انجام می‌دهند، عمل نمایند.

---

۱. غرر الحکم/۲۶۲.

این افراد خسته، دیگر انگیزه‌ای در خود برای دوری از رذائل اخلاقی‌ای مثل حسد، کینه، بدخواهی دیگران، سوء ظن و... ندیده و به نحوی تقصیر این خستگی خویش را بر دوش اهل‌بیت علیهم‌السلام انداخته و می‌گویند: ما این همه مدت گریه و زاری کرده و اشک ریختیم و به اهل‌بیت علیهم‌السلام متوسل شده و از آنان خواستیم که ما عاجزان را کمک کرده و مبارزه با این گونه امور را بر ما آسان نمایند، اما آن‌ها هیچ اعتنایی به ما ننمودند. می‌گویند: ما اگر این‌قدری که به در خانه اهل‌بیت علیهم‌السلام رفته و التماس و خواهش کردیم، خیلی کم‌تر از این زمان را برای هر خواسته‌ای به درِ خانه یک یهودی و کافر رفته بودیم، تا به حال جواب گرفته و کامیاب شده بودیم.

جواب این دسته از سالکان خسته جان به طور مختصر این است که؛ باید صبور بود. امر مبارزه با نفس و پیروزی در این میدان کار آسانی نیست که بتوان آن را در مدتی کوتاه به سرانجام رساند. این مساله مثل روز برای همه ما روشن است که اهل‌بیت علیهم‌السلام مظهر اسماء جلال و جمال خداوندند و همان‌طور که خداوند در عطای لطف و کرم به بندگانش ـ در صورت جمع شدن شرائط اعطاء ـ بخیل نیست و بر اساس مصالح است که بندگانش را از عطایایش بهره‌مند می‌سازد، اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز با اذن خداوند به همین طریق، عمل می‌کنند، لذا خستگی ما دلیل موجهی برای متهم نمودن اهل‌بیت علیهم‌السلام به کوتاهی و تقصیر نمی‌گردد. انسان نباید هیچ گاه دست خویش را از دست اهل‌بیت علیهم‌السلام بیرون کشیده و به قول خودش با آن‌ها قهر نماید.

سخن حجج الله

حسن بن علی العسکری: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ... بدانید، دنیا دریای عمیقی است و خلق زیادی در آن غرق شدند و کشتی نجات این دریا آل محمد (یعنی) این علی و دو فرزندش را که می‌بینید و دیگر افاضل و بزرگان اهل من علیهم‌السلام می‌باشند، بنا بر این هر کس سوار این کشتی شود، نجات یافته و هر کس از آن کناره گیرد، غرق گشته است و آخرت نیز همین‌گونه است، بهشت و جهنمش مثل دریاست و اهل‌بیت و آل من علیهم‌السلام کشتی‌های (نجات) امت منند (که) محبین و دوستانشان را (از آتش نجات داده و) به بهشت می‌رسانند.[۱]

امر دوم: در صورت انجام معصیت، مأیوس و ناامید نگردیم

یکی از حیله‌های شیطان برای جدا کردن انسان از مسیر بندگی خداوند، وقتی است که معصیتی از انسان سر بزند. شیطان در این هنگام دست به کار شده و با وساوسش به انسان می‌گوید: تو به درد این راه نمی‌خوری. آخر دیگر چقدر گناه! لذا همان بهتر که خودت را خسته ننموده و دست از این بازی‌ها برداری. آخر تو داری خدا را مسخر می‌کنی. برای اینکه مرتکب تمسخر خداوند نشوی برو دنبال کارت و به همان نماز

---

۱. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام/ ۴۳۱.

و روزه‌ات مشغول باش. لازم نکرده که تو خودسازی کنی. خودسازی برای کسانی است که از تو بهترند. تو اگر به درد خودسازی و مبارزه با نفس می‌خوردی خدا خودش کمکت می‌کرد.

جواب این دشمن حسود این است که:

اولا: من برای مسخره کردن و لجاجت با خداوند که معصیت نمی‌کنم بلکه از سر غفلت و غلبه شهوت و هوا و هوس است که مرتکب چنین اشتباهاتی می‌گردم و توبه را خداوند برای چنین افرادی گذاشته و می‌پذیرد.

بله من اگر با التفات به اینکه خداوند، حاضر و ناظر بر اعمال و افعال من است و بدون اینکه قصد جدی بر ترک گناه داشته باشم دائما با زبان بگویم خدایا! توبه کردم، اما دوباره به گناه برگردم آن وقت است که کار من مسخره کردن خداوند است. به عبارت واضح‌تر این‌جا دو چیز است: ۱ـ قصد جدی بر ترک گناه داریم و حقیقتا توبه می‌نماییم، اما در اثر غفلت و پیروی شهوت‌ها مغلوب شده و معصیت می‌نماییم. ۲ـ اصلا قصد جدی و محکمی برای توبه و ترک معصیت نداریم و در عینی که توبه می‌نماییم، اما با اختیار خود و بدون کوچک‌ترین مقاومتی دچار گناه می‌شویم. این‌جا در بخش اول، ما خداوند را مسخره نمی‌نماییم برخلاف صورت دوم که این عمل ما با زبان بی‌زبانی می‌گوید: تو داری خداوند را مسخره می‌نمایی.

ثانیا: خود سرزدن گناه از یک زاویه به نوعی انسان را در طی سلوک الی الله یاری می‌نماید. یعنی صفات خطرناک و مهلکی همچون عجب و خودبینی در اثر صدور گناه، از انسان دور شده و انسان می‌فهمد که موجود ضعیفی بوده و باید بر خداوند قوی تکیه کرده و از اعتماد و دلخوشی بر خودش بپرهیزد و انسانی که واقعا از گناه خویش نادم و پشیمان است و از طرفی عجب و خودبینی از او دور شده، به خداوند نزدیک‌تر است تا کسی که دچار معصیت نشود، اما برای خود مقام و جایگاهی قائل باشد.

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی: گناهی که تو را ناراحت کند در نزد خداوند از کار خیری که باعث عجب و خودبینی تو شود، بهتر است.[1]

۲ـ محمد بن علی الباقر یا جعفر بن محمد الصادق علیهم‌السلام: دو مرد به مسجد رفتند، یکی عابد بود و دیگری فاسق، پس در حالی از مسجد به در آمدند که شخص فاسق، مقام صدّیق داشت و فرد عابد، فاسق بود و این برای آن بود که وقتی که عابد به مسجد می‌رفت به عبادتِ خود می‌نازید و همه اندیشه‌اش در این بود، و فکر

---

۱. عدة الداعی/۲۰۶.

شخص فاسق و بدکار، به دنبال پشیمانی از فسقش بود و از خدای عزّ و جلّ درباره گناهانش آمرزش می‌طلبید.[۱]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق: به راستی خدا دانست که گناه برای مؤمن، بهتر از عُجب و خودبینی است و اگر چنین نبود، هرگز شخص مؤمن به گناه گرفتار نمی‌شد.[۲]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق: به راستی مردی گناه می‌کند و از آن پشیمان می‌شود، و کار خیری می‌کند و از آن شاد شده و (با این شادمانی) از آن حالِ ندامت و پشیمانی دور می‌افتد، پس اگر بر همان حالِ پشیمانی باشد برایش از این حالی که پیدا کرده، بهتر است.[۳]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق: مردِ عالمی نزد عابدی آمده و به او گفت: چگونه نماز می‌خوانی؟

عابد گفت: از مثل منی پرسیده می‌شود که: چه طور نماز می‌خوانی در حالی که از فلان زمان و فلان وقت، خدا را عبادت می‌کنم؟

عالم گفت: گریه‌ات چگونه است؟

گفت: به اندازه‌ای می‌گریم که اشکم روان می‌شود.

عالم گفت: به راستی اگر بخندی و از خدا بترسی بهتر است که گریه کنی و به خود ببالی. به راستی هر که بر خود ببالد، هیچ کرداری از او بالا نرود.[٤]

تذکر: مبادا خیال شود که گناه برای انسان مؤمن، بهتر است، خیر! این روایات می‌خواهد بفرماید: عُجب و خودبینی بسیار زشت و خطرناک است نه اینکه گناه به حال مؤمن، مناسب‌تر می‌باشد.

ثالثا: اینکه با سرزدن گناه بگوییم: دیگر ما به درد خودسازی و تکامل نمی‌خوریم حرفی بسیار بی‌اساس است، چرا که ما معصوم نیستیم و اصولا فلسفه مبارزه با نفس همین است که این‌قدر انسان با نفس و شیطان به مبارزه بپردازد و احیانا در این راه به زمین بخورد تا فردی کامل و پخته شده و برای همیشه از معصیت و نافرمانی کناره بگیرد مثل جهادگری که گاهی در اثناء جنگ و نبرد زخم‌هایی نیز برمی‌دارد.

---

۱. کافی ج۳۱۴/۲.

۲. کافی ج۳۱۳/۲.

۳. الزهد/۶۷.

٤. مجموعه ورام ج۲۰۶/۲.

تذکر: البته این را نیز نباید فراموش کرد که همان‌قدر که یأس و ناامیدی خطرساز است، امید بی‌پایه و اساس و کاذب نیز مشکل ساز و خطرناک است.

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر: از امید کاذب و بی‌اساس بپرهیز که بلاشک تو را در ترس واقعی قرار می‌دهد.[۱]

امر سوم: هیچ گاه و تحت هیچ شرائطی عالما و عامدا دچار معصیت نشویم

بعضی از افرادی که در مسیر سلوک الی الله گام برمی‌دارند گاهی در اثر کسالت و خستگی و ناامیدی از اینکه هیچ دری به رویشان باز نشده و برای فرار از درگیری با این‌گونه مسایل و به خاطر به فراموش سپردن این اوضاع، مرتکب بعضی گناهان شده و به قول خودشان عذاب و آتش آن گناه را بر عذاب و آتش محرومیت‌های معنوی و مجاهدت‌های بی‌فایده ترجیح داده و می‌گویند: بی‌خیال! هر چه بادا باد!

فرق این امر با امر دوم در این است که در آن‌جا اول معصیتی از انسان سر می‌زد و سپس ناامیدی و یأس می‌آمد، اما در این‌جا اول خستگی و یأس می‌آید و سپس گناه رخ می‌دهد.

باید توجه داشت که خیلی فرق است میان کسی که عالما و عامدا مرتکب معصیت می‌شود با کسی که ناخواسته و از روی سهو و غفلت گناهی را مرتکب می‌گردد عذاب شخص عالم و عامد خیلی بیشتر از عذاب غافل و ساهی است.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: و پروردگارا! به تو پناه می‌برم (از) اینکه مرا به امتحان لازمی بیازمایی که مرا بر یاری‌گرفتن از گناهان وادارد.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: گناه، ناشی از شهوت است و شهوت مؤمن از روی خطا و فراموشی و اکراه و عدم طاقت می‌باشد، ولی شهوت کافر از روی عمد و انکار و دشمنی و حسادت می‌باشد.[۳]

امر چهارم: هیچ گاه مکاشفه و کرامت و فوق‌العادگی را ملاک و معیار خوب بودن ندانیم

---

۱. تحف العقول/۲۸۴.

۲. فلاح السائل/۱۴۰.

۳. علل الشرائع ج۱/۱۰۸.

معمولا در اذهان ما این است که هر کس که بتواند با ذکر و وردی مریض را شفا دهد، یا بعضی از امور غیبی را بر زبان جاری نماید، یا خواب‌های آن‌چنانی ببیند و... چنین شخصی انسان باکمال و بامعنویتی بوده و بر عکس هر کس که دستش از این امور، خالی باشد، در درگاه خداوند، بی‌آبرو بوده و جایگاهی ندارد.

همین فکر غلط باعث می‌شود که انسان، عنان صبر را از دست داده و دچار یأس و ناامیدی گشته و از طریق سلوک برگردد، در حالی که اگر به خوبی برایمان روشن شود که هیچ گاه کرامت و کارهای خارق العاده، معیار و ملاک انسانیت و تکامل معنوی نبوده و نیست، دیگر تحمل سختی‌های راه برایمان راحت‌تر شده و هم‌چنان پا بر جا می‌مانیم.

در طول تاریخ چه بسیار انسان‌هایی دیده شده‌اند که از کرامت و کارهای آنچنانی برخوردار بوده‌اند، اما در نزد خداوند، بی‌منزلت بوده و بر عکس چه افرادی که کسی آن‌ها را به خاطر سادگی و همرنگی‌شان با سایر مردم، به حساب نیاورده‌اما ولیّ خدا بوده‌اند.

اگر با مرتاضان هندی کمی آشنا باشیم شاهد خوبی را بر مدعایمان می‌توانیم داشته باشیم. این افراد با مبارزه‌های بسیار طاقت‌فرسای غیر شرعی با نفسشان به جای اینکه به تهذیب و تزکیه نفس بپردازند، به تقویت آن پرداخته و از این طریق به کارهای خارق العاده‌ای نیز دست می‌زنند و یا بعضی افراد غیر مهذّب که از طریق تسخیر جن یا سحر یا سوء استفاده از علوم غریبه و... دست به کارهایی می‌زنند که خارق العاده است، اما علامت و نشانه کمال معنوی آن‌ها نیست، بنا بر این هیچ گاه نباید عقلمان را در چشمانمان قرار داده و بگوئیم: هر کس که کار خارق العاده دارد، بامعنویت است و من که ندارم بی‌معنویت.

نکته دیگری نیز که این‌جا بد نیست به آن اشاره شود، این است که: بر فرض قبول کنیم که کرامت و کارهای خارق العاده و مکاشفات ملکوتی نشانه معنویت است، اما هرگز نمی‌توانیم بپذیریم که چنین اشخاصی برای همیشه محبوب خداوند بوده و این کارها نشانه عاقبت به خیری آن‌هاست. اگر به زندگی برصیصای عابد و بلعم باعورا نظری داشته باشیم این مطلب بهتر برایمان جا می‌افتد.

انسان ممکن است در برهه و زمانی از عمرش به خاطر اعمال صالحش محبوب خداوند بوده و از کرامت و مکاشفه و... برخودار باشد، اما در برهه‌ای دیگر از زندگی، همین انسان به دلیل عدم ایستادگی و استقامت در مسیر بندگی خداوند، از درگاه او طرد شده و به اسفل السافلین نزول می‌نماید.

داستان عبادت شش هزار ساله شیطان و آن مقامات عالیه معنوی و طرد شدنش از درگاه الهی، گواه دیگری بر حرف ماست، پس هرگز به دل راه ندهیم که: ای وای! حال که من از کرامت و مکاشفه و خواب‌های آن‌چنانی محرومم پس، از خدا دورم، خیر چه بسا تو آن مکاشفات و کرامات و خواب‌ها را نیز داشته باشی، اما این‌ها همه فقط نشانه خوبی امروز تو باشد و حال آن‌که فردایی خطرناک و تیره و تار که برخاسته از گناهان توست در انتظارت باشد.

سخن اولیاء الله

۱ـ میرزا علی آقا قاضی: هر چه بادا باد! در بحر جنون پا می‌زنم، امشب اگر کشفی نصیبم شد، شد. نشد، نشد. امشب اگر خوابی دیدم، دیدم. ندیدم، ندیدم. من کشف نمی‌خواهم. تمام این مدت چهل سال، آن‌هم برای زرق و برق و کشف و کرامتی چند. نه! من معرفت خودش را می‌خواهم، من خودش را می‌خواهم.[۱]

۲ـ آیة الله محمدجواد انصاری همدانی

أ: به کرامات و مکاشفات مطلقا اعتنا نکنید، مگر در جایی دستور داشته باشید.[۲]

ب: انسان ممکن است شق القمر هم بکند، اما ولیّ خدا نباشد.[۳]

ج: در آن ایام (احوالات و مجاهدات دوران سلوک)، روزی ناگهان احساس کردم که دارای علم و قدرت بی‌نهایت شده‌ام و دیدم که همه چیز در اختیار من است. فورا استغفار کردم و گفتم: خدایا! من این‌ها را نمی‌خواهم، این‌ها سد راه من است و من فقط تو را می‌خواهم. این را گفتم و ناگهان دیدم که فورا آن قضایا از من برگشت.[٤]

د: مقام قُرب، غیر از این‌هاست (موت اختیاری، طی الارض و مانند این‌ها)، مقام لقاء پروردگار با این بچه بازی‌ها به دست نمی‌آید، حالا باطن افراد و یا منظره‌ای را هم دیدید، که چی؟!![٥]

ه: کسانی هستند که در اثر کوشش و زحمت و ذکرهای طولانی، چیزهایی به آنان می‌دهند، حتی ممکن است بتوانند در اشخاص تصرف کنند، اما این‌ها موقت است، گول این حرف‌ها را نخور، این‌ها زودگذر است و تا لب گور هم بیشتر با آن‌ها نیست، شیفته این‌ها نشوید.[٦]

و: دل بستن به مشاهدات و مکاشفات از دام‌های ابلیس لعین است. مکاشفات و خواب‌های صادق برای سالک، حالات هستند و باید از ریاضت و مراقبت دست برندارد تا این حالات، تبدیل به مقامات شود، مثل حوضی که خاک و گلش ته‌نشین شود، درست است که آب، صاف شده، ولی به مجرد پا گذاشتن در آن دوباره گل آلود می‌شود. حالات، مانند آبی است که گِل آن، ته‌نشین شده و از بین نرفته است و شیطان ممکن است با پای گذاشتن به حریم قلب آدمی، آن را آلوده کند، پس بر سالک است که با جهد و تلاش تمام، آثار آلودگی

---

۱. عطش/۲۳.

۲. سوخته/۲۱۴.

۳. همان.

٤. همان.

٥. سوخته/۲۱۵.

٦. سوخته/۲۲۸.

را از قلب پاک کند و مغرور به مکاشفات نشود و هنگامی که به مقامات رسید، آن وقت است که جزء مخلصین می‌گردد و از دست‌بُرد شیطان در امان می‌ماند: «إِلاَّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ».[۱،۲]

شاهد

۱ـ یکی از علماء بزرگ: یک نفر از مجاورین نجف اشرف نسبت به خوارق عادات و امور ماورای طبیعت دچار وسوسه شده و برای علاج این مرض به حضرت سید الشهداء علیه‌السلام متوسل گردیده بود.

وقتی‌که از کربلا به سمت نجف سوار ماشین بوده، یک نفر ناشناس نزد او می‌نشیند و در راه مقداری از امور غیبی سخن می‌گوید تا در محلی ماشین توقف می‌کند.

مسافرها پیاده می‌شوند. آن شخص دست او را می‌گیرد و کنار گودالی می‌آیند و می‌بینند مرغ مرده‌ای افتاده است.

می‌گوید: می‌بینی که مرده است؟

می‌گوید: آری!

پس به آن مرغ خطاب کرد و گفت: (قُمْ بِإِذْنِ اللّهِ).

ناگاه مرغ، زنده شد و در هوا پرواز کرد. آن‌گاه فرمود: مرده زنده کردن کار بچه مکتبی‌های این درگاه است.

پس سوار شدند. نزدیک نجف که می‌رسند، به او می‌گوید: شما را کجا ببینم؟

فرمود: فردا صبح نزد قبر کمیل.

فردا که آن‌جا می‌رود، جنازه آن مرحوم را می‌بیند![۳]

۲ـ آیة الله سید موسی زنجانی از قول حاج شیخ مجتبی قزوینی و ایشان از قول حاج سید موسی زر آبادی: من از پشت دیوار بیرون دیوار را می‌دیدم و حالات خاصی داشتم. دیدم شیطانی نزدم حضور پیدا کرد و گفت: اگر بخواهی این حالات ادامه داشته باشد باید به اطاعت الهی از قبیل نماز و روزه مقید نباشی.

گفتم: این‌ها جزو یقینیات و مورد نص در قرآن است. هیچ گاه من چنین نخواهم کرد.

گفت: پس ما این حالات را از تو سلب می‌کنیم.

گفتم: بکنید.

---

۱. سوره حجر/ ۴۰.

۲. در کوی بی‌نشان‌ها/٦٦.

۳. داستان‌های شگفت/۳۷۴.

شیطان مذکور رفت. دیدم آن حالات را ندارم و چیزی را نمی‌بینم. بیش از پیش، مقید به آداب دینی و اطاعت اوامر الهی شدم و دیدم دوباره آن حالات آمد، ولی با این تفاوت که نسبت حالات قبلی به این حالات مانند قطره به دریا بود.[۱]

ب) ارتباط با اولیاء خدا

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی: هیچ چیز مثل هم‌نشینی و مصاحبت با خوبان، انسان را به خیر و خوبی دعوت ننموده و از شر و بدی باز نداشته است.[۲]

۲ـ امیرالمؤمنین علی: هم‌نشینی و مصاحبت با خوبان، باعث خیر و خوبی است مثل باد که از روی عطر و بوی خوش عبور کرده و معطر می‌شود.[۳]

۳ـ امیرالمؤمنین علی: با علماء هم‌نشین شو تا عملت (عمل صالحت) زیاد، و ادبت نیک و جان و نفْست پاک گردد.[٤]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق: حواریون به عیسی علیه‌السلام گفتند: ما با چه کسی هم‌نشینی کنیم؟

فرمود: کسی که دیدار او شما را به یاد خدا بیندازد و سخن گفتنش، علم شما را زیاد کند و رفتار و کردارش شما را به آخرت ترغیب و مایل نماید.[٥]

سخن اولیاء الله

۱ـ علامه حسن حسن‌زاده آملی

أ: هم‌نشین از هم‌نشین خو می‌گیرد و بدان شناخته می‌شود. خوشا به حال آنکه مصاحب[٦] حق تعالی است.[۷]

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۳۷۹.

۲. غرر الحکم/۴۲۹.

۳. غرر الحکم/۴۲۹.

٤. غرر الحکم/۴۳۰.

٥. کافی ج۱/۳۹.

٦. هم‌نشین.

۷. هزار و یک نکته/۱٥٤.

ب: شایسته است بر تو که از معاشرت‌های خالیِ از تعلیم با مردم بکاهی، به ویژه با ثروتمندان و مترفین و دنیا خواهان. باید آن‌چه که آخرت را از یاد تو می‌برد و میل و رغبت به دنیا را در تو ایجاد می‌کند، رها کنی و با صالحان و پارسایان و اهل عبادت همراه گردی، زیرا این عمل به طور کلی در تهذیب نفس، مؤثر است.[۱]

۲ـ آیة الله علوی گرگانی: هم‌نشینی با فقها و علماء، موجب زیاد شدن فضل و کمال انسان است. فلذا این نعمت را از دست ندهید و به طور مرتب در مجالس آنان شرکت کنید.[۲]

۳ـ علامه حلی خطاب به فرزندش محمد (فخر المحققین): بر تو باد به ملازمت علماء و هم‌نشینی با صاحبان فضیلت، چرا که این مصاحبت، وجودت را آماده تحصیل کمالات کرده و مهارت در استنباط[۳] مجهولات را به دنبال دارد.[٤]

شاهد

در اوائل حالِ (آخوند ملاّ محمدتقی مجلسی) که هنوز شهرتی نداشت، مردی که به آخوند ارادت داشت به آن جناب عرض نمود: همسایه‌ای دارم که از دست او به تنگ آمده‌ام. شب‌ها فسّاق و اشرار را به خانه خودش جمع می‌نماید تا مشغول عیش و عشرت و شراب‌خواری و ساز و رقص بشوند. آیا می‌شود در این باب راه علاجی پیدا کرد؟

شیخ فرمود: امشب ایشان را به مهمانی دعوت کن، من هم در آن مهمانی حاضر می‌شوم.

آن مرد، آن‌ها را برای شام دعوت کرد. رئیس اشرار گفت: چه طور شد که تو هم به جرگه ما درآمدی؟

گفت: دیگر چه می‌شود کرد.

اشرار همه خوشحال شدند که یک نفر دیگر به افرادشان اضافه شده.

شب، آخوند قبل از همه وارد منزل شد و در گوشه‌ای نشست. ناگاه رئیس اشرار با دار و دسته‌اش از در وارد شدند و نشستند وقتی‌که آخوند را در مجلس دیدند برایشان ناگوار آمد، چرا که آخوند از جنس آن‌ها نبود و به سبب وجود او عیششان به هم می‌خورد.

رئیس ایشان خواست که آخوند را از میدان بیرون کند، لذا برای همین روی به آخوند کرده و گفت: شیوه‌ای که شما در دست دارید بهتر است یا شیوه ما؟

آخوند گفت: هر یک خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم کدام بهتر است؟

---

۱. در آسمان معرفت/۱٤۲.

۲. رهنمودهای اخلاقی علماء و بزرگان/ بخش چهارم، فصل اول، هم‌نشینی با نیکان.

۳. به دست آوردن.

٤. همان.

رئیس گفت: این سخن، منصفانه است.

آن وقت گفت: یکی از اوصاف ما این است که وقتی‌که نمک کسی را خوردیم، به او خیانت نمی‌کنیم.

آخوند گفت: این حرف شما را قبول ندارم.

رئیس گفت: این در میان همه ما مسلّم است.

آخوند گفت: من می‌دانم شما نمک کسی را خورده‌اید و نمک‌دانش را شکسته‌اید.

رئیس گفت: نمک چه کسی را خورده‌ام و نمک‌دانش را شکسته‌ام؟

آخوند گفت: آیا هرگز شما نمک خداوند عالم را نخورده‌اید؟!

چون رئیس، این سخن را شنید، تأمّلی کرده و یک مرتبه از جای خود حرکت کرد و رفت و مریدانش نیز همه رفتند.

صاحب خانه به آخوند گفت: کار بدتر شد، چون این‌ها با قهر و غضب رفتند.

آخوند گفت: اکنون که کار به این‌جا رسید تا ببینیم بعدها چه خواهد شد.

فردا صبح رئیس دزدها به در خانه آخوند آمده و عرض کرد: کلام دیشب شما بر من اثر کرد. اکنون توبه کرده و غسل نموده‌ام تا مسائل دین را به من تعلیم نمائید.

پس به سبب تأثیر نفس آخوند ملاّ محمدتقی مجلسی آن شخص از هدایت یافتگان شد.[١]

ج) نماز شب

اولا: خود نماز شب

سخن حجج الله

١ـ جعفر بن محمد الصادق: نماز شب، چهره‌ها را سفید و نورانی، بدن را معطّر، و رزق و روزیّ را به سوی انسان جذب می‌کند.[٢]

٢ـ جعفر بن محمد الصادق: شب زنده‌داری، موجب سلامتی بدن و خشنودی پروردگار و مقیّد بودن به اخلاق پیامبران و به دنبال رحمت خداوند متعال بودن است.[٣]

٣ـ جعفر بن محمد الصادق: نماز شب، صورت را زیبا و اخلاق را نیکو و بوی بدن را خوش و رزق و روزیّ را ریزان و بدهی را ادا و غم و غصّه را نابود و قدرت بینائی را زیاد می‌نماید.[٤]

---

١. قصص العلماء/٢٣٣.

٢. ثواب الاعمال/٤١.

٣. ثواب الاعمال/٤١.

٤. دعوات/٧٧.

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام (در معنی آیه «همانا خوبی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برند»): نماز شب مؤمن، گناهان روز او را از بین می‌برد.[۱]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق: سه چیز جزو نسیم رحمت خداوند متعال است: تهجد و بیداری شب، و افطار دادن روزه‌دار، و ملاقات و دیدار برادران ایمانی.[۲]

۶ـ جعفر بن محمد الصادق: شب زنده‌داری را ترک نکن، همانا زیان‌کار کسی است که از شب زنده‌داری محروم بماند.[۳]

سخن اولیاء الله

۱ـ میرزا علی آقا قاضی

أ: اما نماز شب، پس هیچ چاره و گریزی برای مؤمنین از آن نیست و تعجب از کسی است که می‌خواهد به کمال دست یابد در حالی که برای نماز شب قیام نمی‌کند! و ما نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات دست یابد مگر به وسیله نماز شب.[٤]

ب: ... دنیا می‌خواهی نماز شب، آخرت می‌خواهی نماز شب.[٥]

۲ـ ملاّ حسین‌قلی همدانی: کسانی که از مقامات دین به جایی رسیده‌اند، همه‌شان از شبْ‌خیزها بوده‌اند، از غیر آن‌ها دیده نشده است.[٦]

شاهد

۱ـ بعد از مرگِ جُنید بغدادی (از عرفای بزرگ) او را در خواب دیده و از او پرسیدند: خداوند با تو چه کرد؟

گفت: آن اشارات و رموز عرفانی پرید و گم شد و آن عبارات، نابود گشت و آن علوم، ناپدید شد و آن رسوم پوسید و جز چند رکعت نماز کوتاهی که هنگام سحر به جا می‌آوردیم، چیز دیگری به دردمان نخورد.[۷]

---

۱. من لا یحضره الفقیه ج۱/۴۷۳.

۲. أمالی طوسی/۱۷۲.

۳. علل الشرائع ج ۲/۳۶۳.

٤. عطش/۴۸.

٥. همان.

٦. رساله لقاء الله/۱۱۲.

۷. کشکول شیخ بهائی ج۱/۱۰۱.

۲ـ مرحوم شیخ جعفر کبیر (کاشف الغطاء) در یکی از شب‌ها که برای (تهجّد) برخاست، فرزند جوانش را از خواب بیدار کرده و فرمود: برخیز به حرم مطهّر مشرّف شده و در آن‌جا نماز بخوانیم.

فرزند جوان که برخاستن از خواب در آن ساعتِ شب برایش دشوار بود، در مقام اعتذار برآمد و گفت: من فعلاً مهیّا نیستم شما منتظر من نشوید، شما بروید، من بعداً می‌آیم.

فرمود: نه، من این‌جا ایستاده‌ام، برخیز، مهیّا شو که با هم برویم.

آقا زاده، به ناچار از جا برخاست و وضو ساخت و با هم راه افتادند.

کنار درِ صحنِ مطهّر که رسیدند، آن‌جا مرد فقیری را دیدند که نشسته و دست نیاز به طرف مردم دراز کرده است. آن عالم بزرگوار ایستاد و به فرزندش فرمود: این شخص در این وقتِ شب برای چه این‌جا نشسته است؟

گفت: برای گدایی از مردم.

فرمود: آیا چه مقدار ممکن است از رهگذران، عاید او گردد؟

گفت: احتمالاً یک تومان (به پول آن زمان).

مرحوم کاشف الغطاء فرمود: فرزندم! درست فکر کن و ببین این آدم برای مبلغ بسیار اندک و کم ارزش دنیا (آن هم احتمالا)، در این وقت شب از خواب و آسایش خود دست برداشته و در این گوشه نشسته و دست تذلّل به سوی مردم دراز کرده است! آیا تو، به اندازه این شخص، به وعده‌های خدا درباره شب‌خیزان و متهجّدان اعتماد نداری که فرموده است: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ»[1] «هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمّی که مایه روشنی چشم‌هاست برای آن‌ها نهفته شده است».

گفته‌اند: آن فرزند جوان از شنیدن این گفتار پدرِ زنده دل خود چنان تکان خورد و تنبّه یافت که تا آخر عمر از شرف و سعادت بیداری آخر شب برخوردار بود و نماز شبش ترک نشد.[2]

ثانیا: قضاء نماز شب

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام (خطاب به مردی که به آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! فدایت شوم! چه بسا اتّفاق می‌افتد یک و دو و سه ماه نماز شب از من فوت شده و آن را در روز قضاء می‌کنم، آیا این کار جایز است؟

---

۱. سوره سجده/۱۷.

۲. شب مردان خدا/۴۴.

فرمود): این کار مایه روشنی چشم توست. به خدا قسم این کار مایه روشنی چشم توست. و این جمله را سه بار تکرار فرمود.[۱]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: خداوند با بنده‌ای که نماز شب را در روز قضاء کند مباهات نموده و می‌فرماید: ای فرشتگان من! بنده من چیزی را که بر او واجب نکرده‌ام، قضاء می‌کند، شاهد باشید که او را آمرزیدم.[۲]

۳ـ موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: آیا نماز شب را بعد از طلوع فجر تا هنگام طلوع خورشید می‌توان قضاء کرد؟): بله می‌توان قضاء نمود و (هم‌چنین) پس از عصر تا هنگام شب (نیز می‌توان آن را قضاء کرد) و این جزو سرّ مخفی آل محمد علیهم السلام است.[۳]

د) نماز اول وقت

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله محمدتقی بهجت

أ: میرزا علی آقای قاضی می‌فرمود: «اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد، مرا لعن کند (و یا فرمودند: به صورت من تف بیندازد)».

اول وقت، سرّ عظیمی است. «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ» خود یک نکته‌ای است غیر از «أَقیمُوا الصَّلوةَ».

این‌که اهتمام داشته باشد و مقیّد باشد که نماز را اوّل وقت بخواند فی حدّ نفسه آثار زیادی دارد، و لو حضور قلب هم نباشد.[٤]

ب: بعضی از علماء با سفارش به نماز اول وقت و یا نماز شب، زندگی آینده‌ِ فرزندانشان را تأمین می‌کردند.[۵]

۲ـ آیة الله سید رضا بهاء الدّینی: اگر می‌خواهید برکاتی نصیبتان شود نماز اول وقت شما ترک نشود.[٦]

شاهد

---

۱. تفسیر قمی ج۲/۱۱۶.

۲. مفتاح الفلاح/۲۳۸.

۳. استبصار ج۱/۲۹۰.

٤ . برگی از دفتر آفتاب/۹۷.

۵. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۸۵.

٦. نماز خوبان/ فصل دوم، ش۳۵.

مرحوم ملا احمد نراقی از قول یکی از افراد مورد اطمینانش و او از قول پدرش: وقتی که در سن ۱۶ یا ۱۷ سالگی بودم، عید نوروزی در اصفهان به اتفاق پدر خود و جمعی از دوستان و هم‌صحبتان به بازدید عید به خانه‌های آشنایان می‌رفتیم.

روز سه‌شنبه‌ای بود که به قصد دیدن آشنائی به قبرستانی که نزدیک خانه او بود رفته و شخصی را فرستادیم تا ببیند آیا در خانه است یا نه؟

در این میان بر سر قبری نشستیم. یکی از رفقا به شوخی خطاب به صاحب قبر گفت: آخر، ایام عید است به دیدن هر که رفتیم تعارفی کرد و شیرینی و میوه‌ای آورد، چرا تو تعارفی نمی‌کنی؟

ناگاه از قبر صدائی بلند شد که: ببخشید، نمی‌دانستم شما به این‌جا خواهید آمد، وعده ما سه‌شنبه آینده، همین‌جا تا من نیز از شما پذیرائی کنم.

از شنیدن این صدا، وحشت کرده و از جا برخاستیم و متحیر و مضطرب به منازل خود برگشتیم و یقین کردیم که تا سه‌شنبه آینده همگی خواهیم مرد.

پس مشغول توبه و وصیت و اصلاح امور خود شدیم تا اینکه روز سه‌شنبه آینده دور هم جمع شده و گفتیم: بیائید تا بر سر قبر او برویم و ببینیم چه روی می‌دهد.

همگی بر سر قبر او رفتیم. یکی از ما گفت: ای صاحب قبر! به وعده‌ات وفا کن.

ناگاه دیدیم قبر شکافته شده و دری پیدا گردید و صدائی بلند شد که: بسم اللّه، قدم رنجه فرمائید.

چند پله در مقابلمان ظاهر شد و ما با حیرانی تمام، پائین رفتیم.

دالانی طولانی و سفید و روشن، نمایان شد و شخصی که آن‌جا ایستاده بود، جلو افتاد و ما را راهنمائی نمود.

بعد از تمام شدن دالان، باغی در نهایت طراوت و صفا با نهرهای آب جاری و درختانی با أنواع میوه‌های تمام فصل‌ها و انواع مرغان خوش ألحان، نمایان گشت.

از مسیری که مقابل دالان بود رفتیم تا در میان باغ به عمارتی بسیار زیبا که اطرافش به باغ باز بود، رسیدیم.

پس داخل آن عمارت شدیم. شخصی بسیار زیبا و باصفا که جمعی از ماه‌رویان به خدمت‌گزاریش مشغول بودند، در آن‌جا نشسته بود.

وقتی ما را دید از جا برخاست و عذرخواهی نمود و برایمان انواع شیرینی‌ها و میوه‌ها که مثلشان را ندیده بودیم، آورد.

متحیر بودیم که آیا در این‌جا خواهیم ماند یا می‌توانیم به دنیا برگردیم؟

بعد از ساعتی برخاستیم تا به بینیم چه روی خواهد داد. آن شخص ما را تا دم دالان همراهی نمود.

پدرم از او پرسید: تو کیستی و این‌جا کجاست؟

گفت: من فلان قصّابم. در بازارچه‌ای که نزدیک این قبرستان است دکان قصابی داشتم و تنها عمل من این بود که هرگز کم‌فروشی نکردم و همین‌که صدای مؤذن بلند می‌شد حتی اگر گوشت در ترازو بود، نمی‌کشیدم و به مسجد کوچکی که در آن نزدیکی بود، می‌رفتم و در نماز جماعت حاضر می‌شدم، به همین دلیل بعد از مردنم، این مکان را به من دادند. در هفته گذشته که شما آن حرف را به من گفتید، اجازه نداشتم شما را راه دهم، اما این هفته برایتان اذن گرفتم.

سپس هر یک از ما از مدت عمر خود سؤال کردیم و او جواب داد. از آن جمله به شخص مکتب‌داری گفت: تو بیش از نود سال عمر خواهی کرد و او هنوز زنده است و به من گفت: تو تا فلان سال زنده‌ای و هنوز پانزده سال دیگر از عمرم باقی مانده است.[۱]

نکته: نماز اول وقت علاوه بر برکات و آثار عجیب معنوی، باعث رفع مشکلات دنیوی و حصول منافع مادی نیز می‌گردد.

سخن اولیاء الله

شیخ حسن‌علی اصفهانی (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: برای عاقبت به خیری و زیادی رزق و روزیّ چه کار باید کرد؟): نماز اول وقت. نماز اول وقت. نماز اول وقت.[۲]

شاهد

آیة الله محمدتقی بهجت: من با آقای حاج سید عبد الهادی شیرازی معاشرت داشتم. ایشان دارای مقامات اخلاقی بود. در کودکی پدر خود را از دست داد و در بزرگی خواب می‌بیند که مرحوم میرزای شیرازی در ایوان مقبره پدرش آقای حاج سید اسماعیل نشسته است.

مرحوم آقای حاج سید عبد الهادی در عالم خواب در همان ایوان خدمت مرحوم میرزای شیرازی می‌نشیند.

مرحوم میرزای شیرازی به حاج سید عبد الهادی می‌گوید: می‌خواهی پدرت را ببینی؟!

ایشان که پدر را ندیده بوده، می‌گوید: بلی!

مرحوم میرزا از ایوان صدا می‌زند: آقا سید اسماعیل! بیایید آقا سید عبد الهادی را ببینید.

---

۱. خزائن/۴۶۵.

۲. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱۷۱.

مرحوم آقای حاج سید عبد الهادی گفتند: دیدم پدرم آمد، قد بلندی داشت و خصوصیات او چنین و چنان بود و آن‌چه در عالم خواب دیده بود با اوصاف پدرش تطبیق می‌کرد. پدرم متوجه من شد و به من فرمود: آقای سید عبد الهادی چه طور هستی؟

گفتم: خوبی هم نیست (گویا از نظر معیشت در زحمت بودند).

آقای سید اسماعیل می‌گوید: به همه کسانی که در منزل هستند، بگویید: نماز اول وقت را فراموش نکنند. (گویا با این راهنمایی، راه گشایش را به ایشان ارائه نمود).[١]

ه) غذای حلال

سخن اولیاء الله

١ـ حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی: اینکه انسان دو، سه خواب ببیند و یا وقت ذکر، نوری مشاهده کند، به هیچ وجه مورد نظر حقیر نیست. عمده نظر در دو مطلب است: یکی غذای حلال و دوم توجه در نماز و اصلاح آن.

٢ـ آیة الله محمدتقی بهجت

أ: وای بر ما! اگر در خصوص خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها از حرام اجتناب نکنیم، زیرا همین غذاها است که منشأ علم و ایمان و یا کفر ما می‌شود، و یک وقت نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که به یزید ایمان آورده‌ایم!

از آیه «و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظلمين»[٢] «و نزدیک این درخت نشوید، تا مبادا از ستم‌کاران شوید» استفاده می‌شود که همین اکل و تناول بود که در سلسلهِ علل و معالیل هبوط آدم علیه‌السلام قرار گرفت!

انسانی که قابلیت مَلَک و فرشته شدن را دارد ـ هر چند طرف مقابل آن در پستی، اسفل السافلین می‌باشد ـ در اثر خوردن و آشامیدن است که نیروی آن در خون، و بالأخره اثر آن در اعضا، بلکه در روح و مغز و فکر انسان ظاهر می‌شود.

علماء سابق که آن‌همه در علم و عمل موفق بودند و عمر بابرکت داشتند و از انحراف فکری سالم بودند، در اثر خوردن غذای حلال و اجتناب از غذاهای شبهه ناک بوده است.[٣]

ب: علماء سابق بسیار از غذای حرام اجتناب داشتند، خدا می‌داند که غذا چه قدر در ایمان و کفر و اعمال خیر و شر انسان دخالت دارد.[٤]

---

١. روزنه‌هایی از عالم غیب/٣٦٤.

٢. سوره بقره/٣٥.

٣. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (٦٠٠ نکته)/٣٣٧.

٤. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (٦٠٠ نکته)/٣٣٨.

و) دعا و توسل

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر: همانا بنده‌ای ۷۰ خریف که هر خریفی ۷۰ سال است در دوزخ می‌ماند سپس خداوند عز و جل را به حق محمد و خاندانش علیهم‌السلام می‌خواند که به او رحم کند.

پس خداوند عز و جل به جبرئیل علیه‌السلام وحی می‌کند که: نزد بنده من فرود آی و او را بیرون آور.

عرض می‌کند: خدایا! چگونه در دوزخ فرود آیم؟

می‌فرماید: من به او فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت باشد.

عرض می‌کند: خدایا! نمی‌دانم کجاست؟

خدا می‌فرماید: در چاهی از سجّین است.

جبرئیل علیه‌السلام روی خود را بسته و در دوزخ فرود می‌آید و او را بیرون می‌کشد.

خدای عز و جل می‌فرماید: ای بنده من! چقدر در آتش ماندی و مرا خواندی؟

عرض می‌کند: پروردگارا! شماره آن را نمی‌دانم.

می‌فرماید: حقیقتا که به عزتم سوگند! اگر مرا به حق محمد و آلش علیهم‌السلام نمی‌خواندی، خواریت را در آتش، طولانی می‌نمودم و لیکن بر من لازم شده که بنده‌ای مرا به حق محمد و اهل‌بیتش علیهم‌السلام نخواند مگر اینکه آن‌چه را که بین من و اوست را ببخشم و امروز تو را آمرزیدم.[۱]

سخن اولیاء الله

۱ـ علامه سید محمدحسین طباطبایی از قول میرزا علی آقا قاضی: اگر من به جایی رسیده باشم، از دو چیز است: قرآن کریم و زیارت سید الشهداء صلوات الله علیه.[۲]

۲ـ آیة الله سید عبد الکریم کشمیری: این طبیعی است که دل هر مؤمنی نسبت به یکی از ذوات مقدس حضرات معصومین علیهم‌السلام کشش و گرایش بیشتری دارد و کوتاه‌ترین راه برای او برقراری ارتباط و عرض نیاز و توسل به همان وجود مقدس است. ... اگر چه همه این ذوات مقدس در حکم نور واحدند و عرض ادب و ارادت به هر کدام از آن‌ها به منزله احترام و عرض اخلاص به سایر حضرات معصومین علیهم‌السلام نیز هست. چیزی که مهم است برقراری ارتباط قلبی با خاندان عترت و طهارت علیهم‌السلام است.[۳]

---

۱. خصال ج۲/۵۸۴. (ترجمه کمره‌ای ج۲/۳۷۱).

۲. دریای عرفان/ روش عرفانی مرحوم قاضی.

۳. در محضر لاهوتیان ج۲/۳۹۵.

۳ـ آیة الله محمدجواد انصاری همدانی (غیر از اینکه زیارت عاشورا را زیاد تاکید می‌کردند، بلکه می‌گفتند): زیارت آل یاسین هم زیاد بخوانید و به حضرت (حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف) توسل کنید و بخواهید که مشکلات دنیا و آخرت و سیر و سلوک شما را برطرف کنند، چون حضرت، ولیّ عصر است و اختیار ما با اوست.[۱]

شاهد

۱ـ آیة الله محمدجواد انصاری همدانی: با سید بزرگواری به نام سید محمد برخورد کردم و از او از بعضی مسائل سؤال کردم و او از جواب، خودداری کرد.

بعد از اینکه اصرار کردم، از من قول گرفت که برای او دعا کنم و من هم قول دادم.

از او از حالت فناء سؤال کردم.

ایشان جواب داد: چهارده سال دیگر به این مقام می‌رسی.

گفتم: آیا مدتش را می‌توان کم کرد؟

آن بزرگوار فرمود: می‌توانی با توسل و ریاضت، بین چهار تا پنج سال به این مقام، نائل گردی.[۲]

۲ـ عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، حسن و حسین علیهما السلام کودک بودند.

شخصی گناهی کرد و از شرم آن گناه، مدتی مخفی شد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌آمد تا اینکه آن شخص، حسن و حسین علیهما السلام را دید، آن دو را بر دوش خود سوار کرد و با همان حال به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من گنه‌کارم، در پناه خدا و این دو آقازاده به حضور شما آمده‌ام تا مرا ببخشید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که آن منظره را دید، آن‌چنان خندید که دستش را بر دهانش گذاشت، سپس به آن مرد گنه‌کار فرمود: برو جانم تو آزاد هستی.

آن‌گاه به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: آن شخص در مورد عفو گناه خود، شما را شفیع قرار داد، در این هنگام این آیه نازل شد: «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما»[۳]

«و اگر گنه‌کاران که بر اثر گناه به خود ستم کردند، به نزد تو (ای پیامبر) می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند».[۱]

---

۱. سوخته/۲۵۵.

۲. در کوی بی‌نشان‌ها/۳۵.

۳. سوره نساء/۶۴.

۳ـ علامه سیّد محمّدحسین تهرانی از قول مرحوم آقا سیّد جمال‌الدّین گلپایگانی: در مرحله‌ای از مراحل سیر و سلوک، حال عجیبی پیدا کردم و آن به این کیفیّت بود که نفْس خود را افاضه کننده علم و قدرت و رزق و حیات به جمیع موجودات می‌دیدم، بدین قسم که هر موجودی از موجودات از من مدد می‌گیرد، و من مُعطی و مُفیض فیض وجود به ماهیّات امکانیّه و قوالب وجودیّه هستم.

این حال من بود، و از طرفی علماً و اجمالًا نیز می‌دانستم که این حال صحیح نیست؛ چون خداوند جلّ و علا مبدأ همه خیرات است و افاضه کننده رحمت و وجود به جمیع ما سِوَی می‌باشد.

چند شبانه روز، این حال طول کشید، و هر چه به حرم مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرّف شدم و در باطن، تقاضای گشایش نمودم سودی نبخشید.

تصمیم گرفتم به کاظمین مشرّف شوم و آن حضرت را شفیع قرار دهم تا خداوند متعال مرا از این ورطه نجات دهد.

هوا سرد بود. به سوی مرقد مطهّر حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام از نجف عازم کاظمین گشته و چون وارد شدم یک‌سره به حرم مطهّر مشرّف گردیدم.

هوا سرد بود و فرش‌های جلوی ضریح را برداشته بودند. سرِ خود را در مقابل ضریح روی سنگ‌های مرمر گذاشتم و آن‌قدر گریه کردم که آب اشک چشم من بر روی سنگ‌های مرمر جاری شد.

هنوز سر از زمین برنداشته بودم که حضرت شفاعت فرمودند و حال من عوض شد و فهمیدم که من کیستم؟ من چیستم؟ من ذرّه‌ای هم نیستم، من به قدرِ پرِ کاهی قدرت ندارم؛ این‌ها همه مال خداست و بس، و اوست مفیض علی الإطلاق، و اوست حی و حیات دهنده، و عالم و علم بخشنده، و قادر و قدرت دهنده، و رازق و روزیّ رساننده، و نفْس من یک دریچه و آیتی است از ظهور آن نور علی الإطلاق.

در این حال برخاستم و زیارت و نماز را به جا آوردم و به نجف اشرف مراجعت کردم، و چند شبانه روز باز خدا را مفیض و حی و قادر در تمام عوالم می‌دیدم، تا یک‌بار که به حرم مطهّر امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرّف شدم، در وقت مراجعت به منزل، در میان کوچه حالتی دست داد که از توصیف خارج است و قریب ده دقیقه سر به دیوار گذاردم و قدرت بر حرکت نداشتم. این یک حالی بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام مرحمت فرمودند و از حال حاصلهِ در حرم موسی بن جعفر علیهما‌السلام عالی‌تر و دقیق‌تر بود، و آن حال، مقدّمه حصول این حال بود.[۲]

ز) مصائب

---

۱. مناقب آل أبی طالب علیهم‌السلام ج۳/٤۰۰. (ترجمه آزاد از داستان‌های شنیدنی از چهارده معصوم علیهم‌السلام /معصوم چهارم علیه‌السلام ش۲).

۲. معاد شناسی ج۹/۱۱۹.

فلسفه و علت مصائب و گرفتاری‌ها

اولا: بالا رفتن مقامات اخروی

به طور خلاصه می‌توان بیان کرد که: خداوند برای تربیت و تکامل بشر دو برنامه در نظر گرفته است:

اول: برنامه‌های تشریعی که در قالب بیان احکام و مسائل دینی می‌باشد.

دوم: برنامه‌های تکوینی که در قالب بلایا و مصائب و ناملایمات زندگی است.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: ثواب مؤمن به خاطر مرگ فرزندش بهشت است، چه صبر کند و چه نه.[۱]

شاهد

۱ـ یکی از سادات متقی به نام آقای ذو النور (معمار): شبی در عالم رؤیا بستانی بس وسیع و قصری باشکوه دیدم. از دربان اذن گرفتم و وارد شدم.

دست‌گاهی سلطنتی دیدم. همین‌طور که تفرج می‌کردم و از بزرگی دست‌گاه در شگفت بودم، به قسمت آخر آن رسیدم که آب‌ها از اطرافش در جریان و درخت‌های یاس سر درهم پیچیده بودند و بوی مست کننده آن‌ها را استشمام می‌کردم.

زیر سایه آن‌ها تختی سلطنتی گذاشته بودند که به انواع زینت‌ها مزین و مفرش بود و بالای آن جناب آقای شیخ محمد قاسم طلاقت (واعظ) را دیدم که با نهایت عزت و جلال نشسته است.

از دربان پرسیدم که: این دست‌گاه متعلق به کیست؟

گفت: آقای طلاقت که بر کرسی سلطنتی نشسته است.

اذن حضور گرفته و بر او وارد شدم و پس از انجام تشریفات زیادی گفتم: آقای طلاقت! من با شما رفاقت داشتم و از حالات شما باخبر بودم، چه شده که خداوند به شما چنین مقامی عنایت فرموده است؟

در جواب گفت: همان‌طور است که می‌گویی، من عملی نداشتم که مرا به چنین مقامی برساند، لکن در اثر اینکه جوانی ۱۸ ساله داشتم که در فاصله ۲۴ ساعت مرضی در گلویش پیدا شد و از دنیا رفت، خداوند کریم در برابر این مصیبت، چنین مقامی به من داد.

من از مرگ فرزند آقای طلاقت بی‌خبر بودم. خواستم ایشان را ملاقات نمایم و خواب خود را برایش بگویم. گفتم: شاید فرزندش نمرده و خوابم تعبیر دیگری دارد، لذا از ایشان نپرسیدم بلکه از یک نفر اهل علم که با ایشان رفاقت داشت از حال فرزندش پرسش کردم.

---

۱. من لا یحضره الفقیه ج۱/۱۷۶.

گفت: بلی چندی قبل پسر ۱۸ ساله ایشان به فاصله ۲۴ ساعت از کَفَش رفت.[۱]

۲ـ مرحوم آیة الله فانی پدر علامه فانی که بارها با حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف ملاقات داشتند، معاصر با مرحوم آخوند ملا محمد کاشی (معروف به آخوند کاشی) بود.

می‌گویند: مرحوم آخوند از دنیا رفته بود و آیة الله فانی هم فوت کردند. یکی از شاگردان مشترک این دو بزرگوار که شاید مرحوم خراسانی بوده، مرحوم آخوند را در خواب می‌بینند. به مرحوم آخوند می‌گویند: شما درجاتتان بالاتر است یا مرحوم فانی؟

ایشان می‌گویند: به دو دلیل مرحوم فانی از من بالاتر است: اول: اینکه ایشان سید بودند و من نبودم. دوم: ایشان بار عیال کشید و من نکشیدم.[۲،۳]

ثانیا: هدایت شدن

أ: هدایت شدن دیگران

شاهد

آیة الله شیخ علی پناه اشتهاردی از قول امام خمینی: خورشید خود را بالای سر ماشین کشیده بود و باران گرما بر سرمان می‌ریخت. بیابان سوزان و بی‌انتها در چشم‌هایمان رنگ می‌باخت و به کبودی می‌گرایید. از دور هم، چیزی دیده نمی‌شد.

ناگاه ماشین ما که از مشهد عازم تهران بود از حرکت، ایستاد.

راننده که مردی بلند و سیاه چرده بود با عجله پایین آمد و بعد از آنکه ماشین را براندازی کرد خیلی زود عصبانی و ناراحت به داخل ماشین برگشت و گفت: بله پنچر شد و آن‌گاه به صندلی ما که در وسط‌های ماشین بود، آمد، به من چون سید بودم حرفی نزد، ولی به حاج شیخ عباس قمی رو کرد و گفت: اگر می‌دانستم، تو را اصلا سوار نمی‌کردم، از نحسی قدم تو بود که ماشین، ما را در این وسط بیابان خشک و برهوت معطل گذاشت. یا الله! برو پایین و دیگر هم حق نداری سوار این ماشین بشوی.

البته راننده تا حدّی تقصیر داشت. این طاغوت و حکومت ضد دین زمان بود که تبلیغات ضد اسلام و روحانیت را به جایی رسانده بود که عده زیادی از مردم، قدم آخوند و روحانی را نحس می‌دانستند و اگر گرهی در کارشان می‌افتاد و آخوندی آن‌جا حضور داشت، به حساب او می‌گذاشتند.

---

۱. داستان‌های شگفت/۱۱۵.

۲. داستان‌هایی از مردان خدا/ مقام آخوند.

۳. آخوند کاشی تا آخر عمر ازدواج نکردند.

مرحوم شیخ عباس بدون اینکه کوچک‌ترین اعتراضی کند و حرفی بزند، بلند شد و وسایلش را برداشت و از ماشین پیاده شد. من هم بلند شدم که با او پیاده شوم، اما او مانع شد، ولی من با اصرار پیاده شدم که او را تنها نگذارم، اما او قبول نمی‌کرد که با او باشم، هر چه من پافشاری می‌کردم، او نهی می‌کرد، دست آخر گفت: فلانی راضی نیستم تو این‌جا بمانی. وقتی این حرف را از او شنیدم دیدم که اگر بمانم بیشتر او را ناراحت می‌کنم تا خوشحال کرده باشم، برخلاف میلم از او خداحافظی کرده و سوار ماشین شدم... .

بعد از مدتی که او را دیدم جریان آن روز را از او پرسیدم.

گفت: وقتی شما رفتید خیلی برای ماشین معطل شدم. برای هر ماشینی دست بلند می‌کردم، نگه نمی‌داشت، تا اینکه کامیونی که بارش آجر بود، برایم نگه داشت.

وقتی سوار شدم، راننده آدم خوب و خون‌گرمی بود و به گرمی از من پذیرایی کرد و تحویلم گرفت.

خیلی زود با هم گرم شدیم. قدری که با هم صحبت کردیم متوجه شدم که او ارمنی است و مسیرش همدان است، از دست قضاء من هم می‌خواستم به همدان بروم، چون مدت‌ها بود که دنبال یک سری مطالب می‌گشتم و در جایی نیافته بودم فقط می‌دانستم که در کتاب‌خانه مرحوم آخوند همدانی در همدان می‌توانم آن‌ها را به دست آورم، به این خاطر می‌خواستم به همدان بروم.

راننده با آنکه ارمنی بود، آدم خوب و اهل حالی بود، من هم از فرصت استفاده کردم و احادیثی که از حفظ داشتم درباره احکام نورانی اسلام، حقانیت دین مبین اسلام و مذهب تشیع و... برایش گفتم.

وقتی او را مشتاق و علاقه‌مند دیدم، بیشتر برایش خواندم، سعی می‌کردم مطالب و احادیثی بگویم که ضمیر و وجدان زنده و بیدارش را بیشتر زنده و شاداب کنم.

تا اینکه به نزدیکی‌های همدان رسیدیم. نگاهم که به صورت راننده افتاد دیدم قطرات اشک از چشمانش سرازیر است و گریه می‌کند، حال او را که دیدم دیگر حرفی نزدم.

سکوتی عمیق مدتی بر ما حکم‌فرما شد. هنوز چند لحظه‌ای نگذشته بود که آن سکوت سنگین را شکست و با همان چشم اشک آلود گفت: فلانی! این‌طور که تو می‌گویی و من از حرف‌هایت برداشت کردم، پس اسلام دین حق و جاودانی است و من تا به حال در اشتباه بودم. شاهد باش من همین الآن پیش تو مسلمان می‌شوم و به خانه که رفتم تمام خانواده و فامیل‌هایی را که از من حرف شنوی دارند، مسلمان می‌کنم. بعد هم گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولیّ الله.[1]

ب: هدایت شدن خود انسان

شاهد

---

۱. عاقبت به خیران عالم ج۲/ امام خمینی از شیخ عباس قمی می‌گوید.

۱ـ آیة الله سید محمود مجتهد سیستانی: شخصی مسیحی مذهب با کامیون خود در گردنه‌های... رانندگی می‌کرده است. گردنه‌های مزبور خیلی خطرناک است. ماشین کیلومترها از دامنه کوه‌ها بالا می‌رود، به طوری که سطح زمین معلوم نمی‌شود و از آن مکان غیر از غبار چیزی پیدا نیست، و گویا مثل آب دریا است و اگر کسی از بالا به پایین بیفتد هیچ اثری از او باقی نمی‌ماند.

خلاصه، در حین رانندگی، ماشین فرد مسیحی از جاده خارج شده و به طرف پایین سرازیر می‌شود. حین سقوط، در حالی که راننده و کامیون بین زمین و آسمان قرار داشته‌اند از ته دل صدا می‌زند: یا أبا الفضل!

یک مرتبه به طرز اعجاب انگیزی یک دست بزرگ، ظاهر می‌شود و کامیون را می‌گیرد و روی جاده اصلی می‌گذارد.

مسیحی خوشبخت که این کرامت بسیار عجیب را از آن حضرت مشاهده می‌کند، مستبصر شده، به مشهد مقدس می‌آید و خدمت آیة الله العظمی حاج سید یونس اردبیلی شیعه می‌شود.[۱]

۲ـ حجة الاسلام علی میرخلف‌زاده از قول یکی از علماء و ایشان از قول مرحوم شیخ عبد الزهراء کعبی (از منبری‌های معروف): در آن ایّام محرمی که در بحرین منبر می‌رفتم، یک روز از کنار خیابانی می‌گذشتم. جوانی با من برخورد کرد و دستم را بوسید. بعدا متوجّه شدم این جوان، مهندس و سنّی است. از من درخواست کرد و عرض نمود که: آشیخ عبد الزهراء! ما شب تاسوعا یک مجلس روضه داریم، از شما دعوت می‌کنم تشریف بیاورید و روضه بخوانید.

گفتم: وقت ندارم، کار دارم، مجلس‌هایم زیاد است و نمی‌رسم.

یک وقت دیدم منقلب شده، اشک از چشم‌هایش جاری شد و گفت: اگر نیایی شکایتت را به فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها می‌کنم.

من منقلب شدم و گفتم: اشکالی ندارد، آدرس منزلت را به من بده، بعد از اینکه مجالسم تمام شد خودم را به آن‌جا می‌رسانم.

شب تاسوعا فرا رسید. وارد منزل مهندس سنی شدم. جمعیت عظیمی از علمای شیعه و سنی نشسته بودند. وقتی که طرف منبر رفتم، همین‌که پایم را روی پله اول منبر گذاشتم، این جوان مهندس سنی جمله‌ای گفت که دلم را آتش زد و مرا منقلب نمود، گفت: شیخ عبد الزهراء! وقتی بالای منبر رفتی روضه پهلوی شکسته فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها را بخوان.

گفتم: جوان! نمی‌شود، مجلس اقتضاء نمی‌کند!

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۵۹۴/۲.

گفت: مجلس مال من است، منبر مال من است، آیا اجازه ندارم برای حضرت زهرا سلام الله علیها روضه خوانی بکنم؟!

رفتم بالای منبر و شروع کردم به روضه.

یک وقت متوجّه شدم صدای شکستن چیزی می‌آید، همین‌که نگاه کردم، دیدم این آقای مهندس استکان‌ها را دارد به سر و صورت می‌زند و صدا می‌زند: یا فاطمة الزهرا سلام الله علیها!

منقلب شدم و مردم هم منقلب شدند تا اینکه مجلس تمام شد.

از منبر پایین آمدم. مرا به اتاق پذیرایی راهنمایی کردند. وارد اتاق پذیرایی شدم و سر سفره نشستم.

مهندس سنی به من و علمای سنی رو کرد و گفت: آقایان علماء و شیخ عبد الزهراء کعبی! من مدتی است که شیعه حضرت زهرا سلام الله علیها شده‌ام، اگر اجازه بفرمایید، برایتان داستانی دارم.

یک روز در اداره سر کار بودم، تلفن به صدا در آمد. گوشی تلفن را برداشتم، همسرم گفت: سریع بیا که بچه دارد می‌میرد.

فوراً خود را به منزل رساندم، دیدم بچه در حال تب و تاب است و درهمی میان گلوی بچه افتاده است. ما این در و آن در زدیم و خلاصه به هر طریقی بود بچه را به لندن بردیم و وارد بیمارستان شده و بچه را به اتاق عمل بردند.

من میان سالن بیمارستان قدم می‌زدم و مضطرب و پریشان و افسرده بودم. یک دفعه یادم آمد که شیعه‌ها می‌گفتند: حضرت زهرای مرضیه سلام الله علیها باب الحوائج است. سیم دلم را وصل کردم، متوجّه قبرستان بقیع شدم و عرض کردم: بی‌بی جان سلام الله علیها! اگر فرزندم را خوب کنی، نامش را حسین می‌گذارم. (در همین حال در میان مجلس صدا زد: پسرم! حسین! بیا و پسرش وارد مجلس شد).

عرض کردم: بی‌بی جان! قول می‌دهم شیعه شوم و برایت روضه خوانی کنم.

در حال اضطراب بودم که یک‌دفعه دیدم تمام دکترها و پرستارها سراسیمه به طرف من آمدند، صورتشان سرخ شده بود.

گفتم: چه خبر است! بچه‌ام چه شده است!

گفتند: آقای مهندس در خانه حضرت مسیح علیه السلام رفتی؟

گفتم: نه مگر چه شده؟

گفتند: معجزه شده، بچه‌ات از دست رفته بود، با حال معجزه بچه‌ات بلند شد.

گفتم: در خانه زهرای پهلو شکسته سلام الله علیها رفتم.[۱]

---

۱. کرامات الفاطمیه۳/ک۳۸.

ثالثا: گناهان و اعمال زشت

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: بلا همیشه در بدن و مال و فرزندان مرد و زن مؤمن وجود دارد تا اینکه خداوند را در حالی که هیچ گناهی بر او نباشد، ملاقات نماید.[۱]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام: زمانی که گناهان مؤمن زیاد شده و عملی (هم) نداشته باشد که آن گناهان را بپوشاند، خداوند او را به حزن و اندوه مبتلا می‌سازد تا از طرف مؤمن گناهانش را بپوشاند.[۲]

۳ـ امیرالمؤمنین علی: بیماری فرزند (که باعث ناراحتی پدر و مادر است) برای آن دو، کفاره (گناهان) است.[۳]

۴ـ امیرالمؤمنین علی: حقیقتا که خدای تعالی بندگانش را به هنگام طولانی شدن گناهان، به وسیله نقصان و کاستی میوه‌ها و گرفتن برکات و بستن (در) گنجینه‌های خیرات، گرفتار و مبتلا می‌نماید تا توبه کننده‌ای توبه کند و ریشه کَننده‌ای ریشه (گناه) را کَنده و متذکری (خداوند را) به یاد آورده و بازدارنده‌ای (خود را از گناه) بازدارد و... .[٤]

۵ـ امیرالمؤمنین علی: سپاس خدایی را که تطهیر گناهان شیعیان ما را در دنیا به وسیله سختی‌ها قرار داد تا طاعات و عباداتشان سالم مانده و به خاطر آن‌ها مستحق اجر و ثواب باشند.[۵]

۶ـ جعفر بن محمد الصادق: امراض چند گونه است: یکی مرض امتحان و دیگری مرض عقوبت، و (سوم) مرضی که علّت فنا (و مرگ) می‌باشد.[٦]

۷ـ موسی بن جعفر الکاظم: مثَل مؤمن، مثَل دو کفه ترازو است، هر چه بر ایمانش افزوده شود بر بلایش افزوده می‌گردد تا خداوند عزّ و جلّ را پاک و به دور از گناهان ملاقات نماید (بلا باعث تطهیر انسان از گناه است).[۷]

---

۱. بحار الأنوار ج۶۴/۲۳۶.

۲. دعوات/۱۲۰.

۳. تهذیب الأحکام ج۸/۱۱۵.

٤. إرشاد القلوب ج۱/۳۲.

۵. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام/۲۲.

٦. احتجاج ج۲/۳۴۱. (ترجمه جعفری ج۲/۲۲۰).

۷. امالی طوسی/۶۳۱.

۸ـ علی بن موسی الرضا: بیماری برای مؤمن، پاک کردن (از گناهان) و رحمت، و برای کافر، عذاب نمودن و لعنت است، و بیماری هم‌چنان در مؤمن می‌ماند تا گناهی بر او نماند.[۱]

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله محمدتقی بهجت: روایت عجیب و غریبی از حضرت رسول نقل کرده‌اند که: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِدَائِكُمْ مِنْ دَوَائِكُمْ دَاؤُكُمُ الذُّنُوبُ وَ دَوَاؤُكُمُ الِاسْتِغْفَارُ».[۲] «آیا درد و درمان شما را به شما خبر ندهم؟ درد شما گناهان، و دوا و درمانتان استغفار است».

بنده، این حدیث را در جوامع روایی ندیده‌ام. یعنی: سرت درد می‌کند، دواؤکم الاستغفار، پایت درد می‌گیرد، دوای آن استغفار است، گوش و دندان درد می‌کند، دواؤکم الاستغفار، و... یعنی یک نسخه برای درمان همه دردها![۳]

۲ـ شهید آیة الله سید عبد الحسین دستغیب: آن‌چه در بین مردم گفته می‌شود که: فلان خانه مثلاً بد قدم است و هر کس در آن ساکن شد به تهیدستی یا گرفتاری یا مرگ زودرس مبتلا می‌شود، حرفی است خراف و خالی از حقیقت، و جز تطیّر و فال بد زدن چیز دیگری نیست و حقیقت امر آن است که هر نوع بلایی که به آدمی می‌رسد تا برسد به مرگ زودرس و کوتاهی عمر، سببش کردارهای ناشایسته خود انسان است. در قرآن مجید می‌فرماید: «و آن‌چه به شما از مصیبت و بلا می‌رسد، پس به سبب گناهان و زشت‌کاری‌های شماست و خداوند از بسیاری از گناهانتان در می‌گذرد».[٤]

بلاهای همگانی مانند قحطی و گرانی و زلزله‌های خراب کننده و وبا و مانند این‌ها یکی از اسبابش گناهان اجتماعی است و بلاهای خاصه که به هر فردی در نفْس یا اولاد یا مال و آبرو و آن‌چه راجع به اوست، می‌رسد، سببش گناهان شخص است تا جایی که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: کسانی که به سبب گناهان می‌میرند بیشترند تا آن‌هایی که به اجلی که برایشان مقرر شده می‌میرند و هم‌چنین آن‌ها که به سبب احسان و کارهای خیر عمر می‌کنند از آن‌ها که به اجل خود می‌مانند و زندگی می‌کنند، بیشترند.[۵،٦]

---

۱. جامع الأخبار/۱۶۳.

۲. جامع الأخبار/۵۷.

۳. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۳۴۴.

٤. سوره شوری/۳۰.

۵. امالی طوسی/۳۰۵.

٦. داستان‌های شگفت/۲۹۹.

۳ـ آیة الله سید عبد الکریم کشمیری: با مراقبه می‌توان به علت کسالت‌های روحی پی برد و درصدد برطرف کردن آن‌ها برآمد. ای بسا! که این قبض‌های روحی و گرفتگی‌های درونی، ناشی از اعمال ناشایسته‌ای باشد که انجام داده‌ایم و با استغفار و عدم تکرار آن‌هاست که می‌توان موجبات بسط و انبساط روحی را برای خود فرد فراهم ساخت.[۱]

۴ـ جعفر آقای مجتهدی: ازدواج مسأله ساده‌ای نیست! علاوه بر کُفْویت و سنخیت، شرائطی را می‌طلبد که طرفین ملزم به رعایت آن هستند.

اولین شرط، سامان بخشیدن به امور زندگی است. اگر در زندگانی مشترک، تفاهم و تشریک مساعی نباشد و در روابط فی مابینِ زن و شوهر، یک‌دلی و صمیمیت و از خود گذشتگی، حرف اول را نزند و مرد خانه از کنار مسؤولیت‌هایی که شرعا و اخلاقا بر عهده دارد، بی‌تفاوت عبور کند، دیری نمی‌گذرد که کانون گرم خانواده به سردی می‌گراید و بنیان مرصوص زندگی مشترک آسیب می‌بیند و قبضی که در این رابطه نصیب روح آدمی می‌گردد به صورت یک عامل بازدارنده عمل می‌کند و انسان را از توفیقات بسیاری محروم می‌سازد.[۲]

شاهد

۱ـ آیة الله خزعلی: شخصی در بایگانی یک اداره کار می‌کرد. رئیس اداره پرونده‌ای را از او می‌خواهد و او هر چه می‌گردد پیدا نمی‌کند. این کار تا چهل روز ادامه پیدا می‌کند، ولی نتیجه‌ای نمی‌گیرد.

رئیس اداره ناراحت می‌شود و می‌گوید: اگر پرونده را تا فردا پیدا نکنی تو را از اداره اخراج می‌کنم.

این شخص خیلی ناراحت می‌شود.

یکی از آقان به ایشان می‌گوید: چه شده؟ چرا این‌قدر ناراحتی؟

و او تمام جریان را بیان می‌کند.

ایشان می‌گوید: با آقای شیخ رجب‌علی خیاط صحبت کن.

گفت: ایشان را نمی‌شناسم. اتفاقاً در همان حین جناب شیخ رجب‌علی داشت از آن‌جا رد می‌شد.

گفت: همین آقایی که عبا روی دوشش است، همین است. برو با او صحبت کن تا تو را راهنمائی کند.

گفت: همین‌که سلام کردم، شیخ فرمود: تو به خاطر پرونده آمده‌ای؟ پرونده گم کرده‌ای؟

گفت: من متحیر شدم و گفتم: بله! چه طور؟

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۲/۴۱۷.

۲. در محضر لاهوتیان ج۱/۳۹۰.

فرمودند: این چوبی است که خدا دارد به تو می‌زند، به خاطر اینکه با زن و بچه‌های برادرت قهر کرده‌ای. چون صله رحم نکردی، خدا چوبت می‌زند. چرا با خانواده برادرت و بچه‌های یتیمش قطع ارتباط کردی؟

گفت: آخر، آقا! زن فلان... .

آقا فرمودند: همین‌که دارم به تو می‌گویم. اگر می‌خواهی پرونده‌ات پیدا شود، باید بروی صله رحم کنی. قدری میوه بگیر و برو بچه‌ها را بخندان و خوشحال کن تا فردا پیدا شود، در غیر این صورت همین است که داری.

گفتم: چشم آقا! می‌روم. بعد همین‌که خواستم حرفی بزنم، فرمود: همین‌که به تو گفتم. برو معذرت خواهی و کمک کن.

من رفتم میوه گرفتم و آمدم درِ خانه و از زن اخوی معذرت خواهی کردم و با بچه‌ها هم خیلی گرم گرفتم و این‌ها را قدری خنداندم و صحبت کردیم و بعد آن‌ها را به منزل دعوت کردم و خیلی خوشحال شدند و فردای آن روز رفتم توی اداره و روی اولین پرونده که دست گذاشتم، دیدم همان پرونده است.[1]

۲ـ شخصی خدمت مرحوم حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی آمده و گفته بود: آشیخ! تعدادی ملخ آمده‌اند دارند مزرعه مرا می‌خورند.

آقا فرموده بود: تو حق فقرا را نمی‌دهی، زکات نمی‌دهی، خوب حق فقرا را ملخ‌ها می‌خورند. چون زکات نمی‌دهی آن‌ها برمی‌دارند، آیا قول می‌دهی زکات بدهی؟

گفت: بله آقا!

آقا یک دعا برایش نوشت و فرمود: برو این دعا را توی آن زمین چال کن و از قول من به آن ملخ‌ها بگو: ملخ‌ها! شیخ حسن‌علی گفته: بلند شوید بروید پای این ساقه‌های گندم و علف‌های هرزه زمین را بخورید، من زکات می‌دهم.

من آمدم دعا را در زمین چال کردم و حرف آشیخ حسن‌علی را هم برای ملخ‌ها گفتم.

ملخ‌ها از روی خوشه‌های گندم بلند شدند و پای ساقه‌های گندم نشستند و شروع به خوردن علف‌های هرزه کردند. آن‌ها علف‌های هرزه را می‌خوردند و سیر می‌شدند.

کم‌کم گندم‌ها رشد کردند و مزرعه ما آن سال محصولی بسیار عالی داد و ما هم به قول خودمان عمل کردیم.[2]

---

۱. داستان‌هایی از مردان خدا/ صله رحم.

۲. داستان‌هایی از مردان خدا/ ملخ.

۳ـ علی مقدادی اصفهانی (فرزند حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی) از قول دو تن از کسبه بازار مشهد: از تنگی معیشت سخت در مضیقه بودیم و برای رفع این گرفتاری، به خدمت مرحوم حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی شرف‌یاب شدیم. جماعتی در انتطار نوبت بودند و ما هم منتظر نشستیم، اما ناگهان حضرت شیخ ما دو تن را از میان آن گروه به نزد خود طلبید و به یکی از ما فرمودند: تو باید کاری بکنی، ولی نمی‌کنی و به دیگری فرمودند: تو کاری که نباید بکنی، انجام می‌دهی، بروید و به وظیفه خود عمل نمائید تا وضع شما اصلاح شود.

اعتراف می‌کنیم که: یکی از ما نماز نمی‌خواند و آن دیگری شراب می‌خورد. به توصیه حاج شیخ وظائف خود را مراعات کردیم و در اثر آن، معیشت ما از تنگی به وسعت برگشت.[۱]

۴ـ مُعَتِّب: اسماعیل پسر حضرت صادق علیه‌السلام مبتلا به تب شدیدی شد. به حضرت صادق علیه‌السلام جریان را خبر دادند.

حضرت فرمود: برو از او بپرس امروز چه کار بدی کرده‌ای که خداوند فورا تو را به کیفر آن مبتلا ساخت.

وقتی وارد شدم، در بستر افتاده بود. از کارش پرسیدم. چیزی نگفت، ولی به من گفتند: امروز کنیزی که دختر شخصی به نام زلفی است را زده است (و) کنیز با درِ اطاق بر خورد نموده و صورتش مجروح شده است.

خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم و جریان را عرض کردم.

فرمود: الحمد لله، همانا ما خانواده‌ای هستیم که خداوند، فرزندانمان را در همین دنیا کیفر می‌کند سپس آن کنیز را خواست و به او فرمود: اسماعیل را به خاطر کتکی که به تو زده، حلال کن.

گفت: حلال کردم.

امام علیه‌السلام به او چیزی بخشید. سپس به من فرمود: برو ببین حالش چه طور است.

پس در حالی به نزدش رفتم که تب، او را رها کرده بود.[۲]

۵ـ آیة الله سید نورالدین میلانی: مرحوم آیة الله محمدحسن ممقانی (متوفی ۱۳۲۳ هجری قمری)، در زمان خود مرجع بزرگ شیعه محسوب می‌شد. ایشان در تجزیه و تحلیل یکی از مسائل ارث، توقف می‌کند و حل مسأله برایشان مشکل می‌شود. برای رفع این مشکل علمی، به ناچار متوسل به حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام می‌گردد.

---

۱. نشان از بی‌نشان‌ها ج۱/۶۳.

۲. بحار الانوار ج۴۷/۲۶۸. (ترجمه از زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام/۲۳۷).

شب در عالم رؤیا حضرت را در خواب می‌بیند. حضرت ابتدا مسأله مشکل او را حل می‌کند و سپس می‌فرماید: می‌دانی چرا در حل مسأله فرو ماندی؟

عرض می‌کند: خیر!

می‌فرماید: به این علت که دچار عُجب شدی و در دلت خطور کرد که ما حساب ریاضی می‌دانیم، گذشتگان که نمی‌دانستند، چه می‌کردند؟! و خدا خواست به این وسیله تو را تأدیب کند![۱]

۶ـ یکی از خادمان حرم مطهر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها: زائری وارد کفش‌داری شد و یک جفت کفش لاستیکی به من داد که بسیار کثیف بود. من به او پرخاش کردم و او چیزی نگفت.

شب که مشغول شام شدیم، اولین لقمه در گلوی همسرم گیر کرد و نزدیک بود خفه شود. هر چه تلاش کردیم، تلاش ما به جایی نرسید.

یک مرتبه متوجه شدم که چون به زائر بی‌بی سلام‌الله‌علیها تندی کرده‌ام، از سوی بی‌بی سلام‌الله‌علیها تنبیه می‌شوم.

توبه کردم و از بی‌بی سلام‌الله‌علیها معذرت خواهی کردم.

همان لحظه لقمه از گلوی همسرم پایین رفت و نفس راحتی کشید. از آن لحظه تصمیم گرفتم که هرگز با زائران بی‌بی سلام‌الله‌علیها تندی نکنم.[۲]

۷ـ آیة الله شیخ عبد الکریم حق‌شناس تهرانی: موقعی که من در قم ساکن بودم، یکی از جوان‌هایی که با من رابطه داشت، نامه‌ای به من نوشت که: فلانی! مرا برای سربازی طلبیده‌اند، شما دعا بفرمایید تا شاید از آن خلاص شوم. من هم به حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها رفتم و برای نجات او دعا کردم.

شبان‌گاه خواب دیدم که جوان مذکور به اتاقم آمده و به سینه می‌زند و حسین علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام می‌گوید.

خواب را برای مرحوم آیة الله آقای حجت نقل کردم.

ایشان چنین تعبیر فرمود: این شخص، مضطرّ است. بیشتر درباره او دعا کنید.

من هم اجابت کرده و بیشتر دعا کردم، تا آنکه شبی مجدداً در عالم خواب به من گفتند: ما رفتن به سربازی را از او بر می‌داریم به شرط آنکه او نماز بخواند و هرگاه در نماز کوتاهی کند، دوباره او را مبتلا می‌کنیم.

من پس از بیدار شدن از خواب، بسیار تعجب کردم و همان‌طور که در خواب شرط شده بود، دستوری را طی نامه به او نوشتم.

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۱/ ۴۴۰.

۲. کرامات معصومیه۳/ ک۲۹۵.

او نیز در جواب من نوشت: شما از کجا ملتفت شدید که من نماز نمی‌خوانم؟! هیچ کس حتی پدر و مادرم نیز از آن اطلاع نداشتند.[۱]

رابعا: رشد و ارتقاء کمالات روحی

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: اگر سه چیز در بنی آدم نبود، چیزی (دیگر)، سرش را پائین نمی‌آوژد (و متواضع نمی‌ساخت): بیماری و فقر و مرگ. همه این‌ها در انسان هست و با وجود این گردن‌کشی می‌کند.[۲]

۲ـ امیرالمؤمنین علی: و لیکن خداوند بندگانش را با انواع سختی‌ها آزمایش نموده و با انواع کوشش‌ها به عبادت دعوت کرده و به مشکلات مختلف گرفتار می‌سازد تا تکبر و خود بزرگ بینی را از دل‌هایشان خارج ساخته، و تذلل و فروتنی را در جان‌هایشان جای داده و درهای فضل و کرمش را به رویشان گشوده و اسباب عفو و بخشش را به راحتی در اختیارشان بگذارد.[۳]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق: خداوند عزّ و جلّ دری از رزق و روزیّ به روی بنده مؤمن، نمی‌بندد مگر آنکه (دری) بهتر از آن به رویش می‌گشاید.[٤]

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله سید رضا بهاء الدّینی: اگر کسی بخواهد از نفوس بشری به نفوس الهی و از نفوس ناری به نفوس نوری حرکت کند و به آن برسد و به تربیت‌های الهی تربیت شود، باید به صبر و صلوة استعانت جوید. باید در برابر بلا و حوادث جهانی صابر باشد، که حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «دار بالبلاء محفوفه»[۵] دنیا جهانی است که در محاصرهِ بلاست. هیچ کس از حوادث جهان، مصون نیست و راهی جز صبر و تحمل در برابر بلا ندارد. در روایات شریفه آمده است که: «إنا معشر الأنبیاء أسرع شیء البلاء إلینا، ثم الأمثل فالأمثل من الناس»[٦،۷] بلا اول سراغ دوستان خدا می‌رود. بشر اگر صابر باشد، بلا سازندهِ اوست. رفاه، سازنده نیست.

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱۷٦.

۲. خصال ج۱/۱۱۳.

۳. نهج البلاغة/۲۹۲.

٤. من لا یحضره الفقیه ج۳/۱۶۶.

۵. نهج البلاغه/۳٤۸.

٦. تفسیر عیاشی ج۲/۱۸۹.

۷. از میان همهِ پدیده‌های جهان، آن‌که بیش از همه به سوی ما انبیاء شتاب می‌گیرد، بلاست و پس از ما نیز حال خوبان چنین است، به ترتیب درجه و رتبهِ ایشان.

وقتی که راه برای انسان باز باشد و افکار او راحت باشد، ساخته نمی‌شود. اگر انسان در برابر بلا صابر باشد، این صبر، سازنده است، از او انسان درست می‌کند. از صبر و تحمل در برابر بلایا، تجربیات علمی برای او پیدا می‌شود و بسیاری از مشکلات برای او حل می‌شود. باید به صبر و صلوة، متوسل شد.[١]

خامسا: آزمایشات الهی

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام: حقیقتا که بلا برای ظالم، ادب (کردن) و برای مؤمن، امتحان و برای انبیاء، رتبه و مقام و برای اولیاء (ظاهرا مراد چهارده معصوم علیهم‌السلام است)، کرامت و ارزش است.[٢]

شاهد

ناجیه: به أبو جعفر باقر علیه‌السلام گفتم: مغیرة بن سعید می‌گوید: کسی که مؤمن باشد به جذام و پیسی و... گرفتار نمی‌شود.

أبو جعفر علیه‌السلام گفت: همانا او از داستان آن مرد خدا که در سوره یس ستایش شده است، بی‌خبر مانده است.

انگشتان آن مرد خدا، فلج مادرزاد بود. گویا هم‌اینک در برابر چشمان من است، با همان دست فلج‌زده آمد و مردم را از خشم خدا برحذر داشت. فردای آن روز که آمد، ریختند و او را کشتند.

أبو جعفر علیه‌السلام گفت: همانا مؤمن با هر بلائی آزمایش می‌شود، به هر گونه مرگ غم‌انگیزی دچار می‌شود، اما خودکشی نخواهد کرد.[٣]

سادسا: آثار وضعی بعضی مکان‌ها یا غذاها یا اعمال یا...

در این جهان هستی بعضی اعمال یا امکنه یا افراد یا غذاها و... دارای آثار وضعی خوب یا بدی هستند که اثر خودشان را بر افراد و محیط اطراف خود می‌گذارند. بر همین اساس چه بسا پایه و اساس برخی از گرفتاری‌ها این دسته از امور باشند و ما از آن بی‌خبر باشیم.

البته به این نکته نیز باید توجه داشت که نباید خداوند را به ظلم و ستم متهم ساخته و بگوئیم: تأثیر امورِ به دور از علم و اختیار ما بر ما، ظلم می‌باشد، چرا که سختی‌های ناشی از این امور علاوه بر حکمت‌های

---

١. نردبان آسمان/ درس ٣٤، بلا، زمینهِ تکامل.

٢. جامع الأخبار/١١٣.

٣. کافی ج٢/٢٥٤. (ترجمه از گزیده کافی ج١/٢٢٧).

ناشناخته‌ای که دارد باعث تطهیر روح، تقرب به خداوند، برخورداری از اجر و پاداش اخروی، بی‌رغبتی به دنیا و... می‌گردد.

سخن اولیاء الله

جعفر آقا مجتهدی: انجام اعمال مستحبی با کراهت و خستگی، موجبات قبض روحی را فراهم می‌سازد و آثار منفی دارد.[۱]

تذکر: البته به این نکته هم باید توجه کرد که مبادا شیطان با این حربه بخواهد مستحبات را برای همیشه از ما گرفته و به هنگام تصمیم بر انجام مستحبات، به ما تلقین کند که تو خسته و بی‌حالی و در چنین حالی نباید عمل مستحب انجام دهی، آری انسان خودش بهتر می‌داند که چه موقع واقعا حال انجام عمل مستحبی را دارد و چه موقع ندارد.

شاهد

۱ـ استاد محمدعلی مجاهدی (شاعر اهل‌بیت علیهم‌السلام): آیة الله کشمیری تا هنگامی که در قم در کوچه آبشار سکونت داشتند، در نهایت طراوت روحی به سر می‌بردند و به هیچ عارضه جسمی مبتلا نبودند و از وقتی که به خانه جدید منتقل شدند، غالباً با ناملایمات روحی و جسمی مواجه بودند.

روزی که در همین خانه جدید به محضرشان شرف‌یاب شدم، با قبض روحی عجیبی دست و پنجه نرم می‌کردند.

به ایشان عرض کردم: از هنگامی که به این خانه آمدید گرفتاری‌ها هم با شما آمد!

ایشان ضمن اینکه مطلب مرا تصدیق کردند، پرسیدند: شما علت این گرفتاری را از چه می‌دانید؟

گفتم: مخلص را امتحان می‌فرمایید؟

گفتند: نه به جدم! می‌خواستم نظر شما را در این‌باره بدانم. البته خودم به علت این امر پی برده‌ام و می‌خواهم ببینم که شما هم در این قضیه به همان مطلب رسیده‌اید یا نه؟!

عرض کردم: این جسارت را بر من خواهید بخشید، اگر بگویم: تمامی این مشکلات شما ناشی از سکونت در این خانه است! از در و دیوار این خانه، قبض و گرفتگی می‌بارد! خانه قبلی شما اگر چه استیجاری بود، ولی صفا و صمیمیت و انبساط و یک‌رنگی در آن موج می‌زد.

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۷۱/۲.

حضرت‌عالی تا هنگامی که در آن خانه بودید، یکی از این حالات قبض در شما دیده نمی‌شد، چهره نورانی شما همیشه باز و خندان و حالات روحی شما با روح و فتوح همراه بود، ولی از وقتی که به این خانه آمده‌اید غالب اوقات از مرارت‌ها و ملالت‌ها رنج می‌کشید!

فرمودند: همین‌طور است که گفتید، ولی به اصل مطلب اشاره نکردید!

عرض کردم: اگر خاطر شریفتان باشد قسمتی از بهای خانه فعلی را انسان پرهیزگار و بزرگواری تهیه کرد که به خاطر اقتضائات شغلی با اموال مصادره‌ای و مجهول‌المالک و رد مظالم سر و کار داشت. او اگر چه شرعاً مأذون در تصرف این‌گونه اموال بود، ولی طبیعت شما بزرگواران به اندازه‌ای لطیف و نورانی است که کوچک‌ترین کدورت‌ها را تحمل نمی‌کند اگر چه شرعاً محظوری در میان نباشد! من تردیدی ندارم که آن مرد بزگوار مبلغ مذکور را از محلی پرداخته که هیچ شبهه شرعی در آن نبوده و جوانب کار را از هر جهت رعایت کرده است، ولی نفْس سر و کار داشتن با این اموال طبعاً قبض آفرین است و موجبات ملالت و کدورت خاطر را فراهم می‌سازد.

اگر به خاطر داشته باشید بارها خودتان به من فرموده‌اید: وقتی که طبق دعوت برای صرف ناهار و یا شام به منزل کسی می‌روید، اگر غذا را از روی محبت و صمیمیت پخته باشند، اشتهای شما را برمی‌انگیزد و برای شما هیچ جِرم و سنگینی‌ای ندارد، ولی اگر با بی‌میلی و یا از روی کراهت آماده شده باشد، اگر بسیار هم گرسنه باشید رغبتی در خود به خوردن آن غذا نمی‌بینید! و اگر دچار شرم حضور شوید و از آن غذا تناول کنید، فوراً آثار سوء آن را در روح و بدن خود احساس می‌نمایید!

در حلیت و مشروعیت این دو نوع غذا هیچ مشکلی وجود ندارد، ولی یکی بهجت افزا و دیگری ملالت‌زاست!

قضیه قبض خانه فعلی حضرت‌عالی شاید به همین امر مربوط باشد! و یا شاید حکمت آن، در ریاضتی باشد که حضرت‌عالی ناخواسته، ولی دانسته با اقامت در این خانه بر خود روا داشته‌اید!

مرحوم شیخ حسن‌علی نخودکی اصفهانی بر این عقیده است که: هر چه ایام قبض به درازا بکشد، ایام بسط و گشایش روحی نیز برای سالک به همان اندازه طولانی خواهد بود. کسی چه می‌داند شاید حضرت‌عالی برای نائل آمدن به یک انبساط دامنه‌دار روحی، قبض مستمر این خانه را آگاهانه پذیرفته باشید!

مرحوم آیة الله کشمیری پس از شنیدن عرایض من، نگاه سرشار از محبت خود را به من دوخت و فرمود: فلانی! چه بیان شیرینی دارید! شما صغری و کبرای این قضیه را چنان منطقی و در عین حال با ذوق و سلیقه در کنار هم چیدید که من از شنیدن آن لذت بردم!

توجیهات‌تان عاقلانه بود و تأویلات‌تان عارفانه! من هم با شما در این قضیه هم عقیده‌ام که در پذیرفتن آن کمک به جهات مالی و اخلاقی ناگزیر شدم، ولی در مورد اینکه این قبض طولانی، یک بسط طولانی به

دنبال داشته باشد، چه عرض کنم؟ دعا می‌کنم که ان‌شاءالله همین‌طور باشد که گفتید! بله آقای مجاهدی! اوقات خوش آن بود که در کوچه آبشار به سر رفت... ![1]

۲ـ استاد محمدعلی مجاهدی (شاعر اهل‌بیت علیهم‌السلام): چند سال پیش، برادرم دکتر علی‌اکبر مجاهدی در قم به دنبال خانه‌ای می‌گشت که بخرد.

ایشان در آن موقع صبح‌ها در بیمارستان آیة الله گلپایگانی مشغول کار بودند و بعد از ظهرها در مطب خود به معالجه بیماران می‌پرداختند و توفیق آن را داشتند که هر روز خدمت حضرت جعفر آقای مجتهدی بروند و فشار خون ایشان را کنترل کنند.

در مدتی که سرگرم پیدا کردن خانه بودند، خانه‌هائی را می‌دیدند و می‌پسندیدند، ولی حضرت آقای مجتهدی می‌گفتند: به فکر خانه دیگری باشید!

روزی از روزها خانه‌ای را در خیابان بهروز (باجک) که ظاهرا جادار و نسبتا ارزان بوده و موقعیت خوبی هم داشته می‌پسندند و تصمیم به معامله می‌گیرند، ولی هنگامی که جریان خانه را با حضرت آقای مجتهدی در میان می‌گذارند، می‌فرمایند: آقا جان! این خانهِ مناسبی نیست و من در آن دلْ‌خوشی نمی‌بینم!

برادرم، علی‌رغم میل باطنی خود از انجام معامله صرف‌نظر می‌کنند و چند روز بعد خانهِ دیگری را که مورد تأیید حضرت آقای مجتهدی بوده، خریداری می‌نمایند که هنوز هم در آن خانه زندگی کرده و احساس راحتی و آسایش می‌کنند.

پس از گذشت چند هفته، خانهِ باجک به فروش می‌رسد و هنگامی که سرگرم تعمیرات آن می‌شوند در زیر پلّه‌های حیاط آن، جسدی کشف می‌شود و... .

برادرم وقتی ماجرا را برای حضرت آقای مجتهدی تعریف می‌کنند، می‌فرمایند: بله آقا جان! به خاطر همین بود که عرض کردم: در آن دلْ‌خوشی نمی‌بینم! قبضی که در اثر وجود این جنازه بر فضای آن خانه مستولی بود، اجازه نمی‌داد که ساکنان آن آسایش داشته باشند!

همسایه‌ها تعریف کرده بودند: هیچ کسی در این خانه دوام نمی‌آوَرْد و پس از مدت کوتاهی اسباب‌کشی می‌کرد و می‌رفت! و کسی علت آن را نمی‌دانست![2]

۳ـ آیة الله سید محسن خرازی از قول حجة الاسلام أبو القاسم غروی: شخصی نزد پدرم آمد و طلب استخاره کرد.

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۲/۲۳۸.

۲. در محضر لاهوتیان ج۱/۱۳۳.

پدرم گفت: بد است ضرر می‌کنی، بلکه هر معامله‌ای که انجام دهی، ضرر خواهی کرد.

آن مرد گفت: آقا! چرا این‌طور است؟ من می‌توانم کارآفرینی کنم (و خیلی ماهرم)، اما در عین حال همیشه متضرر می‌شوم.

پدرم گفت: می‌خواهی علت آن را بدانی؟

گفت: بله!

فرمود: علت آن دو چیز است: یکی به خاطر خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنی و دوم به خاطر استخفاف و بی‌اهمیتی‌ای که نسبت به نماز داری. مثلا همین امروز نماز تو قضاء شده است. هرگاه احتیاج به غسل داشتی باید قبل از طلوع آفتاب غسل کنی و نمازت را با طهارت بخوانی.

آن مرد گریه کرد و رفت.

بعد از مدتی نزد پدرم آمد، ولی هنوز خانه خود را تبدیل نکرده بود.

چندی بعد معلوم شد که این خانه از قبل محل زندان دولت بوده و در آن‌جا ظلم و ستم‌های زیادی به مردم شده است. در آب انبار آن خانه، سنگ‌های بزرگی بوده است که با برداشتن سنگ‌ها، سیاه چال‌های زندان ظاهر شد.[۱]

نکات

نکته اول: شخص گرفتار، مورد عنایت خداوند است

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: بنده‌ای در نزد خداوند، باکرامت و ارزشمند نگشت مگر اینکه بلایش زیاد شد.[۲]

۲ـ امیرالمؤمنین علی: ای آدمی‌زاد! هرگاه دیدی پروردگار سبحانت در حالی که تو گنه‌کاری بر تو پی در پی نعمت می‌فرستد، پس از او بترس (زیرا این نشانه این است که تو را به استدراج و هلاکت تدریجی مبتلا نموده است).[۳]

۳ـ محمد بن علی الباقر: بی‌تردید هرگاه خداوند، بنده‌ای را دوست داشته باشد، به شدت او را در بلا و گرفتاری غرق می‌نماید.[٤]

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱۸۷.

۲. النوادر (راوندی)/۳۰.

۳. نهج البلاغة/۴۷۲.

٤. التمحیص/۳۴.

۴ـ جعفر بن محمد الصادق: مبتلاترین و گرفتارترین مردم، انبیاء هستند (و) بعد کسانی که (از نظر مرتبه و مقام معنوی) پس از آن‌ها هستند و سپس به ترتیب هر که (در مقام و رتبه معنوی) به آن‌ها شبیه‌تر است.[1]

۵ـ علی بن محمد الهادی: هیچ بلائی نیست مگر اینکه نعمتی الهی آن را احاطه کرده است.[2]

۶ـ حسن بن علی العسکری: هرگاه دیدی که پروردگارت پی در پی بر تو بلا می‌فرستد، او را سپاس بگو (زیرا این نشانه این است که تو را دوست دارد و به تو نعمت داده است).[3]

شاهد

جعفر بن محمد الصادق: پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای خوردن طعامی دعوت شد و وقتی به منزلِ مردِ میزبان آمد، دید مرغی بر سر دیواری تخم کرد و آن تخم بر سر میخی افتاد که در دیوار باغی بود و روی آن ماند، نه افتاد و نه شکست.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن، تعجب فرمود.

آن مردِ میزبان گفت: شما از این تخم مرغ در شگفت شدید. به آن که تو را به راستی فرستاده قسم! که من هرگز زیان و غمی ندیدم.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از جا برخاست و از خوراک او چیزی نخورد (و) فرمود: خداوند به کسی که زیانی ندیده، نیازی ندارد (خداوند با او کاری ندارد).[4]

نکته دوم: تمامی بلاها و مصائب برای کسانی که قائل به ولایت و امامت بلافصل دوازده امام علیهم‌السلام بوده و به تعبیر دیگر مؤمن می‌باشند، خیر و خوبی است.

از آن‌جا که علم و آگاهی ما محدود است، در بسیاری از مواقع چیزهای شرّ را خیر، و بر عکس چیزهای خیر را شرّ می‌پنداریم، لذا ما که بر حقائق امور، مطلع نیستیم، نباید خود را محور حق و باطل بدانیم و بگوئیم: هر چه که به مذاق ما خوش آمد، خیر، و هر چه بد آمد، شرّ است.

سخن الله

---

۱. کافی ج۲/۲۵۲.

۲. تحف العقول/۴۸۹.

۳. غرر الحکم/۹۹.

٤. کافی ج۲/۲٥٦. (ترجمه از ترجمه اصول کافی (کمره‌ای) ج٥/٩٠).

و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما شرّ است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.[۱]

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق: اهل حق همیشه از روزی که بوده‌اند در گرفتاری و سختی بوده‌اند، ولی این سختی مدتش کوتاه (فقط در دنیا) و عافیت و آسایشش طولانی (در آخرت) است.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: خداوند عزّ و جلّ فرمود: بنده مؤمنم را به (سوی) هیچ چیز نمی‌گردانم مگر اینکه آن را برایش خیر قرار می‌دهم، بنا بر این باید به قضاء (و قدر) من راضی بوده و بر بلایم صبر کند و نعمت‌هایم را سپاس گذارد، (که اگر چنین باشد نام) او را در زمره صدیقین نزد خودم ثبت کنم.[۳]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق: بر مؤمن ۴۰ شب نمی‌گذرد مگر اینکه امری که باعث ناراحتیش شده (و) او را به یاد پروردگارش بیندازد، برایش رخ می‌دهد.[٤]

نکته سوم: اجر و پاداش‌های فراوانی برای کسانی که در مصائب راضی به قضاء الهی باشند، در نظر گرفته شده است.

شاهد

بنی اسرائیل به حضرت موسی علیه‌السلام گفتند: از پروردگارت برای ما عملی بخواه که با انجام آن از ما راضی شود.

پس خدای متعال به موسی علیه‌السلام وحی فرمود: به ایشان بگو: از من راضی شوند تا من (هم) از آن‌ها راضی گردم.[٥]

نکته چهارم: در گرفتاری‌ها باید صبور بود.

سخن حجج الله

---

۱. سوره بقره/۲۱۶.

۲. کافی ج۲/۲۵۵.

۳. المؤمن/۲۷.

٤. التمحیص/۴۴.

٥. مسکن الفؤاد/۸٤.

پیامبر مکرّم اسلام: و خداوند عزّ و جلّ به عزیر علیه‌السلام وحی فرمود: ... و هرگاه که گرفتاری‌ای برایت پیش آمد به بندگانم شکایت مکن، همان‌طور که وقتی بدی‌ها و زشتی‌های تو بالا می‌آید، من شکایتت را به فرشتگانم نمی‌کنم.[۱]

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله محمدتقی بهجت: البته فقرا در کمبودها و فقر و ناداری باید صبر و شکیبایی داشته باشند و بدانند که آن‌ها هم از نعمت‌های دیگری برخوردارند که اغنیا برخوردار نیستند، و ثروتمندان بلاها و ابتلائات و گرفتاری‌هایی دارند که مستضعفان و محرومان ندارند. طاوس را می‌بینی، پایش را هم ببین، زیرا خوبی و خوشی عیش، تنها به زیادی وسایل راحتی نیست، راحتی درونی و رفاه و خوشی و آرامش دل، به داشتن وسایل رفاه و راحتی نیست بلکه چه بسا وسایل رفاه، اسباب نگرانی و ناراحتی و اضطراب درونی را فراهم کنند. در کلمات امیرمؤمنان علیه‌السلام آمده است: «المصائب بالسویة مقسومة بین البریة».[۲]

گرفتاری‌ها به صورت مساوی و یک‌سان میان مردم تقسیم شده است.

یعنی پیمانه‌ها مختلفند و باید از فقر، بلا، خوشی و... پر شوند. آیا اگر همه مثل هم شوند، و همه در مال و ثروت یک‌دیگر شریک گردند، و همه در مال و دارایی مساوی و یک‌سان باشند، نظم در جامعه برقرار می‌شود؟![۳]

نکته پنجم: باید علت گرفتاری‌ها را پیدا کرد تا با برطرف کردن آن‌ها تا حد امکان به عافیت رسید. به عبارت دیگر همیشه این‌گونه نیست که انسان مجبور به تحمل سختی‌ها باشد، خیر، بلکه اگر در اعمال و رفتار خود تدبّر و اندیشه نماید، چه بسا بتواند علت و عامل مشکلات و گرفتاری‌های خود را پیدا نموده و با اقدام صحیح، آن‌ها را برطرف سازد.

سؤال: علامت اینکه آیا بلا و گرفتاری به خاطر مجازات ما است و یا نعمت می‌باشد، چیست؟

جواب

سخن اولیاء الله

---

۱. دعوات/۱٦۹.

۲. تحف العقول/۲۱۴.

۳. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۶۸.

علامه سید محمدحسین طباطبایی (در جواب سؤال از اینکه: از کجا بدانیم که بلا مانند بیماری، خیر و نعمت است تا از آن جلوگیری نکنیم، یا نقمت و شر و عذاب است تا از آن جلوگیری نماییم؟): با مراجعه کردن به قلب تا حدودی می‌شود، فهمید، به این صورت که اگر قلب، آرام و در حال تقرب و تقوا بود، می‌توان فهمید که نعمت است، و اگر دل، سخت و ناراحت بود، شر و نقمت است.[١]

عوامل حبط و تکفیر

به مناسبت اینکه مصائب را یکی از کفارات و از عوامل نابود کننده گناهان و اعمال زشت دانستیم، بهانه‌ای دست داد تا بحث مختصری راجع به مسأله حبط و تکفیر اعمال داشته باشیم.

عوامل تکفیر عمل

تکفیر در لغت به معنای پوشاندن و در اصلاح علماء، به معنای کفاره بودن و نابود کننده گناه می‌باشد. و اما برخی از عوامل تکفیر بدین قرار است:

١ـ کار نیک

سخن حجج الله

١ـ پیامبر مکرّم اسلام: هر قدر که می‌توانی از گناه بپرهیز و با مردم با اخلاق نیک، معاشرت کن، و هر گاه گناهی مرتکب شدی، عمل خوبی انجام بده تا آن گناهت را محو نماید.[٢]

٢ـ امیرالمؤمنین علی: ... حقیقتا که خداوند از مؤمن با هر حسنه و کار نیکی، سیئه و کار زشتی را می‌زداید. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ» «نیکی‌ها گناهان را نابود می‌سازد، این برای پندگیران، پند و موعظه‌ای است».[٣]

٢ـ اخلاق نیک

سخن حجج الله

---

١. در محضر علامه طباطبایی (٧٢٧ پرسش و پاسخ)/٣٥٧.

٢. امالی طوسی/١٨٦.

٣. الغارات ج١/١٤٨.

پیامبر مکرّم اسلام: بدان که حقیقتا اخلاق نیک، گناه را ذوب و محو می‌نماید، همان گونه که خورشید، یخ را ذوب می‌سازد.[١]

٣ـ صلوات بر پیامبر اکرم و خاندان او علیهم السلام

سخن حجج الله

علی بن موسی الرضا: کسی که قدرت بر (انجام) چیزی که به وسیله آن گناهانش را بپوشاند، ندارد، پس باید بر محمد و آلش علیهم السلام زیاد صلوات بفرستد چرا که صلوات، گناهان را کاملا از بین می‌برد.[٢]

٤ـ حج و عمره

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: حج خانه خدا و عمره، فقر را نابود و گناه را می‌شویند.[٣]

٥ـ سجده زیاد

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: یا رسول الله! گناهانم زیاد و عمل (خوب) من، ضعیف و کم شده است.

پیامبر فرمود: زیاد سجده کن، زیرا سجده زیاد، گناهان را می‌ریزد به همان نحو که باد، برگ درخت را می‌ریزد.[٤]

٦ـ خدمت به دیگران

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: از (جمله) کفارات گناهان بزرگ، به فریاد بی‌چاره‌ای که کمک می‌خواهد، رسیدن و گره‌گشایی از (کار) گرفتار است.[٥]

---

١. کنز الفوائد ج١/١٣٤.

٢. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج١/٢٩٤.

٣. نهج البلاغة/١٦٣.

٤. امالی صدوق/٤٩٩.

٥. دعوات/٢٢٣.

عوامل حبط عمل

حبط در لغت به معنای نابودی و فساد و در اصطلاح علماء، نابود کننده اعمال صالح و نیک است. همان‌طور که بعضی از اعمال سبب نابودی بدی‌ها و معاصی می‌شود، هم‌چنین پاره‌ای از کارها باعث زوال خیرات انسان می‌گردد. در ذیل به برخی از عوامل حبط عمل اشاره می‌نمائیم:

۱ـ ریا

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام (در جواب این سؤال که: فردای قیامت نجات در چیست؟): مسلّما نجات در این است که خدا را نفریبی تا او نیز تو را نفریبد، چون هر کس که در صدد مکر و فریب خدا برآید، خداوند به او مکری می‌رساند و رشته ایمان را از او جدا می‌کند، و نفْسش او را می‌فریبد، اگر بفهمد.

به آن حضرت عرض شد: چگونه خداوند، او را فریب می‌دهد؟

فرمود: فرمان خدا را انجام می‌دهد و با آن عمل، دیگری را جز خدا در نظر دارد، بنا بر این از ریاکاری و جلب توجّه دیگران بپرهیزید! زیرا آن، شرک به خدای عزّ و جلّ می‌باشد. همانا روز قیامت شخص ریاکار (ظاهر ساز) به چهار نام خوانده می‌شود: ای کافر! ای فریبنده! ای بی‌وفای عهد شکن! ای زیان‌کار! کردارت باطل و هدر رفت و مزدت فاسد و ناچیز شد، امروز نصیبی از خیر برایت نیست، پس مزدت را از همان کس که عملت را برای خوش‌آمدش انجام داده‌ای، بخواه![١]

۲ـ تکبر

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: پس، از آن‌چه که خدا با ابلیس کرد، عبرت بگیرید، آن‌گاه که عمل طولانی و تلاش سختش را نابود ساخت، در حالی که شش هزار سال خدا را پرستید که معلوم نمی‌شود از سال‌های دنیا است یا سال‌های آخرت، برای یک ساعت تکبّر، (همه آن عبادات بر باد رفت).[٢]

۳ـ ظلم به اجیر

سخن حجج الله

---

١. معانی الأخبار/٣٤٠. (ترجمه محمدی ج٢/٢٩٩).

٢. نهج البلاغة/٢٨٧.

امیرالمؤمنین علی: هر کس در اجر اجیری ظلم نماید (و حقش را به او ندهد)، خداوند عملش را نابود ساخته و بوی بهشت را بر او حرام می‌کند.[١]

٤ـ منت گذاری در انفاق

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام: بلاشک خداوند، ثواب احسان کننده بسیار منت‌گذار را زائل می‌نماید.[٢]

٥ـ جدال

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: از مراء و جدال[٣] بپرهیز، چرا که عملت را نابود می‌کند.[٤]

٦ـ دشمنی

سخن حجج الله

علی بن موسی الرضا: از خصومت و دشمنی با دیگران بپرهیز که باعث شک شده و عمل را از بین می‌برد.[٥]

٧ـ عُجب

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام: سه چیز (انسان را) هلاک می‌کند: بُخلی که به آن ترتیب اثر داده شده، و هوی و هوسی که دنباله روی گشته، و خودبینی و عُجب. و این عُجب، نابود کننده عمل، و سبب خشم خداوند سبحان است.[٦]

سخن اولیاء الله

---

١. من لا یحضره الفقیه ج٤/١١.

٢. تحف العقول/٤٢.

٣. بحث بر روی چیزی برای به کرسی نشاندن حرف خویش نه برای روشن شدن حق و حقیقت.

٤. تحف العقول/٣٠٧.

٥. فقه الرضا علیه السلام/٣٨٤.

٦. عدة الداعی/٢٣٥.

آیة الله محمدتقی بهجت: عُجب، کبر و حسد، مانع قبولی اعمال است، زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ».[١]

خداوند تنها از تقوی پیشگان قبول می‌کند.

هر مرتبه‌ای از تقوا برای انسان باشد، قبولی عمل او هم به همان مرتبه است.[٢]

٨ـ ترک نماز

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام: هر کس بدون هیچ عذری نمازش را نخواند تا قضاء شود، عملش نابود شده است.[٣]

٩ـ نپذیرفتن ولایت امام علیه‌السلام

سخن حجج الله

حسین بن علی الشهید: روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سواره بیرون رفت و علی علیه‌السلام همراهش پیاده می‌رفت. فرمود: ای أبا الحسن! یا سوار شو یا برگرد، زیرا خدا به من دستور داده که: وقتی من سواره‌ام تو (هم) سوار شوی و وقتی پیاده‌ام تو (هم) پیاده باشی و وقتی نشسته‌ام تو (هم) بنشینی جز در اقامه حد الهی که باید در آن نشست و برخاست کنی. و خدا به من کرامتی نداده جز آنکه مانندش را به تو داده است. و او مرا به نبوت و رسالت، مخصوص کرده و تو را در آن ولیّ من ساخته که حدودش را به پا داری و در مشکلاتش قیام کنی. به آن که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به حقّ، به نبوت مبعوث کرده قسم! کسی که منکر تو است، به من ایمان ندارد و کسی که تو را رد کند به (رسالت) من اقرار ننموده و کسی که کافر به توست، به خدا ایمان ندارد. و بلاشک فضل تو از فضل من است و حقیقتا این فضل خداوند است که فضل من برای توست و آن سخن پروردگار عزّ و جلّم است: «بگو: (مؤمنان) تنها به فضل و رحمت خداوند باید شاد باشند، (که) آن از آن‌چه که جمع می‌کنند، بهتر است»[٤]، پس فضل خداوند، نبوت پیغمبر شما است و رحمتش ولایت علی بن أبی طالب علیه‌السلام است، بنا بر این، منظور خداوند از این (آیه) نبوت و ولایت است، پس شیعه باید خوشحال باشند (چرا که) آن از آن‌چه که مخالفین از اهل و مال و فرزند در دار دنیا جمع می‌کنند، بهتر است.

---

١. سوره مائده/٢٧.

٢. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (٦٠٠ نکته)/٢٠٧.

٣. جامع الأخبار/٧٣.

٤. سوره یونس/٥٨.

یا علی! به خدا قسم! تو آفریده نشدی مگر برای آنکه پروردگارت پرستیده شود و به وسیله تو معالم دین شناخته شود و راه کهنه اصلاح گردد، هر که از تو گمراه است، گمراه است و کسی که راهی به تو و ولایتت ندارد، راهی به خدای عز و جل ندارد و این سخن پروردگار عزّ و جلّم است: «و به راستی من نسبت به کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند و به راه راست درآید، بسیار آمرزنده‌ام»[۱] یعنی به ولایت تو، پروردگارم تبارک و تعالی به من دستور داده که همان حقی که برای خودم مقرر کرده‌ام، برای تو مقرر کنم و بلاشک حق تو بر هر که ایمان آورده واجب است و اگر تو نبودی، حزب خدا شناخته نمی‌شد و به وسیله تو دشمن خدا شناخته می‌گردد و هر که با ولایت تو خدا را ملاقات نکند، چیزی ندارد و خدای عزّ و جلّ به من نازل کرد: «ای پیغمبر! آن‌چه را (که) از سوی پروردگارت به تو نازل شده، برسان»[۲] ای علی! یعنی در رابطه با ولایت تو «و اگر نرسانی تبلیغ رسالت نکرده‌ای»[۳] و اگر ولایتت را که به آن امر شده بودم، ابلاغ نکرده بودم، عملم حبط و نابود می‌شد و هر که خدای عز و جل را بی‌ولایت تو ملاقات کند، عملش حبط است این وعده‌ای است که برای من محقق است و من جز سخن پروردگار تبارک و تعالی خود را نمی‌گویم و همانا آن‌چه می‌گویم از طرف خدای عزّ و جلّ است (که) درباره تو نازل کرده است.[٤]

۱۰ـ بدخلقی

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام: بدان که بی‌تردید اخلاق بد، عمل را فاسد و خراب می‌نماید همان‌طور که سرکه، عسل را خراب می‌کند.[٥]

۱۱ـ بی‌احترامی و آزار والدین

شاهد

ملا علی کازرونی: شبی در عالم رؤیا بستان وسیعی که چشم، آخرش را نمی‌دید مشاهده کردم و در وسط آن قصر باشکوه و باعظمتی دیدم و در حیرت بودم که از آن کیست. از یکی از دربانان پرسیدم.

گفت: این قصر متعلق به حبیب نجار شیرازی است.

---

۱. سوره طه/۸۲.

۲. سوره مائده/٦۷.

۳. همان.

٤. امالی صدوق/٤۹٤. (ترجمه کمره‌ای/٤۹٤).

٥. کنز الفوائد ج۱/۱۳٤.

من او را می‌شناختم و با او رفاقت داشتم و در آن حال به مقام او غبطه می‌خوردم که ناگاه صاعقه‌ای از آسمان بر آن افتاد و یک مرتبه تمام آن قصر و بستان آتش گرفت و از بین رفت مثل اینکه اصلا نبود.

از وحشت و شدت ترس آن منظره، بیدار شدم. دانستم که گناهی از او سر زده که موجب محو مقام او شده است.

فردا به ملاقاتش رفتم و گفتم: شب گذشته چه عملی از تو سر زده است؟

گفت: هیچ! او را قسم دادم و گفتم: رازی است که باید کشف شود.

گفت: شب گذشته در فلان ساعت با مادرم گفتگویم شد و بالأخره کار به زدنش کشید.

پس خواب خود را برایش نقل کردم و گفتم: به مادرت اذیت کردی و چنین مقامی را از دست دادی.[۱]

ح) گریه از خوف خداوند

سخن حجج الله

۱ـ ابراهیم خلیل الرحمان: بار إلها! کسی که صورتش با اشکی که از خوف توست، خیس شود، چه اجری دارد؟

خداوند فرمود: مغفرت و رضوان من.[۲]

۲ـ محمد بن علی الباقر: هیچ چشمی از خوف خداوند در اشک‌هایش غرق (و پر) نمی‌شود مگر اینکه خداوند آن را بر آتش حرام می‌نماید و اگر اشک‌های چنین چشمانی بر گونه صاحبش جاری گردد، بر چهره‌اش تیرگی و خواری نمی‌نشیند و هیچ چیز نیست مگر اینکه وزنی دارد به جز اشک‌ها. حقیقتا که قطرهِ اشکی دریاهائی از آتش را خاموش می‌نماید و اگر شخصی در امتی گریسته و اشکی از او بریزد به برکت گریه او آن امت، مورد رحمت قرار می‌گیرد.[۳]

۳ـ محمد بن علی الباقر: در مناجات خداوند با موسی علیه‌السلام در کوه طور (چنین) است که: ای موسی! به قومت برسان که متقربان، به (چیزی) مثل گریهِ از خوف من، به من نزدیک نمی‌شوند.[٤]

٤ـ جعفر بن محمد الصادق: حقیقتا که شخصی به خاطر کثرت گناهانش آن‌قدر از بهشت فاصله دارد که بیشتر از فاصله زمین تا عرش است، پس از ترس خدای عزّ و جلّ به خاطر پشیمانی از گناهانش گریه می‌نماید تا اینکه فاصله بین او و بهشت کم‌تر از فاصله کاسه (یا پلک) چشم تا خود چشم می‌گردد.[۱]

---

۱. داستان‌های شگفت/۱۲۱.

۲. مکارم الأخلاق/۳۱۷.

۳. الزهد/٧٦.

٤. ثواب الأعمال/۱۷۲.

۵ـ جعفر بن محمد الصادق: اگر گریه‌ات نیامد، خودت را به گریه وادار نما که اگر به اندازه سر مگسی (اشک از چشمانت) خارج شود، پس بَه‌بَه! (خوشا به حالت).[۲]

ط) صلوات

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر یا جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام: سنگین‌ترین چیزی که روز قیامت در ترازو (ی اعمال) گذاشته می‌شود، صلوات بر محمد و بر اهل‌بیت محمد عليهم السلام است.[۳]

ی) خدمت و احسان به خلق خدا

خدمت و احسان در مورد مخلوقات مختلف با هم تفاوت داشته و میزان تقرب هر یک با دیگری فرق می‌کند. میزان ارزش و بهای احسان به خلق، از کم‌ترین حدش یعنی نسبت به حیوانات شروع شده و با آخرین مرحله یعنی احسان و خدمت به کامل‌ترین انسان‌ها تمام می‌شود.

اولا: حیوانات

شاهد

زن بدکاری وقتی‌که در مسافرتش به گودال آبی می‌رسد، می‌بیند سگی تشنه است. سگ سر در گودال آب می‌کرد و بر می‌گشت و زبانش از شدت عطش در بیابان سوزان، آویزان بود.

این زن بدکار از دیدن وضع سگ، ناراحت شد، خواست کاری بکند، دید آب گودال، پائین است. چه باید کرد؟ بند و دلوی باید باشد تا بتوان آبی بیرون آورد. در اثر ترحّم، گیسوانش را بُرید و به هم بست و بند درست کرد و به کفشش بست و آب را بالا آورده و جلوی سگ گذاشت و خلاصه تا سگ را سیراب نکرد، نرفت.

برای همین یک کار، خداوند متعال او را آمرزید.[٤]

ثانیا: سایر انسان‌ها

سخن الله

---

۱. عیون أخبار الرضا عليه السلام ج۲/۳.

۲. کافی ج۲/٤۸۳.

۳. قرب الإسناد/۹.

٤. زبدة القصص/ کمک به سگی نجاتش داد.

رحمت خداوند به نیکوکاران، نزدیک است.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: محبوب‌ترین بندگان خداوند در نزد خداوند، کسی است که برای بندگانش مفیدتر باشد و... .[۱]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: محبوب‌ترین مردم در نزد خداوند کیست؟ فرمود: مفیدترین آن‌ها برای مردم.[۲]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق: خدای عزّ و جلّ فرمود: خلق، عیال (خانواده و نان‌خور) من هستند، محبوب‌ترین آن‌ها در پیش من کسی است که به عیالم مهربان‌تر و در (رفع) نیازهایشان کوشاتر باشد.[۳]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق: هر که برای انجام کاری همراه مردم برود، ولی خیرخواهی نکند، به خدا و رسول، خیانت کرده است.[٤]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق: خداوند می‌گوید: آفریدگان من عیال من هستند و کسانی را بیشتر دوست دارم که به کارهای آنان بیشتر بپردازند و بهتر اصلاح کنند و در حاجت‌های آنان بیشتر بکوشند.[٥]

۶ـ موسی بن جعفر الکاظم: خداوند در زمین بندگانی دارد که در برآوردن نیازهای مردم می‌کوشند. اینان در روز قیامت (از سختی‌های آن) در امانند.[٦]

سخن اولیاء الله

۱ـ جعفر آقا مجتهدی

أ: اگر دلی را برای خدا به دست آورده باشید، راه خود به خدا را بسیار نزدیک کرده‌اید.[۷]

ب: در اثر توفیق خدمت است که می‌توان جاده صد ساله را به گامی طی کرد.[۸]

۲ـ شیخ رجب‌علی خیاط: من با خدای متعال انسی داشتم. التماس کردم که سرّ خلقت را به من بفرماید.

---

۱. تحف العقول/۴۹.

۲. مستدرک الوسائل ج۱۲/۳۹۰.

۳. کافی ج۲/۱۹۹.

٤. مصادقة الاخوان/۷۰. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۷۱.

٥. مصادقة الاخوان/۷۱. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۷۲.

٦. مصادقة الإخوان/۷۰.

۷. در محضر لاهوتیان ج۲/۷۲.

۸. در محضر لاهوتیان ج۲/۷۸.

خطاب آمد: احسان. احسان به خلق. آن مسأله‌ای که انسان را بعد از فرائض به حالت بندگی خداوند تبارک و تعالی می‌رساند، احسان به خلق است.[۱]

شاهد

آیة الله سید حسین بروجردی: در ایام اقامتم در بروجرد شبی در خواب دیدم به خانه‌ای وارد شدم. گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌جا تشریف دارند. به آن خانه وارد شدم و سلام کردم و در آخر مجلس که جا بود نشستم.

دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در صدر مجلس جلوس فرموده و علماء و سادات و زهّاد بزرگ، در کنار ایشان به ترتیب نشسته‌اند و مقدم بر همه و نزدیک‌تر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله سید جواد طباطبائی (برادر کوچک‌تر سید مهدی بحر العلوم که یکی از اجداد مرحوم آقای بروجردی است) نشسته است.

به فکر فرو رفتم که در میان اهل جلسه کسانی هستند که هم از سید جواد عالم‌ترند و هم زاهدتر (پس چرا او چنین مقامی دارد؟!)

یک مرتبه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که به این مضمون فرمود: سید جواد به کار مردم و اهل حاجت از همه کوشاتر بود.[۲]

اسائه به سایر انسان‌ها

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: از نفرین مظلوم برحذر باشید که تا بالای ابر، بالا رفته تا اینکه خداوند به آن نظرکرده و می‌فرماید: آن را بالا ببرید تا مستجابش کنم.[۳]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: پدرم می‌فرمود: پنج دعاست که از پروردگار تبارک و تعالی محجوب و در پرده نمی‌ماند (مستجاب است): ... و دعای مظلوم. خداوند عزّ و جلّ (به مظلوم) می‌فرماید: حتما انتقامت را می‌گیرم ولو مدتی طولش بدهم.[٤]

سخن اولیاء الله

میرزا علی آقا قاضی (در وصیت‌نامه‌شان): الله الله که دل هیچ کس را نرنجانید.[۱]

---

۱. تندیس اخلاص/۷۸.

۲. مردان علم در میدان عمل ج۴/ آیة الله بروجردی، آیة الله بروجردی در خواب دید در مجلس رسول خدا سید جواد از همه نزدیک‌تر است.

۳. کافی ج۲/۵۰۹.

٤. کافی ج۲/۵۰۹.

ثالثا: مسلمانان

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: آیا خبر ندهم به شما به چیزی که از زنا بدتر است؟ (آن) ریختن آبروی برادر (دینی) است.[۲]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام: هر کس از امتان من که درباره برادر دینی خویش مهر بورزد، خداوند خدّام بهشت را به خدمت او خواهد گماشت.[۳]

۳ـ پیامبر مکرّم اسلام: هر که به سه تن از مسلمانان اطعام کند، خداوند از سه بهشت به او اطعام کند؛ در ملکوت آسمان، و فردوس و باغ عدن که خداوند آن را به دست قدرت خود کاشته است.[٤]

۴ـ پیامبر مکرّم اسلام: هر کس نیازی را برای برادر (دینی‌اش) برآورد، (در قیامت) من در کنار میزان ایستاده‌ام، اگر خوبی‌هایش چربید (که نجات می‌یابد) و اگر خوبی‌هایش بیش (از بدی‌هایش) نشد، شفاعتش می‌نمایم.[۵]

۵ـ محمد بن علی الباقر: لقمه را به برادر دینی خود بخورانم بیشتر دوست می‌دارم تا ده گدا را سیر کنم، و ده درهم به برادر دینی خود بدهم بیشتر دوست دارم تا صد درهم به گدایان ببخشم.[٦]

۶ـ محمد بن علی الباقر: هر که در پی کار برادر مسلمان خویش برود خداوند هفتاد و پنج هزار فرشته را وامی‌دارد که بر وی سایه بگسترانند و گامی برنمی‌دارد مگر آنکه خداوند برای او به آن گام حسنه می‌نویسد و به هر گام گناهی از وی محو می‌کند و درجه‌اش را بالا می‌برد، پس هنگامی‌که آن کار را انجام بدهد، خداوند عز و جل برایش اجر یک حاجی و یک عمره‌گذار می‌نویسد.[۷]

۷ـ محمد بن علی الباقر: سه چیز از بهترین کارهاست: مسلمان گرسنه را سیر نمودن و غم از او زدودن و او را از برهنگی پوشاندن.[۸]

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۲/۴۲۷.

۲. وسائل الشیعة ج۱۲/۲۸۵.

۳. مصادقة الاخوان/۷۸. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۷۹.

٤. مصادقة الاخوان/۴۴. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۴۵.

۵. مستدرک الوسائل ج۱۲/۴۰۵.

٦. مصادقة الاخوان/۴۴. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۴۵.

۷. مصادقة الاخوان/۶۷. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۸.

۸. مصادقة الاخوان/۴۴. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۴۵.

۸ـ جعفر بن محمد الصادق: هر که با برادر خویش پی کاری رود، خواه انجام گیرد و خواه انجام نگیرد چنان است که خدا را عبادت کرده باشد.[۱]

۹ـ جعفر بن محمد الصادق: اگر مسلمانی در خرید پشیمان شود و از برادر مسلمان خود فسخ آن معامله را بخواهد و او هم بپذیرد، خداوند در روز قیامت از لغزشش درمی‌گذرد.[۲]

۱۰ـ جعفر بن محمد الصادق: یک درهم به برادر مسلمان خود ببخشم در نزدم بهتر از این است که صد درهم صدقه بدهم و یک لقمه که برادر مسلمانم (از مال من) بخورد در پیشم محبوب‌تر از این است که برده‌ای را آزاد کنم.[۳]

۱۱ـ جعفر بن محمد الصادق: هر کس حاجت مسلمانی را برآورد خداوند برای وی ده پاداش بنویسد و ده گناه از وی محو کند و ده درجه او را بالا ببرد و در سایه روزی که سایه‌ای جز سایه خداوند نیست، قرار دهد.[٤]

۱۲ـ جعفر بن محمد الصادق: هیچ مسلمانی به دیدار برادر خویش نمی‌رود مگر اینکه خداوند به او می‌گوید: ای دیدار کننده! خوش باش و بهشت بر تو گوارا باد![۵]

۱۳ـ جعفر بن محمد الصادق: هر که تنها برای خدا و به امید وعده و به انتظار رسیدن به نعمت‌های او برادر دینی خویش را دیدار کند، خداوند هفتاد هزار فرشته بر او می‌گمارد که به او بگویند: خوش باش و بهشت بر تو گوارا باد![٦]

۱۴ـ جعفر بن محمد الصادق: رفتن مسلمان در پی کار برادر مسلمانش از هفتاد طواف، در خانه خدا بهتر است.[۷]

۱۵ـ جعفر بن محمد الصادق: هر که برای کار برادر مسلمان خویش بکوشد و از آن خوشنودی خدا را بخواهد، خداوند برایش یک میلیون حسنه می‌نویسد و خویشان و همسایگان و آشنایان و برادران و کسانی که به وی در دنیا نیکی کرده‌اند را می‌آمرزد. روز قیامت که می‌شود به او می‌گویند: به دوزخ برو و از کسانی که به تو در دنیا نیکی کرده‌اند، هر که را یافتی، به اذن خدا بیرون بیاور مگر اینکه ناصبی باشد.[۸]

---

۱. مصادقة الاخوان/۵۳. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۵۳.

۲. مصادقة الاخوان/۷۲. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۷۳.

۳. مصادقة الاخوان/۳۸. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۳۹.

٤. مصادقة الاخوان/۵۴. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۵۵.

۵. مصادقة الاخوان/۵۶. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۵۷.

٦. مصادقة الاخوان/۵۷. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۵۸.

۷. مصادقة الاخوان/۶۷. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۸.

۸. مصادقة الاخوان/۶۸. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۹.

۱۶ـ جعفر بن محمد الصادق: هر که در کار برادر مسلمان خویش بکوشد و در آن تلاش نماید و خدا انجام آن را به دست وی قرار دهد، خداوند برایش یک حج و یک عمره و دو ماه اعتکاف و روزه در مسجد حرام می‌نویسد و اگر بکوشد، ولی خداوند انجام آن کار را به دست او جاری نسازد، خداوند برایش یک حج و یک عمره می‌نویسد.[۱]

۱۷ـ جعفر بن محمد الصادق: برای کسی که پی کار برادر مسلمان خویش می‌رود ده حسنه نوشته می‌شود و ده گناه از او محو می‌گردد و ده درجه بالا برده می‌شود.

راوی می‌گوید: همین‌قدر می‌دانم که امام (آن‌قدر فرمود) تا بدین‌جا رساند که: این کار با آزاد کردن ده برده برابر است و از اعتکاف در مسجد حرام برتر می‌باشد.[۲]

۱۸ـ جعفر بن محمد الصادق: حقیقتا که یک مسلمان را اطعام کنم در نزدم محبوب‌تر است از اینکه به أُفُقی از مردم طعام دهم.

(راوی پرسید: افق چیست؟

فرمود:) صد هزار (نفر) یا بیشتر.[۳]

سخن اولیاء الله

۱ـ امام خمینی خطاب به فرزندشان سید احمد

أ: پسرم! ما که از شکر او و نعمت‌های بی‌منتهایش عاجزیم، پس چه بهتر، از خدمت به بندگان او غفلت نکنیم که خدمت به آنان، خدمت به حق است چرا که همه از اویند. هیچ‌گاه در خدمت به خلق الله، خود را طلب‌کار مدان که آنان به حق، منّت بر ما دارند، زیرا وسیله خدمت به او ـ جلّ و علا ـ هستند و در خدمت به آنان، دنبال کسب شهرت مباش... و در خدمت به بندگان خدا آن‌چه برای آنان پرنفع‌تر است، انتخاب کن، نه آن‌چه برای خود یا دوستان خود، که این علامت صدق به پیش‌گاه مقدس او جلّ و علاست.[٤]

ب: و از امور مهمی که لازم است وصیت نمایم، کمک نمودن به بندگان خدا، خصوصاً محرومان و مستمندان است که در جامعه‌ها مظلوم و بی‌پناهند. هر چه توان داری، در خدمت اینان که بهترین زاد راه تو

---

۱. مصادقة الاخوان/۶۹. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۷۰.

۲. مصادقة الاخوان/۶۹. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۷۰.

۳. مصادقة الاخوان/۴۴. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۴۵.

٤. صحیفه نور ج۲۲/۳۷۳.

است و از بهترین خدمت‌ها به خدای تعالی و اسلام عزیز است، به کار بر و هر چه توانی، در خدمت مظلومان و حمایت از آنان در مقابل مستکبران و ظالمان کوشش کن.[۱]

۲ـ آیة الله محمدتقی بهجت: آیا می‌توانیم سالم بار به منزل ببریم و در عین حال به امور مسلمانان و مؤمنین بی‌تفاوت باشیم؟! آیا امکان دارد بدون اهتمام به امور مسلمانان، به مقصود برسیم؟! انما یرحم الله من عباده الرُحَمآء.[۲،۳،٤]

۳ـ آیة الله تألّهی همدانی: اگر دلی را بشکنی و جریحه‌دار کنی و از خود برنجانی، برای خودت بلکه برای اولادت تبعات و آثار وخیمه‌ای دارد، و بر عکس، نوازش دل‌های خسته و مرمّت دل‌های ویران و خاطرهای پریشان، چه لذت‌های فراوان و آثار عجیبه‌ای دارد.[۵]

شاهد

۱ـ صفوان جمّال: نزد أبی عبد الله علیه‌السلام بودم که مردی از اهل مکّه به نام میمون وارد شده و از نداشتن کرایه شکایت نمود.

امام به من فرمود: برخیز و به برادرت کمک کن.

پس برخاستم و خداوند، مشکل را آسان فرمود و کرایه او داده شد و سپس به مجلس بازگشتم.

امام به من فرمود: درباره کار برادرت چه کردی؟

گفتم: پدر و مادرم به فدای تو باد! خداوند آن را انجام فرمود.

فرمود: آگاه باش! اگر تو به برادر مسلمانت کمک کنی در نزد من بهتر است از اینکه یک هفته در خانه خدا طواف نمائی... . آن‌گاه فرمود: مردی نزد حسن بن علی علیهما‌السلام آمد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو! مرا در انجام کاری یاری ده.

---

۱. صحیفه امام ج ۱۶/۲۲۴.

۲. جعفریات/۲۰۸.

۳. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۵۱.

٤. همانا خداوند فقط به بندگان دلْ‌رحمش رحم می‌کند.

۵. رهنمودهای اخلاقی علماء و بزرگان/ بخش چهارم، فصل اول، دلجویی از دیگران.

پس امام علیه‌السلام نعلین خود را پوشید و با او به راه افتاد و در حالی که (امام) حسین علیه‌السلام به نماز ایستاده بود، بر او گذشت. (امام) حسن علیه‌السلام فرمود: چرا به سراغ أبا عبد الله علیه‌السلام نیامدی تا تو را در (بر آوردن) حاجتت یاری نماید؟ گفت: پدر و مادرم به فدای تو! از او خواستم، ولی فرمود که: معتکف است.

پس حسن بن علی علیهما‌السلام فرمود: بدان‌که بلاشک اگر به تو کمک می‌کرد برایش از اینکه یک ماه معتکف شود، بهتر بود.[۱]

۲ـ میمون بن مهران: در حضور امام حسن بن علی علیهما‌السلام نشسته بودم که مردی نزد آن حضرت آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! فلان شخص، مالی بر ذمّه من دارد و می‌خواهد مرا به زندان افکند.

امام علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم! مالی در اختیار ندارم که دین تو را بپردازم.

گفت: پس در این‌باره با او صحبت کن.

حضرت علیه‌السلام نعلینش را بر پا کرد.

گفتم: یا ابن رسول الله! آیا اعتکافت را فراموش کرده‌ای؟

فرمود: فراموش نکرده‌ام، ولی از پدرم علیه‌السلام شنیدم که از [جدّم] رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کرد که فرمود: کسی که در راه بر آوردن حاجت برادر مسلمانش بکوشد، چنان است که نه هزار سال خدا را با روزه روز و قیام شب عبادت کرده باشد.[۲]

اسائه به مسمانان

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: مبادا ظالمی را در ظلم کردن بر مسلمان مظلومی کمک کنید تا شما را نفرین کرده و دعایش مستجاب شود. همانا پدرمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: حقیقتا که دعای مسلمان مظلوم مستجاب است.[۳]

شاهد

یکی از بزرگان اهل علم و تقوا: یکی از بستگانم در اواخر عمرش مِلکی خریده بود و از استفاده سرشار آن زندگی را می‌گذارند.

---

۱. مصادقة الاخوان/۷۰. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۷۱.

۲. من لا یحضره الفقیه ج۲/۱۸۹. (ترجمه غفاری ج۲/۵۴۷).

۳. کافی ج۸/۷.

پس از مرگش او را در حالی که کور بود، دیدم. از او پرسیدم: چرا در برزخ نابینا هستی؟

گفت: مِلکی را که خریده بودم در وسط زمین مزروعی آن، چشمه آب گوارایی بود که اهالی ده مجاور می‌آمدند و از آن، آب برمی‌داشتند و حیوانات خود را آب می‌دادند. به واسطه رفت و آمدشان مقداری از زراعت من خراب می‌شد و برای اینکه سودم از آن مزرعه کم نشود و راه آمد و رفت را بگیرم به وسیله خاک و سنگ و گچ، آن چشمه را کور نموده و خشکاندم و مجاورین بی‌چاره به ناچار به راه دوری مراجعه می‌کردند. این کوری من به واسطه کور کردن چشمه آب است

به او گفتم: آیا چاره‌ای دارد؟

گفت: اگر وارث‌ها بر من رحم کنند و آن چشمه را جاری سازند تا مورد استفاده مجاورین گردد حال من خوب می‌گردد.

به ورثه‌اش مراجعه کردم و آن‌ها هم پذیرفتند و چشمه را گشودند.

پس از چندی آن مرحوم را در حال بینایی و سپاس‌گزاری دیدم.[۱]

رابعا: شیعیان

اگر کسی به روایات مراجعه کند، به خوبی متوجه خواهد شد که منظور از لفظ مؤمن که در سخنان ائمه اطهار علیهم‌السلام آمده همان افرادی‌اند که دوست‌دار آل الله علیهم‌السلام بوده و آنان را به عنوان ائمه و جانشینان بر حق رسول الله علیهم‌السلام پذیرفته‌اند. چنین افرادی بر اساس روایات متعدد، مقامشان از مقام سایر انسان‌ها چه کفار و چه مسلمانان غیر شیعه‌ای که قائل به حقانیت و امامت ائمه اطهار علیهم‌السلام نیستند (ولو در عمل نیز اهل عمل صالح باشند) بالاتر و والاتر است. لذاست که خدمت به چنین افرادی نیز ارزشی طبیعتا بالاتر و والاتر دارد.

و اما خود شیعیان را نیز از جهتی می‌توان به دو دسته اساسی تقسیم می‌نمود:

۱ـ عوام و افراد عادی شیعه

۲ـ افرادی که دارای مقامی معنوی یا علمی یا... هستند.

رابعا/۱: سایر شیعیان (عوام و افراد عادی شیعه)

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: هر کس نیازی از برادر مؤمنش برطرف سازد، مثل کسی است که خداوند را در (تمام) طول عمرش عبادت نموده است.[۲]

---

۱. داستان‌های شگفت/ ۳۳۰.

۲. امالی طوسی/ ٤٨١.

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام: خداوند در بهشت بندگانی دارد که ایشان را حاکم (و پادشاه) قرار می‌دهد.
(پرسیدند: آن‌ها کیانند؟
فرمود:) کسی که حاجت مؤمن را میان خود و خدا برآورده سازد.[۱]

۳ـ پیامبر مکرّم اسلام: بهترین کارها در نزد خداوند، شاد کردن مؤمنان است.[۲]

۴ـ پیامبر مکرّم اسلام: هیچ بنده‌ای خاندان مؤمنی را شاد نمی‌کند مگر آنکه خداوند از آن شادی برای وی مخلوقی می‌آفریند که در روز قیامت به نزدش می‌آید. هرگاه سختی‌ای بیند به او می‌گوید: ای دوست خدا! مترس.

از وی می‌پرسد: تو کیستی؟ اگر دنیا مال من بود (از بس که ارزشمندی) آن را سزاوار تو نمی‌دانستم.
پاسخ می‌دهد: من همان شادی‌ای هستم که در دل خاندان فلانی داخل کردی.[۳]

۵ـ پیامبر مکرّم اسلام: کسی که مؤمنی را دیدار کند تا او را شاد سازد، در روز قیامت خداوند هم او را مسرور می‌کند و اگر برای غمگین کردن او از وی دیدار کند، در روز قیامت خداوند، او را مغموم می‌کند و دور می‌سازد.[٤]

۶ـ پیامبر مکرّم اسلام: هر که مؤمنی را شاد کند، مرا مسرور ساخته و هر که مرا مسرور نماید، خدا را شاد ساخته است.[٥]

۷ـ پیامبر مکرّم اسلام: هر که به مؤمنی گرسنه اطعام کند، خداوند از میوه‌های بهشت به او می‌خوراند، و هر که مؤمن تشنه‌ای را سیراب کند، خداوند از شراب نابِ سر به مُهر به او می‌نوشاند و هر که بر او لباسی بپوشاند، تا زمانی‌که ریشه و نخی از آن لباس بر تن آن مؤمن است، در ضمان خداوند خواهد بود، به خدا سوگند! همانا برآوردن حاجت مؤمن از یک ماه روزه و اعتکاف برتر است.[٦]

۸ـ پیامبر مکرّم اسلام: بی‌تردید تا هنگامی که مؤمن مشغول کمک به برادر مؤمنش است، خداوند (نیز) در حال کمک به اوست و هر کس گرفتاری و مشقتی از سختی‌های دنیا را از برادر مؤمنش بردارد، خداوند (هم) هفتاد سختی و گرفتاری اُخروی را از او برمی‌دارد.[۷]

---

۱. مصادقة الاخوان/۵۵. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۵۶.
۲. مصادقة الاخوان/۶۰. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۱.
۳. مصادقة الاخوان/۶۱. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۲.
٤. مصادقة الاخوان/۶۲. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۳.
٥. مصادقة الاخوان/۶۲. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۳.
٦. مصادقة الاخوان/۴۳. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۴۴.
۷ . بحار الانوار ج۷۱/۳۱۲.

۹ـ علی بن الحسین السجّاد: من از پروردگارم شرم می‌کنم که یکی از برادرانم را ببینم و از خدا برای وی بهشت بخواهم در حال‌که از دینار و درهم (خود) بر وی دریغ کنم، پس هنگامی‌که روز قیامت شود به من گفته می‌شود: اگر بهشت از آن تو می‌بود، نسبت به آن بخیل‌تر و بخیل‌تر و بخیل‌تر بودی.[۱]

۱۰ـ محمد بن علی الباقر: تبسم انسان در صورت برادر (مؤمن) خود، حسنه و نیکی است، و دور ساختن گَردی از او حسنه و خوبی است و خداوند به چیزی که در نزدش محبوب‌تر از وارد کردن سرور و شادی بر مؤمن باشد، عبادت نشده است.[۲]

۱۱ـ جعفر بن محمد الصادق: هیچ یک از شما خیال نکند وقتی مؤمنی را خوشحال می‌نماید، فقط او را شاد ساخته بلکه به خدا سوگند! که ما را شاد نموده و بلکه (بالاتر که) به خدا قسم! رسول خدا را شادمان نموده است.[۳]

۱۲ـ جعفر بن محمد الصادق: از جمله دین‌داری انسان، دوستی او با برادران (مؤمن) خود است.[٤]

۱۳ـ جعفر بن محمد الصادق: کسی که بر برادر (مؤمن) خود پوشاکی زمستانی یا تابستانی بپوشاند، بر خداوند است که از جامه‌های بهشتی بر او بپوشاند و سختی‌های مرگ را بر او آسان کند و قبرش را وسیع سازد و هنگامی‌که از قبر بیرون می‌آید، ملائکه را در حالی که به او بشارت می‌دهند، ملاقات نماید و این، همان سخن خداوند متعال در قرآنش است (که) ملائکه با آنان روبرو می‌شوند (و می‌گویند:) «مترسید و اندوهگین نباشید و به همان بهشتی که نوید داده شدید (شاد و) بهره‌مند شوید».[٥،٦]

۱۴ـ جعفر بن محمد الصادق: هیچ مؤمنی که قدرت یاری برادر (مؤمن) خود را دارد او را به حال خود رها نمی‌کند مگر اینکه خداوند او را در دنیا و آخرت رها می‌کند (و کمکش نمی‌نماید).[۷]

۱۵ـ جعفر بن محمد الصادق: هیچ مؤمنی مقام و منصبش را برای برادر مؤمنش بذل نمی‌نماید (و از موقعیت خویش به نحو صحیح و مشروع به نفع برادر مؤمنش استفاده نمی‌کند) جز اینکه خداوند، صورتش را بر آتش حرام می‌سازد و در قیامت، تاریکی و ذلّتی به او نمی‌رسد و هر مؤمنی که مقام و منصبش از مقام و منصب برادر مؤمنش بالاتر است، (از بذل) مقام و منصبش بر برادر مؤمن خود بخل (نمی) ورزد مگر اینکه

---

۱. مصادقة الاخوان/۶۳. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۴.

۲. مصادقة الاخوان/۵۳. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۵۳.

۳. کافی ج۲/۱۸۹.

٤. مصادقة الاخوان/۷۵. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۷۶.

٥. سوره فصلت/۳۰.

٦. مصادقة الاخوان/۷۸. (ترجمه خراسانی کاظمی/۷۹).

۷. امالی صدوق/۴۸۵.

در دنیا و آخرت تاریکی و ذلتی او را فرا گرفته و در قیامت آتش پاره‌ها به صورتش می‌خورد، خواه اهل عذاب باشد و خواه اهل مغفرت.[۱]

۱۶ـ جعفر بن محمد الصادق: در روز قیامت بنده‌ای که هیچ عمل نیکی به جا نیاورده را می‌آورند و به او می‌گویند: بیندیش شاید عمل نیکی کرده باشی.

(پس فکر کرده و) به یاد می‌آورد و می‌گوید: پروردگارا! کار نیکی از من سر نزد مگر اینکه فلان بنده مؤمن تو مرا دید و از من آبی خواست تا وضو ساخته و نماز بخواند و من به او آب دادم.

آن‌گاه همان بنده مؤمن را می‌آورند و (این مطلب را از او) می‌پرسند (و) او هم به یاد می‌آورد و می‌گوید: آری پروردگارا! او را دیدم و آب خواستم و به من داد و با آن وضو ساختم و برای تو نماز گزاردم.

خداوند بزرگوار (به بنده‌ای که این لطف را در حق مؤمن نموده) می‌فرماید: تو را آمرزیدم. بنده مرا به بهشت برید.[۲]

۱۷ـ جعفر بن محمد الصادق: هر کس (به بیرون شهر رفته و) برادر (مؤمن) خویش را در بیرون شهر زیارت کند، منادی‌ای از آسمان ندا می‌دهد: فلانی پسر فلانی جزو زیارت کنندگان خدا است.[۳]

۱۸ـ جعفر بن محمد الصادق: یکی از محبوب‌ترین کارها نزد خداوند، مسرور ساختن مؤمن است.[٤]

۱۹ـ جعفر بن محمد الصادق: حقیقتا که یکی از کارهائی را که خداوند، دوست می‌دارد، شاد کردن مؤمن است.[٥]

۲۰ـ جعفر بن محمد الصادق: کسی که برادر خویش را شاد سازد به خدا سوگند! رسول خدا را شاد ساخته، و کسی که رسول خدا را شاد سازد خدا را شاد کرده است و کسی که خدا را شاد کند به خدا سوگند! که روز قیامت خدا او را در بهشت حاکم (و پادشاه) خواهد ساخت.[٦]

۲۱ـ جعفر بن محمد الصادق: کسی که برادرش را شاد کند خداوند از آن شادی صورتی نیکو می‌آفریند که او را از سختی‌های دنیا و آخرت نگه‌داری می‌کند و با او در قبر و حشر و نشر می‌باشد تا اینکه او را به نزد پروردگار برساند. سپس مؤمن به او می‌گوید: تو کیستی؟ به خدا سوگند اگر دنیا را به تو می‌دادم پاداش کمکی که به من کردی، نمی‌شد.

---

۱. امالی طوسی/۶۷۰.

۲. مصادقة الاخوان/۵۵. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۵۶.

۳. مصادقة الاخوان/۵۷. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۵۸.

٤. مصادقة الاخوان/۶۰. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۱.

٥. مصادقة الاخوان/۶۱. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۲.

٦. مصادقة الاخوان/۶۲. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۳.

پاسخ می‌دهد: من همان شادی‌ای هستم که در دنیا به دل برادر (مؤمن) خویش وارد کردی.[1]

۲۲ـ جعفر بن محمد الصادق: یکی از چیزهائی که خداوند به مؤمن اختصاص داده این است که نیکی به برادران (مؤمن) را اگر چه اندک باشد، به وی می‌آموزد و نیکی به فراوانی نیست و این (همان) است که خداوند در قرآن بیان می‌فرماید: «آنان اگر چه نیازمند باشند دیگران را بر خود برتری می‌دهند»[2] سپس فرمود: «هر که خود را از بخل، باز دارد از رستگاران خواهد بود».[3] و کسی که خداوند، این خوی را به او بیاموزد، حقیقتا که دوستش دارد و کسی را که خداوند دوست بدارد، روز قیامت اجرش را بی‌حساب، به او می‌دهد.

ای جمیل! این حدیث را به برادران (مؤمن) خود بگو، چرا که باعث تشویق و ترغیب به نیکوئی و احسان است.[4]

۲۳ـ جعفر بن محمد الصادق: هر که همراه برادر (مؤمن) خویش برود، خواه کارش را انجام دهد و خواه ندهد همچون کسی خواهد بود که یک عمر خدای را عبادت کرده باشد.

(مردی پرسید: پی حاجت برادر خود با وی بروم و طواف را هم قطع کنم؟

فرمود:) آری.[5]

۲۴ـ جعفر بن محمد الصادق: همانا شاد نمودن مؤمن و سیر کردن وی و اندوه از او زدودن و ادای دین او از محبوب‌ترین کارها در نزد خداوند بزرگ است.[6]

۲۵ـ جعفر بن محمد الصادق: ای مفضّل! آن‌چه را که به تو می‌گویم، گوش کن و بدان که درست و حق است و آن را به کار بند و به برادران ارجمندت بگو.

(مفضّل پرسید: برادران ارجمند کیانند؟

فرمود:) آنان‌که مایل به برآوردن حاجات برادران (مؤمن) خود هستند. هر کس یک حاجت برادر مؤمن خویش را برآورده کند، خداوند در روز قیامت صد حاجت او را برآورده می‌سازد که نخستین آن‌ها بهشت است، (و حاجت) دیگر آنکه نزدیکان و آشنایان و برادران او را به بهشت ببرد، ولی به این شرط که ناصبی نباشد.[7]

---

۱. مصادقة الاخوان/۶۴. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۵.

۲. سوره حشر/۹.

۳. همان.

٤. مصادقة الاخوان/۶۶. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۶۸.

۵. مصادقة الاخوان/۶۹. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۷۰.

٦. مصادقة الاخوان/۴۴. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۴۵.

۷. مصادقة الاخوان/۵۳. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۵۳.

۲۶ـ جعفر بن محمد الصادق: برآوردن حاجت مؤمن، بهتر از آزاد کردن هزار بنده و بخشیدن بارِ هزار اسب در راه خدا است.[۱]

۲۷ـ موسی بن جعفر الکاظم: خداوند، بندگانی در روی زمین دارد که در انجام کارهای مردم می‌کوشند و آنان در روز قیامت ایمن می‌باشند و هر که مؤمنی را خورسند سازد خداوند در روز قیامت او را خوشدل خواهد ساخت.[۲]

۲۸ـ علی بن موسی الرضا: بر برآورده کردن نیازهای شیعیان، و شاد نمودن آن‌ها و دفع ناراحتی‌هایشان حریص باشید، زیرا حقیقتا هیچ عملی در نزد خدای عزّ و جلّ بعد از واجبات، بهتر و افضل از شاد کردن شیعه نیست.[۳]

شاهد

۱ـ أبو بصیر: نزد أبی عبد الله علیه السلام یادی از برادران مؤمن شد. من گفتم: من ناهار و شامی نمی‌خورم مگر اینکه دو یا سه تن یا کم‌تر یا بیشتر از آنان با من باشند.

پس فرمود: فضل و برتری آنان بر تو بیشتر است تا فضل و برتری تو بر آن‌ها.

گفتم: فدای تو شوم! چرا؟ با اینکه من طعام خود را به آن‌ها اطعام می‌کنم و مالم را به آن‌ها می‌بخشم و خدمت‌کاران و خانواده‌ام به آنان خدمت می‌کنند.

فرمود: بلاشک هنگامی‌که آنان بر تو وارد می‌شوند روزیّ فراوانی برای تو می‌آوردند و وقتی‌که می‌روند با آمرزش تو می‌روند (به برکت قدوم آنان است که خداوند رزق و روزیّ و مغفرت را نصیب تو می‌نماید).[٤]

۲ـ رئاب (همسر داود رقیّ): حلوائی از خرما و روغن با خود برداشتم و در حالی که امام صادق علیه السلام مشغول غذا خوردن بود، به نزدشان برده و در جلوی ایشان گذاشتم.

حضرت آن حلوا را به یاران خویش می‌داد و می‌فرمود: هر که لقمه شیرینی به مؤمنی بخوراند، خداوند تلخی روز قیامت را از او دور می‌سازد.[٥]

---

۱. مصادقة الاخوان/۵۴. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۵۵.

۲. مصادقة الاخوان/۷۰. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۷۱.

۳. فقه الرضا علیه السلام/۳۳۹.

٤. مصادقة الاخوان/۴۵. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۴۶.

٥. مصادقة الاخوان/۴۷. (ترجمه خراسانی کاظمی)/۴۷.

۳ـ محمد بن جمهور: نجاشی که دهقان بود، حاکم اهواز و فارس شد.

یکی از کارمندانش به جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام گفت: در دفتر نجاشی مالیاتی بر عهده من است و او مردی مؤمن و فرمان‌بر است، اگر صلاح می‌دانی درباره من نامه‌ای به او بنویس.

امام به او نوشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، برادرت را شاد کن تا خدا شادت کند.

وقتی نامه به او رسید، در مجلس کار خود بود و چون تنها شد، نامه را به او داد و گفت: این نامه جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام است.

نجاشی آن را بوسید و بر دو چشم نهاد و به او گفت: چه حاجتی داری؟

گفت: مالیاتی که در دفترت بده‌کارم (را ببخش).

گفت: چه مقدار است؟

گفت: ده هزار درهم.

نجاشی، دفتردار خود را خواست و به او دستور داد تا از طرف او (مالیاتش را) بپردازد و آن را از دفتر بیرون آورَد و دستور داد برای سال آینده هم به اندازه همین مبلغ را برای او بنویسد، سپس به او گفت: تو را شاد کردم؟

پاسخ داد: بله! قربانت گردم!

سپس فرمان داد: یک مرکب سواری و یک کنیز و یک غلام، با یک دست لباس به او دادند و در عطای هر کدام می‌گفت: آیا تو را شاد کردم؟ و او جواب می‌داد: بله! قربانت گردم! و هر چه می‌گفت: بله! برایش اضافه می‌کرد تا از عطاء و بخشش فارغ شد.

سپس به او گفت: همهِ فرش این اتاق را هم که من در آن نشسته‌ام با خود ببر، چون که نامه آقای مرا در این‌جا به من دادی و هر حاجتی داری به من اظهار کن و برسان.

آن مرد بیرون رفت و پس از آن خدمت جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام رسید و همه چیز را برایش تعریف نمود و آن حضرت هم از کار او شاد شد.

آن مرد گفت: یا ابن رسول الله علیه‌السلام! گویا کاری که با من کرده، شما را شاد نمود؟

فرمود: آری، به خدا قسم! در حقیقت، خدا و رسولش را هم شاد کرد.[1]

۴ـ یکی از نزدیکان حاج شیخ رجب‌علی خیاط: روزی با تاکسی خود می‌رفتم. نابینایی را دیدم که در انتظار کمک کسی کنار خیابان ایستاده است.

---

۱. کافی ج۲/۱۹۰. (ترجمه از ترجمه اصول کافی (کمره‌ای) ج٤/٥٦٧).

پیاده شدم و از مقصد او پرسیدم.

گفت: آن سوی خیابان.

با اصرار فراوان مقصد نهایی او را پرسیدم و او را با ماشین تا آن‌جا بردم.

صبح که به محضر شیخ رفتم، فرمود: آن کوری که سوارش کردی، جریانش چه بود که خدای متعال از دیروز نوری در تو خلق کرده است؟![1]

اسائه به سایر شیعیان

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام: خداوند می‌فرماید: من با کسی که بنده مؤمن مرا خوار بدارد در جنگ می‌باشم و در کمک به دوستان خود بیشترین شتاب را خواهم کرد و... .[2]

شاهد

۱ـ استاد محمدعلی مجاهدی (شاعر اهل‌بیت علیهم‌السلام) از قول پیرمردی پاکدامن و وارسته: در اثر تهذیب نفس و ترک محرمات و مکروهات به درجه ای از لطافت روحی رسیده بودم که احساس سبک‌باری عجیبی داشتم و به تدریج چشم برزخی من باز شد و هر روز شاهد دیدن چهره‌هایی بودم که غالباً هیأت حیوانی داشتند! و به ندرت در میان آنان چهرهِ نورانی انسانی را به تماشا می‌نشستم و به همین جهت خوف عجیبی بر دلم مستولی شده بود و مانند آهوی وحشیِ مردم ندیده، از هم‌صحبتی با افراد می‌گریختم و به خلوت تنهایی خود پناه می‌بردم!

روزی همسرم که باردار بود به من گفت: فلانی! امروز سخت هوس کباب کرده‌ام! ظهر که از مغازه برمی‌گردی در سر راه خود چند سیخ کباب کوبیده بگیر و با خود به منزل بیار.

من هم به هنگام ظهر پس از بستن مغازه، از کبابی مقابل مغازه‌ام نان و کبابی تهیه کردم و آن را در روزنامه‌ای پیچیدم و زیر عبا گرفتم تا کسی آن را نبیند، و به خانه رفتم. پس از صرف کباب، احساس کردم که انگار پرده‌ای از جلوی چشم من آویخته‌اند و دیگر جایی را نمی‌بینم! با خود گفتم: دیدی؟ می‌خواستم ثواب کنم، ولی کباب شدم! مرا باش که فکر می‌کردم به خاطر خدمت ناچیزی که امروز به همسرم کرده‌ام، صحنه‌های جدیدی را به تماشا خواهم نشست و پرده‌های دیدنی دیگری را به من نشان خواهند داد!

---

۱. تندیس اخلاص/٦٤.

۲. مصادقة الاخوان/٧۴. (ترجمه خراسانی کاظمی)/٧۶.

در خلوت به محاسبه پرداختم و اعمال آن روز خود را تا به هنگام ظهر مرور کردم تا ببینم در کجای کار من اشکالی وجود داشته که به بسته شدن چشم برزخی من انجامیده است؟! ولی هر چه کاویدم به جایی نرسیدم و نتوانستم علت این عِقاب الهی را که برای من آفریده است، دریابم. به ناگزیر رو به در توسل آوردم و از محضر کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام درخواست کردم که علت بسته شدن چشم برزخی‌ام را برای من روشن کنند تا خطایی را که رفته است جبران کنم.

پس از خروج از حرم مطهر و در راه بازگشت به خانه تصادفاً با مردی آشنا شدم که دستی در سیر و سلوک داشت و از سخنان او پیدا بود که در مسیر الی الله گام‌ها برداشته و به درجات بالایی از وقوف و آگاهی رسیده است.

او به هنگام خداحافظی به من گفت: گاهی انسان سال‌ها زحمت می‌کشد و با شب زنده داری‌ها و سحر خیزی‌ها به درجه‌ای از لطافت روحی می‌رسد که صورت برزخی افراد را می‌بیند، ولی وقتی که می‌خواهد برای همسر باردارش کباب ببرد فراموش می‌کند که آن را به گونه‌ای بسته‌بندی کند که بوی آن به مشام ره‌گذران گرسنه نرسد! و نمی داند با پنهان کردن آن در زیر عبا نمی‌توان بوی کباب را پنهان کرد! و اتفاقاً در مسیر او زن بارداری قرار می‌گیرد که او هم هوس کباب کرده، ولی شوهر کارگر او قادر به برآورده ساختن نیاز طبیعی او نبوده است! او وقتی که بوی کباب را می‌شنود، بیش از پیش هوس خوردن کباب می‌کند، ولی جز حسرت، چیزی برای خوردن پیدا نمی‌کند! و خداوند غیور که ناظر بر احوال آفریدگان خود است تاوان غفلت آن بنده پرهیزگار خود را در بستن چشم برزخی او مقرر می‌فرماید، و آن بنده خدا پس از خوردن کباب احساس می‌کند که دیگر قادر به دیدن صورت‌های برزخی اشخاص نیست و با خود می‌گوید: دیدی؟ می‌خواستم ثواب کنم، ولی کباب شدم! و او نمی‌داند که غفلت خود او باعث بسته شدن چشم برزخی‌اش شده است![۱]

۲ـ حسین بن علاء: با بیست و چند نفر به سوی مکه به راه افتادیم. من در هر منزلی گوسفندی می‌کشتم.

وقتی خواستم بر جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام داخل شوم فرمود: وای بر تو ای حسین! آیا مؤمنین را خوار می‌کنی؟

عرضه داشتم: به خدا پناه می‌برم!

فرمود: باخبر شدم که در هر منزل برای آن‌ها گوسفندی می‌کشتی؟

گفتم: مولای من! به خدا قسم! من جز برای رضایت خدای تعالی گوسفند نکشتم.

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۲/۳۱۸.

فرمود: آیا ندیدی که در بین ایشان عده‌ای بودند که می‌خواستند همانند تو رفتار کنند، ولی قدرت بر آن کار را نداشتند و خویش را حقیر شمردند.

عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا علیهم السلام! استغفار می‌کنم و دیگر تکرار نمی‌نمایم.[۱]

نکته: در میان عوام شیعه، ما را به طور ویژه به رعایت حال همسر و فرزندان‌مان سفارش نموده و از تبعات آزار و اذیت و ناراحت کردن آن‌ها به شدت برحذر داشته‌اند، لذا در مورد این طبقه باید حساسیت بیشتری به خرج داده و مراقبت بیشتری نمود.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: خدمت تو به زنت صدقه است.[۲]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام: ای علی! به عیال و خانواده خدمت نمی‌کند مگر صدّیق یا شهید یا مردی که خداوند برایش خیر دنیا و آخرت را خواسته است.[۳]

۳ـ پیامبر مکرّم اسلام (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: چه کسی بزرگ‌ترین حق را بر زن دارد؟): شوهر زن.[٤]

۴ـ پیامبر مکرّم اسلام: هر کس زنی داشته باشد که با او سازگار نیست و بر رزق و روزیّ‌ای که خداوند متعال داده صبر نمی‌کند و بر مردش سخت گرفته و او را مجبور به چیزی می‌نماید که توانش را ندارد، خداوند از چنین زنی کار نیکی را که باعث محفوظ ماندنش از داغی آتش گردد، نمی‌پذیرد و تا هنگامی‌که چنین رفتاری داشته باشد، خداوند بر او خشمگین است.[٥]

۵ـ پیامبر مکرّم اسلام: اگر کسی را امر کرده بودم که برای کسی سجده کند، حتما به زن امر می‌نمودم که برای شوهرش سجده کند.[٦]

۶ـ علی بن الحسین السجّاد: و اما حق زن این است که بدانی که خداوند عزّ و جلّ او را برای تو (مایه) آرامش و انس قرار داده، بنا بر این بدان زن، نعمت خداوند بر تو است، پس احترامش کرده و با او مدارا نما و

---

۱. عدة الداعی/۱۹۱. (ترجمه از آداب راز و نیاز به درگاه بی‌نیاز/۱۵۹).

۲. کنز العمال ج۱۶/۴۰۸.

۳. جامع الأخبار/۱۰۲.

٤. من لا یحضره الفقیه ج۳/۴۳۸.

٥. ثواب الأعمال/۲۸۷.

٦. من لا یحضره الفقیه ج۳/۴۳۸.

اگر چه حق تو بر زنت واجب‌تر است، اما بر تو لازم است که بر او رحم کنی، زیرا او اسیر تو می‌باشد، و لباس و خوراکش را تأمین نمائی و هنگامی‌که نادانی نمود، او را ببخشی.[۱]

۷ـ جعفر بن محمد الصادق: هر کس در مورد خانواده‌اش به خوبی نیکی نماید، روزیّش زیاد می‌شود.[۲]

۸ـ جعفر بن محمد الصادق: هر زنی که به شوهرش بگوید: هرگز خیری از تو ندیدم، عمل (صالحش) باطل و نابود می‌شود.[۳]

۹ـ جعفر بن محمد الصادق: زن و فرزند مرد، اسیران اویند و محبوب‌ترین بندگان در نزد خدای عزّ و جلّ کسی است که در حقّ اسیران خود از همه نیکوکارتر باشد.[٤]

۱۰ـ موسی بن جعفر الکاظم: و هر کس به برادران (مؤمن) و خانواده‌اش به خوبی نیکی کند، عمرش زیاد می‌گردد.[٥]

۱۱ـ علی بن موسی الرضا: مجلس آن کس از شما در روز قیامت به من نزدیک‌تر است که خُلق و خویش بهتر باشد و بهترین شما کسی است که برای خانواده‌اش بهتر می‌باشد.[٦]

سخن اولیاء الله

جعفر آقای مجتهدی (خطاب به یکی از شاگردانش که در اوائل ازدواجش دوست داشت در مجالس معنوی توسل و ذکر و موعظه ایشان شرکت نماید): قبضی که در زمان نبودن شما در منزل، در شریک زندگی‌تان پیدا می‌شود، شما را از دستیابی به صفا و روحانیتی که که طالب آنید محروم می‌سازد، و شما وظیفه دارید که با حضور صمیمی خود در محیط خانواده، انبساط و طراوت لازم را به همسر خود هدیه کنید و تردیدی نداشته باشید که همسر شما به خاطر گذشتی که از خود نشان می‌دهید، محبت شما را با محبت پاسخ خواهد گفت و شما می‌توانید همان حالاتی را که در بیرون از محیط خانواده در جستجوی آن بوده‌اید، در محیط خانواده خود پیدا کنید و همسر خود را نیز در این حالات روحانی و معنوی شریک خود سازید. آن وقت است که خواهید دید هیچ خلوتی بهتر از خانه خود انسان نیست![۷]

---

۱. خصال ج۲/۵۶۷.

۲. دعوات/۱۲۷.

۳. مکارم الأخلاق/۲۱۵.

٤. من لا یحضره الفقیه ج۳/۵۵۵.

٥. تحف العقول/۳۸۷.

٦. صحیفة الرضا علیه السلام/۶۷.

۷. در محضر لاهوتیان ج۱/۹۲.

شاهد

۱ـ امیرالمؤمنین علی: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی بر ما وارد شد که فاطمه سلام الله علیها نزدیک دیگ نشسته بود و من عدس، پاک می‌کردم.

فرمود: یا أبا الحسن!

عرض کردم: لبیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله!

فرمود: از من بشنو، و من (چیزی) به جز دستور پروردگارم نمی‌گویم. هیچ مردی به زن خود در خانه‌اش کمک نمی‌کند مگر آنکه به ازای هر موئی که بر بدنش است، برایش عبادت یک سال که روز آن، روزه و شبش را در قیام و شب‌زنده‌داری است، می‌باشد، و خداوند متعال به او اجری مانند اجر صابران و داود نبیّ و یعقوب و عیسی علیهم السلام می‌دهد.

ای علی! هر که در خانه در خدمت خانواده‌اش باشد و از این کار ننگش نیاید، خداوند متعال نام او را در دیوان شهدا می‌نویسد و برایش در برابر هر روز و شب، ثواب هزار شهید می‌نگارد و برای هر قدمش پاداش یک حج و یک عمره ثبت می‌کند و به ازای هر رگی که در بدنش است، شهری در بهشت به او می‌بخشد.

ای علی! یک ساعت در خدمت خانواده بودن بهتر از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار عمره و بهتر از آزاد کردن هزار بنده و هزار جهاد و هزار عیادت بیمار و هزار (نماز) جمعه و هزار (تشییع) جنازه و هزار گرسنه که سیر کند و هزار برهنه که بپوشاند و هزار اسب که در راه خدا بفرستد، می‌باشد و برایش از هزار دینار که به مساکین صدقه دهد، بهتر است و برایش افضل از خواندن تورية و انجیل و زبور و قرآن است و از هزار اسیر که به اسارت بگیرد و (سپس) آن‌ها را آزاد گرداند، بافضیلت‌تر است و بهتر از هزار شتر که به مساکین و فقرا بدهد، می‌باشد و از دنیا نمی‌رود تا جای خود را در بهشت ببیند.

ای علی! هر که از خدمت به خانواده ننگش نیاید، بدون حساب وارد بهشت می‌شود.

ای علی! خدمت به خانواده کفاره گناهان کبیره است و غضب پروردگار را خاموش می‌سازد و مَهرهای حور العین است و باعث زیاد شدن حسنات و مقامات می‌گردد.

ای علی! کسی به خانواده‌اش جز صدّیق یا شهید یا مردی که خداوند خیر دنیا و آخرت را برایش خواسته است، خدمت نمی‌نماید.[۱]

۲ـ مسیّب: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه خارج شد و سلمان به استقبال حضرت آمد.

حضرت به سلمان فرمود: ای أبا عبد الله! روز خود را چگونه شروع نمودی؟

---

۱. جامع الاخبار/۱۰۲. (ترجمه از کاشف الاستار/۱۰۵).

سلمان عرض کرد: با چهار غصه روزم را آغاز کردم.

فرمود: آن چهار غم چه هستند؟

سلمان گفت: اهل و عیال از من نان و دیگر تمایلاتشان را می‌طلبند و خالق متعال، اطاعت و بندگی می‌خواهد و شیطان به معصیت امر می‌نماید و ملک الموت علیه‌السلام به دنبال جان است.

حضرت به او فرمود: ای أبا عبد الله! بر تو بشارت باد! حقیقتا که برای تو در برابر هر کدام از این چهار خصلت مقاماتی می‌باشد. و همانا روزی بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شده بودم. ایشان فرمود: ای علی! روزت را به چه نحوی آغاز کردی؟

گفتم: در حالی که چیزی (از مال دنیا) به جز آب ندارم و برای حال حسن و حسین علیهماالسلام خود غمگینم.

فرمود: یا علی! غم خانواده خوردن، مانع از آتش است و طاعت و بندگی (خداوند) خالق، امان از عذاب می‌باشد و صبر بر فقر، جهاد و بهتر از شصت سال عبادت است و غم مرگ، کفاره گناهان می‌باشد. و یا علی! بدان که در حقیقت، روزیّ بندگان بر عهده خداوند سبحان است و غصه خوردن تو نسبت به آنان نه به آن‌ها ضرری می‌رساند و نه نفعی مگر آنکه به خاطر آن، اجر می‌گیری و غمناک‌ترین غم، غم خانواده است.[۱]

۳ـ احمد انصاری (فرزند آیة الله محمدجواد انصاری همدانی): یک‌بار یکی از آشنایان از تهران خدمت آقای انصاری رسید و برای دستوالعمل گرفتن اصرار کرد.

ایشان فرمود: تو با خانمت بدرفتاری می‌کنی، برو اخلاقت را درست کن! حجاب تو این است.

آن شخص می‌گفت: «وقتی برگشتم، همسرم با ناراحتی زیاد به من گفت: باز رفتی مسافرت؟!

خم شدم و دستش را بوسیدم.

تعجب کرد و پرسید: این کار را که به تو یاد داده؟

گفتم: همان آقایی که می‌گویی: چرا پیشش رفتی».

ایشان هم به آقای انصاری علاقمند می‌شود و در سفر بعدی با هم به همدان می‌آیند و خدمت آقا می‌رسند.[۲]

۴ـ آیة الله حسن حسن‌زاده آملی: من به آقای سید محمدحسن الهی برادر بزرگتر مرحوم علامه طباطبائی که در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سید علی قاضی بود، مکرر عرض می‌کردم: وقتی خدمت آقا (یعنی مرحوم سید علی قاضی) می‌رسید، از جانب من از ایشان خواهش کنید که مرا هم در تشرف به خدمت

---

۱. جامع الاخبار/۹۱. (ترجمه از کاشف الاستار/۱۶۷).

۲. سوخته/۱۱۰.

حضرت بقیة الله ـ عجل الله تعالی فرجه ـ شریک خود نمائید و برای من نیز اجازه ملاقات بگیرید (چون می‌دانستم این دو بزرگوار به این سعادت عظمی می‌رسند).

روزی در شهر آمل، بعد از ظهر خواستم استراحتی داشته باشم که بچه‌ها داد و فریاد کردند و مانع استراحت من شدند. من عصبانی شده و با آن‌ها تندی و پرخاش کردم، ولی پس از آن، از آن حرکات خود، پشیمان شدم. از اینکه بچه‌ها را نارحت کرده بودم، وجدانم ناراحت بود.

موقع عصر رفتم بازار و مقداری شیرینی و میوه خریده و به منزل آوردم که شاید بدین وسیله دل بچه‌ها را به دست آورم، اما با این حال وجدانم آرام نمی‌گرفت و آشفته خاطر بودم. بالأخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده و با مرحوم سید محمدحسن الهی ملاقات کنم.

در تبریز وقتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از اینکه علت مسافرتم را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید علی قاضی) رساندید؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه‌ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی (سید محمدحسین طباطبائی) فرستادم که به شما برسانند و در آن نامه یادآور شدم که: وقتی پیام شما را به آقا عرض کردم آقا تأمّلی کرده و سپس با ناراحتی فرمودند: ایشان چگونه می‌خواهند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام داده و با آن‌ها دعوا کردند، این راه را طی نمایند؟! با آن اخلاق و تندی چگونه می‌شود به این رتبه و مقام رسید؟![۱]

رابعا/۲: شیعیان دارای مقام معنوی، علمی و...

یک: اولیاء الله، علماء و صلحاء

سخن حجج الله

مسیح: خوشا به حال کسی که علماء را به خاطر علمشان بزرگ و گرامی دارد و با آنان بحث و جدل نکند.[۲]

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله محمدجواد انصاری همدانی

---

۱. مردان علم در میدان عمل ج۵/ بخش سوم، مرحوم آقا سید علی قاضی در تبریز از سوء اخلاق آقای حسن‌زاده آملی خبر می‌دهد.

۲. تحف العقول/۵۱۱.

أ: بهترین عمل برای رسیدن به قرب خداوند، خدمت به خلق است، آن هم خلقی که مورد توجه خدایند، آن افراد برجسته‌ای که مورد قبول او هستند. اگر هم آن‌ها نبودند، دیگران نهال‌هایی هستند که خداوند با دست خود کاشته است.[۱]

ب: اگر هم این راه (راه سیر و سلوک و خودسازی) را رها کردید، باشد! عیب ندارد، اما هیچ وقت پشت سر عرفا بد نگوئید و اگر (بدگوئی) کردید در درّه‌ای می‌افتید که از آن خلاصی نیست.[۲]

ج: اولین خطر سالک این است که به علماء ظاهر که مروّج شریعت هستند، بدبین شود! این اول خطر سالک است، چون این‌ها مرجع شریعتند و باید به آن‌ها احترام گذاشت.[۳]

۲ـ آیة الله وحید بهبهانی (در پاسخ این سؤال که: به خاطر چه چیزی به این مقام از علم و عزت و شرف و مقبولیت در دنیا و آخرت رسیده‌اید؟): من از خودم چیزی نمی‌بینم که مستحق آن باشم. من اصلا خودم را چیزی محسوب ننموده و جزو افراد موجود به شمار نمی‌آورم. (لکن چیزی که مرا به جائی رسانده باشد این است که) هیچ گاه از تلاش برای تعظیم علماء و بزرگداشت نام آنان خودداری ننموده‌ام و هیچ وقت اشتغال به تحصیل علم را تا آن‌جا که مقدورم بوده، ترک نکرده و همیشه آن را بر هر کاری مقدم داشته‌ام.[٤]

۳ـ جعفر آقا مجتهدی: بی‌احترامی و هتک حرمت دوستداران آل الله علیهم السلام و انسان‌های راه رفته و وارسته، آثار وضعی و آنی دارد و زندگی انسان را با نکبت و مرارت و مصیبت توأم می‌سازد.[۵]

شاهد

۱ـ حجة الاسلام علی‌رضا گل محمدی: یکی از اعمالی که مدت‌ها توفیق انجام آن را داشتم، قرائت دو بار سوره «یس» در روز بود و ثواب آن را به روح پاک جناب جعفر طیار علیه السلام نثار می‌کردم که برای من برکات معنوی بسیار داشت.

یکی از روزها که به خدمت جعفر آقای مجتهدی شرف‌یاب شدم، فرمودند: آقا جان! جناب جعفر طیار علیه السلام نسبت به شما محبت خاصی دارند!

پرسیدم: چرا؟

فرمودند: آخر شما هر روز برای ایشان هدیه می‌فرستید!

---

۱. سوخته/۱۸۴.

۲. سوخته/۱۵۸.

۳. سوخته/۱۸۸.

٤. الکنی و الالقاب/۱۰۹.

۵. در محضر لاهوتیان ج۲/۷۲.

پرسیدم: چه هدیه‌ای؟!

فرمودند: شما روزی نیست که به نیت ایشان قرآن نخوانید و ثواب آن را به روح آن بزرگوار نثار نکنید! آن جناب هم در قبال این محبت مستمر، محبت خاصی نسبت به شما پیدا کرده‌اند. آقا جان! محبت، محبت می‌آورد.[۱]

۲ـ شیخ میرزا محمد بوشهری (نوه آخوند ملا عبد الله بهبهانی): جدم آخوند ملا عبد الله بهبهانی در اثر حوادث روزگار مبلغ پانصد تومان (که در آن زمان پول بسیار هنگفتی بوده است) مقروض می‌شود و پرداخت این مبلغ زیاد به صورت عادی برایش محال بود.

خدمت استاد خود جناب شیخ مرتضی انصاری می‌رسد و جریان را گزارش می‌دهد.

شیخ می‌فرماید: شما سفری به تبریز بروید، إن شاء اللّه گشایشی خواهد بود.

ایشان حرکت می‌کند و به تبریز رفته و به منزل امام جمعه شهر وارد می‌شود، اما ایشان چندان اعتنائی به او نمی‌کند.

پس از اذان صبح، رئیس التجّار شهر تبریز نزد امام جمعه می‌آید و می‌گوید: آیا شب گذشته کسی از اهل علم نزد شما آمده است؟

ایشان می‌گوید: بلکه یک نفر از اهل علم از نجف اشرف آمده است و من هنوز با ایشان صحبت نکرده‌ام که چرا آمده و کیست؟

تاجر بزرگ شهر می‌گوید: خواهش می‌کنم میهمان خود را به من واگذار کنید و سپس با کمال احترام، شیخ را به منزل می‌برد و میهمانی‌ای ترتیب می‌دهد و در آن میهمانی پنجاه نفر از تجّار را برای صرف ناهار دعوت می‌کند.

پس از صرف نهار می‌گوید: «آقایان شب گذشته در خواب دیدم که من بیرون شهر هستم، ناگاه جمال مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دیدم که سوار هستند و رو به شهر می‌آیند. دویدم و رکاب مبارک را بوسیدم و عرض کردم: ای مولای من! چه شده که تبریز ما را به قدوم مبارک مزین فرموده‌اید؟

حضرت فرمود: قرض زیادی داشتم، آمده‌ام تا در شهر شما قرض خود را ادا کنم!!

از خواب بیدار شدم و در فکر فرو رفتم. خواب را این‌گونه تعبیر کردم که حتما یکی از خواص درگاه آن حضرت قرض زیادی دارد و به شهر ما آمده است. سپس فکر کردم که مقربان درگاه حضرت، در درجه اول سادات و علماء هستند، منتهی مانده بودم که در کجا باید او را پیدا کرد. با خود گفتم: اگر از اهل علم است

---

۱. در محضر لاهوتیان ۳۰۳/۱.

حتما نزد علماء می‌رود. پس از نماز صبح از خانه بیرون آمدم، تصمیم داشتم اول خانه علماء را جستجو کنم و سپس به مسافرخانه‌ها بروم، اتفاقا اول به منزل آقای امام جمعه رفتم و این جناب شیخ را یافتم و معلوم شد که ایشان از علماء نجف هستند و از جوار آن حضرت به شهر ما آمده‌اند تا قرض ایشان ادا شود و بیش از پانصد تومان بده‌کارند. من خودم یک صد تومان می‌دهم».

سایر تجّار هم کمک کردند به گونه‌ای که تمام قرض ایشان ادا شد و مبلغی نیز اضافه آمد که با آن خانه‌ای در نجف اشرف خریداری نمود.

آن خانه فعلا موجود است و به من به ارث رسیده است.[۱]

توضیح: بر اساس این ماجرا خدمت به علماء و اهل علم، خدمت به حضرت امیر علیه‌السلام تلقی شده است.

دو: استاد و معلم

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله شیخ عبد الکریم حائری (بنیان‌گذار حوزه علمیه قم): توفیقاتی که در زندگی نصیب من شده و در پرتو آن‌ها توانستم حوزه را تشکیل دهم، همه مرهون خدماتی است که به استادم مرحوم سید محمد فشارکی کرده‌ام. زمانی ایشان به شدت بیمار شدند و کار به آن‌جا رسید که من مدت شش ماه برای قضاء حاجت ایشان طشت مهیا نموده و بدین عمل افتخار می‌کردم.[۲]

۲ـ علامه حسن حسن‌زاده آملی: یازده سال در محضر انور حکیم و عارف متألّه و شاعر مفلق جناب آقای میرزا مهدی الهی قمشه‌ای قدّس سرّه مشرّف بودم. ... شبی در جلسه درس به این تلمیذ دعا گویش فرمود: شما خیر می‌بینید.

عرض کردم: إلهی آمین! و لکن جناب‌عالی از کجا این بشارت را به این داعی می‌فرمایید؟

در پاسخم فرمود: «از اینکه شما را نسبت به اساتیدت بسیار مؤدّب می‌بینم».

آری من هیچ گاه در نزد اساتیدم یک زانو یا چهار زانو نمی‌نشستم و به دیوار تکیه نمی‌دادم و خیلی باادب و احترام می‌پرسیدم و در حضور و غیابشان وظیفه شاگردی را بیش از حدّ وظیفه پدر و فرزندی مراعات می‌نمودم.[۳]

---

۱. داستان‌های شگفت/۳۹.

۲. سیمای فرزانگان/۲۶۸.

۳. هزار و یک کلمه ج۲/۴۷۹.

سه: سادات

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام: هر کس برای یکی از فرزندانم کاری انجام دهد و آن فرزندم آن‌کار را جبران ننماید، پس خود من کارش را پاداش داده و جبران می‌نمایم.[۱]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من در روز قیامت برای چهار گروه شفاعت می‌کنم و لو گناهان اهل دنیا را با خود آورده باشند: کسی که فرزندانم را یاری کرده، و شخصی که مال خود را برای ذریّه‌ام در وقت تنگ‌دستیش خرج نموده، و کسی که با زبان و دل، ذریّه مرا دوست بدارد، و فردی که سعی در (برطرف کردن) نیازهای فرزندانم، در هنگام طرد شدن و آوارگی‌شان کرده باشد.[۲]

شاهد

۱ـ حجة الاسلام علی‌رضا گل محمدی: روزی از روزهای فصل زمستان به خاطر در امان بودن از آسیب سرما، دو عبا بر روی هم پوشیده و برای انجام کاری از منزل بیرون آمده بودم. در اثناء راه به سید طلبه‌ای برخوردم که عبای نازکی به تن داشت و از شدت سرما به خود می‌لرزید.

یکی از دو عبای خود را بر دوش او انداختم و پس از خداحافظی به دنبال انجام کار خود رفتم.

بعد از ظهر همان روز، توفیق زیارت جعفر آقای مجتهدی نصیبم شد.

ایشان با نگاه محبت‌آمیز خود مرا نواختند و بیش از پیش مورد محبتم قرار دادند و فرمودند: آقا جان! ائمه اطهار علیهم السلام به شما عنایت خاصی دارند.

عرض کردم: من که کاری نکرده‌ام و جز گناه و شرمندگی چیزی ندارم!

فرمودند: شما گه‌گاه و به موقع کارهای خوبی انجام می‌دهید که کارساز است!

عرض کردم: ممکن است بفرمائید چه کارهائی؟!

فرمودند: مثلا شما به سادات کمک می‌کنید و نیاز آنان را برآورده می‌سازید! امروز شما در حق یکی از ذراریّ حضرت زهرا سلام الله علیها خدمت شایسته‌ای انجام داده‌اید و مورد عنایت قرار گرفته‌اید![۳]

---

۱. امالی طوسی/۳۵۵.

۲. تهذیب الأحکام ج۴/۱۱۱.

۳. در محضر لاهوتیان ج۱/۳۰۰.

۲ـ ابن جوزی حنبلی: عبد الله بن مبارک در یک سال به حجّ می‌رفت و در یک سال به جهاد، و این کارش پنجاه سال طول کشید و در سالی به حج رفت و پانصد دینار با خود برد تا در کوفه شتر بخرد و به حج برود.

در این میان زنی علوی را در جای نامناسبی دید که پر یک مرغابی را می‌کَند.

عبد الله نزد او رفت و گفت: چرا چنین می‌کنی؟

گفت: از کاری که به تو مربوط نمی‌شود، مپرس.

عبد الله گفت: اصرار کردم، تا سرّ کارش را بگوید.

گفت: عبد الله! مجبورم کردی تا سرّ خود را فاش کنم. من زنی علویه هستم و چهار دختر یتیم دارم که در این ایّام پدرشان درگذشته است و امروز چهار روز است که چیزی نخورده‌ایم! اکنون دیگر گوشت «میته» برایمان حلال شده و حال می‌خواهم این میته را ببرم تا بچه‌ها بخورند.

عبد الله می‌گوید: با خود گفتم: وای بر تو! کجا چنین فرصتی برای خدمت پیدا می‌شود؟ به او گفتم: دامنت را بگشا و سپس همه دینارها را در دامنش ریختم و چنان خوشحال شد که نمی‌دانست چه طور راه برود.

به منزل بازگشتم و از فکر حجّ بیرون آمدم و بعد راه شهر خویش را در پیش گرفتم و در آن‌جا ماندم تا مردم از حج بازگشتند و برای دیدن دوستان و همسایگانم که از حجّ بازگشته بودند از خانه بیرون آمدم و به هر کدام می‌گفتم: حجّت قبول، می‌گفت: خدا حجّ تو را هم قبول کند و ما تو را در فلان مکان دیدیم و آن‌قدر گفتند تا من حیران شدم.

آن‌گاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیدم که می‌فرمود: ای عبد الله! گرفتاری فرزندانم را برطرف کردی، حال از خدا خواسته‌ام، تا فرشته‌ای به صورت تو به انجام حجّ بفرستد و هر ساله تا قیامت از طرف تو آن را انجام دهد، چه به حجّ بروی و چه نروی![1]

۳ـ در بلخ مردی علوی زندگی می‌کرد تا اینکه بیمار شد و بعد، از دنیا رفت.

همسرش گفت: با دخترانم به سمرقند رفتم تا مردم، کم‌تر ما را سرزنش کنند. اتفاقا در سرمای شدید وارد این شهر شدم و دخترانم را به مسجد بردم و خودم برای تهیّه چیزی بیرون آمدم.

دیدم مردم در اطراف شیخی اجتماع کرده‌اند، پرسیدم: او کیست؟

گفتند: شیخ شهر است.

---

۱. إرشاد القلوب ج۴۴۳/۲. (ترجمه سلگی ج۳۸۹/۲).

من نیز نزد او رفتم و حال و روزم را شرح دادم، ولی او گفت: دلیلی بر سیادتت بیاور؟ و توجّهی به من نکرد و من هم به مسجد بازگشتم.

در راه پیرمردی را در مغازه‌ای دیدم که تعدادی در اطرافش جمع‌اند، پرسیدم: او کیست؟

گفتند: او شخصی مجوسی است. با خود گفتم: نزد او بروم شاید فرجی شود، لذا نزد وی رفته و جریان را شرح دادم.

او خادمش را صدا زد و گفت: برو همسرم را خبر کن تا به این‌جا بیاید.

پس از چند لحظه بانویی با چند کنیز بیرون آمد. شوهرش به او گفت: با این زن به فلان مسجد برو و دخترانش را به خانه بیاور.

همراه این زن به منزل او آمدیم و جایی را در خانه‌اش به ما اختصاص داد و به حمام برد و لباس‌های فاخر بر ما پوشاند و انواع خوراک‌ها را به ما داد و آن شب را به راحتی سپری کردیم.

در نیمه‌های شب شیخ مسلمان شهر در خواب دید، قیامت برپاست و پرچم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر بالای سرش بلند شد.

در آن‌جا قصری سبز را دید و پرسید: این قصر از آن کیست؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: از آن یک مسلمان است.

شیخ جلو می‌رود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از او روی می‌گرداند.

عرض می‌کند: یا رسول الله! صلی‌الله‌علیه‌وآله من مسلمانم چرا از من اعراض می‌کنی؟

فرمود: دلیل بیاور که مسلمانی؟

شیخ سرگردان شد و نتوانست چیزی بگوید.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آن سخنی را که به آن زن علویه گفتی، فراموش کردی؟ و این قصر از آن آن مردی است که این زن در خانه او ساکن شده است.

در این موقع شیخ از خواب بیدار شد و بر سر و صورت خود می‌زد و می‌گریست. آن‌گاه خود و غلامانش برای یافتن زن علویه در سطح شهر به تجسّس پرداختند تا اینکه فهمیدند او در خانه یک مجوسی است.

شیخ نزد مجوسی رفت و تقاضای دیدن وی را نمود.

مجوسی گفت: نمی‌گذارم او را ببینی.

شیخ گفت: می‌خواهم این هزار دینار را به او بدهم.

گفت: نه، اگر صد هزار دینار هم بدهی نمی‌پذیرم.

وقتی اصرار شیخ را دید، گفت: همان خوابی را که دیشب تو دیده‌ای من هم دیده‌ام و به خدا قسم! من و همه اهل خانه به دست او مسلمان شده‌ایم و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیدم که فرمود: این قصر منزل آینده تو است.[۱]

چهار: والدین

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام (خطاب به مردی که عرضه داشت: من مردی جوان و بانشاطم و جهاد را دوست دارم و مادری دارم که از رفتن من به جهاد ناراحت است): برگرد و با مادرت باش. به کسی که مرا به حق، پیامبر، مبعوث ساخته قسم! انس یک شبش با تو از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است.[۲]

۲ـ علی بن الحسین السجّاد: مردی پیش پیامبر آمده و گفت: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! هیچ کار زشتی نیست که انجامش نداده باشم. آیا من توبه دارم؟

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: از پدر و مادرت هیچ کدام زنده هستند؟

گفت: پدرم.

فرمود: برو به او احسان کن.

وقتی که مرد برگشت، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: کاش مادرش زنده بود.[۳]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق: هر کس دوست دارد که خداوند عزّ و جلّ سکرات مرگ را به او تخفیف دهد، باید با اقربایش در ارتباط بوده و به پدر و مادرش نیکی نماید، پس اگر چنین بود، خداوند عزّ و جلّ سکرات مرگ را بر او آسان می‌سازد و در زندگیش هرگز دچار فقر نمی‌شود.[٤]

سخن اولیاء الله

جعفر آقای مجتهدی

أ: احترام به پدر و مادر و به کمک آنان شتافتن و موجبات رضایت قلبی آنان را فراهم ساختن باید در سرلوحه زندگانی ما قرار گیرد، زیرا بسیاری از گره‌های کور زندگی با دعای خیر پدر و مادر باز می‌شود.[٥]

---

۱. إرشاد القلوب ج۲/۴۴۴. (ترجمه سلگی ج۲/۳۸۹).

۲. کافی ج۲/۱۶۳.

۳. الزهد/۳۵.

٤. امالی طوسی/۴۳۲.

٥. در محضر لاهوتیان ج۲/۷۲.

ب: راز توفیق فرزندان، در احترام و اطاعت از پدران و مادران است. پدر و مادر خود را دوست داشته باشید تا خداوند شما را دوست داشته باشد و کمک‌تان کند.[۱]

اسائه به والدین

شاهد

یکی از دوست‌داران حاج شیخ رجب‌علی خیاط: من سعی داشتم به محضر شیخ راه پیدا کنم و در جلسات خصوصی‌اش حاضر شوم، ولی یا وقت نمی‌کردم و یا اجازه نمی‌داد تا اینکه یک روز در مسجد جامع، شیخ را دیدم و پس از سلام، از علّت راه نیافتن خود جویا شدم.

فرمود: اوّل پدرت را از خود راضی کن، بعد با شما صحبت می‌کنم.

شبانه به منزل پدر رفتم، به دست و پای او افتادم و با بوسه و عجز و التماس، رضایت پدر را تا این اندازه جلب کردم که گفت: خیالت راحت باشد.

شب بعد به منزل شیخ رفتم، فرمود: بارک الله! خوب آمدی! حالا پهلوی من بنشین.[۲]

خامسا: اهل‌بیت علیهم‌السلام

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق: برای هر چیزی اجر و ثوابی (متصور) است مگر اشکی که برای ما (اهل‌بیت علیهم‌السلام ریخته شده) باشد (که اجرش قابل تصور نیست).[۳]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق: هر کس برای حسین علیه‌السلام بیت شعری بگوید و خود گوینده بگرید و ۱۰ نفر را بگریاند، برای او و آن ۱۰ نفر بهشت می‌باشد و هر کس برای حسین علیه‌السلام بیتی بگوید و خود گوینده بگرید و ۹ نفر را بگریاند، برای او و آن ۹ نفر بهشت می‌باشد، (و همین‌طور حضرت می‌گفت تا اینکه فرمود:) هر کس برای حسین علیه‌السلام بیتی بگوید و خود گوینده بگرید (راوی می‌گوید: به گمانم حضرت اضافه فرمود:) یا خود را به گریه وادارد، برایش بهشت است.[٤]

شاهد

---

۱. همان.

۲. تندیس اخلاص/٤١.

۳. کامل الزیارات/١٠٦.

٤. همان.

۱ـ جماعتی از اصفهانی‌ها از جمله احمد بن نصر و محمّد بن علویه: در اصفهان یک نفر شیعه به نام عبد الرحمن بود. به او گفتند: چه چیز باعث شد که به امامت امام علی النقی علیه السلام قائل شدی؟!

گفت: چیزی را از وی مشاهده کردم که موجب شد به امامت او قائل شوم. من مردی فقیر، اما باجرأت و سخن‌دان بودم. سالی اهل اصفهان شکایتی داشتند و مرا با عده‌ای به سوی متوکل روانه کردند. رفتیم و به آن‌جا رسیدیم.

روزی نزد درِ قصر متوکل بودیم که دستور صادر شد تا امام علی النقی علیه السلام را احضار کنند. از کسانی که آن‌جا بودند پرسیدم: این شخصی که دستور صادر شده که آن را بیاورند، کیست؟

گفته شد: مردی علوی است که رافضی‌ها می‌گویند: او امام است. بعد گفتند: شاید متوکل او را احضار می‌کند تا به قتلش برساند.

با خود گفتم: از این‌جا نمی‌روم تا ببینم این شخصی را که می‌آورند، کیست.

ناگهان دیدم سوار بر اسب می‌آید و مردم نیز در راست و چپ او ایستاده‌اند و او را نظاره می‌کنند. وقتی که او را دیدم محبتش در قلبم افتاد و پیوسته دعا می‌کردم که خدا شرّ متوکل را از او دفع نماید.

همین‌طور از میان مردم عبور می‌نمود و به چپ و راست نگاه نمی‌کرد، فقط چشمش را به موهای گردن اسب دوخته بود و من هم پیوسته برای او دعا می‌کردم.

هنگامی که مقابل من رسید، رو به من کرد و فرمود: خدا دعایت را اجابت کند و عمرت را طولانی نماید و ثروت و فرزندت را زیاد گرداند.

عبد الرحمن می‌گوید: در این هنگام، از هیبت و جلالت او لرزه بر اندامم افتاد و در میان رفقایم بر زمین افتادم.

به من گفتند: چه شده است؟

گفتم: خیر است و به آن‌ها چیزی از ماجرا نگفتم.

بعد از آن به اصفهان برگشتیم و خدا به برکت دعای او درهای نیک‌بختی را به رویم گشود و ثروتمند شدم تا حدی که امروز ثروت درون خانه‌ام به غیر از ثروتی که در خارج خانه دارم، بالغ بر یک میلیون درهم می‌شود و خداوند ده فرزند به من عطا نموده است و اکنون هفتاد سال و اندی از عمرم می‌گذرد.

آری، من به امامت شخصی قائلم که از قلبم خبر داد و خدا دعایش را در مورد من اجابت کرد.[۱]

---

۱. الخرائج و الجرائح ج۱/۳۹۲. (ترجمه از جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم السلام/۳۱۶).

۲ـ سید علی الحسینی: من با گروهی از مؤمنین در جوار حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مجاور بودم. وقتی روز عاشورا فرا رسید یکی از یاران ما کتاب مقتل امام حسین علیه السلام را می‌خواند تا رسید به این روایت که: حضرت امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید: کسی که چشمانش در مصیبت امام حسین علیه السلام و لو به اندازه بال مگس، اشک بریزد خدا گناهانش را ولو به مقدار کف دریا باشد، می‌آمرزد.

در آن مجلس شخصی بود که دارای جهل مرکب بود و ادعای علم می‌کرد، ولی علم و دانشی نداشت. وی گفت: این حدیث صحیح نیست و عقل، چنین چیزی را نمی‌پذیرد.

درباره این موضوع بین ما قیل و قال‌هائی شد تا اینکه از آن مجلس پراکنده شدیم و آن شخص در تکذیب این حدیث، اصرار داشت.

آن مرد، آن شب در عالم خواب می‌بیند که گویا قیامت قیام کرده و مردم همه در یک زمین محشور شده‌اند. میزان‌ها نصب گردیده، صراط گسترده شده، محاسبات آماده‌اند، نامه‌های اعمال گشوده شده، دوزخ شعله‌ور گردیده و بهشت زینت شده است.

در آن میان، حرارت بر او شدید شده و شدیدا دچار عطش و تشنگی می‌شود، ولی آب نبود!! وقتی به طرف راست و چپ خود متوجه می‌شود، با حوضی فوق‌العاده عریض و طویل روبرو می‌گردد!

او می‌گوید: با خودم گفتم: این همان حوض کوثر است، بنا بر این درونش آبی سردتر از برف و شیرین‌تر از عسل می‌باشد.

ناگاه می‌بیند، دو مرد و یک زن که نور آنان بر خلائق می‌درخشد، در کنار آن حوض می‌باشند! و مع ذلک ایشان سیاه پوش و گریان و محزونند!

می‌گوید: اینان کیانند؟!

در جوابم می‌گویند: این شخص محمّد مصطفی و این آقا، امام علی مرتضی و این بانوی پاک، فاطمه زهرا صلّی اللّه علیهم اجمعین می‌باشد.

می‌پرسد: پس چرا لباس سیاه پوشیده و گریان و محزون هستند؟!

به او گفته می‌شود: آیا امروز روز عاشورا نیست که روز قتل امام حسین علیه السلام است؟! ایشان به این لحاظ محزون می‌باشند.

او می‌گوید: «من نزدیک حضرت زهرای اطهر سلام الله علیها رفتم و به او گفتم: ای دختر رسول خدا علیهما السلام! من عطشانم.

ناگاه آن حضرت با حالی خشمناک به من نگریست و فرمود: تو همانی که منکر ثواب و فضیلت گریه کردن در عزای فرزندم حسین علیه السلام و روح قلبم و نور چشمم، شهیدی که از روی ظلم و دشمنی کشته شد، می‌باشی؟ خداوند، قاتلان و ظالمان و کسانی که مانع آب آشامیدن وی شدند را لعنت کند!!

من با جزع و خوف از خواب بیدار شدم! و استغفار زیادی کرده و از تکذیب آن حدیث پشیمان شدم! آن‌گاه نزد رفقائی که با آنان بودم، آمده و پس از نقل خوابم توبه و انابه نمودم». [۱]

۳ـ محمد بن علی الباقر: جوانی یهودی زیاد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تند و تیز یافت. و چه بسا او را برای کاری می‌فرستاد، و چه بسا به همراه نامه‌ای به سوی قومی می‌فرستاد تا اینکه چند روزی او را ندید، پس سراغ او را گرفت.

کسی به ایشان عرض کرد: در یکی از آخرین روزهای عمرش او را ملاقات کردم (او آخرین روزهای عمرش را می‌گذرانَد).

پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه عدّه‌ای از یارانش به دیدن او رفت. پیامبر برکتی بود که هرگز با کسی صحبت نمی‌کرد مگر اینکه جوابش را می‌داد، پس فرمود: ای جوان!

جوان چشمانش را گشود و گفت: لبیک یا أبا القاسم صلی الله علیه و آله!

فرمود: بگو: شهادت می‌دهم به وحدانیت خدا و اینکه من محمد صلی الله علیه و آله رسول خدایم.

جوان نگاهی به پدرش کرد و چیزی نگفت.

سپس برای مرتبه دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله او را صدا زد و آن‌چه را در مرتبه اول به او گفته بود، فرمود.

جوان متوجه پدرش شد و چیزی نگفت.

برای مرتبه سوم پیامبر او را صدا زد.

جوان به طرف پدرش متوجه شد.

پدرش گفت: اگر می‌خواهی، بگو و اگر نمی‌خواهی، نگو.

گفت: «أشهد أن لا اله الّا اللّٰه و أنک رسول الله» و در همان‌جا مرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به پدرش فرمود: شما بیرون بروید، سپس به یارانش فرمود: او را غسل دهید و کفن کنید و با من بیایید تا بر او نماز بخوانیم، سپس در حالی که خارج می‌شد، می‌فرمود: سپاس خداوندی را که به وسیله من بنده‌ای را امروز از آتش جهنم رهایی بخشید. [۲]

سؤال: اگر کسی از نظر عقیده، هیچ مشکلی نداشته و تمام عقائدش کامل باشد، یعنی اصول دینش کامل و محبت اهل‌بیت علیهم السلام را هم در دل داشته باشد، اما از نظر اعمال، از پرونده سفیدی برخوردار نباشد، چنین فردی وضعیت دنیا و برزخ و قیامتش چگونه است؟

---

۱. بحار الأنوار ج۴۴/۲۹۳. (ترجمه از زندگانی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام/۳۱۴).

۲. مشکاة الانوار/۱۵۶. (ترجمه هوشمند و محمدی/۳۱۱).

جواب: با مراجعه به همه روایاتی که در این باب وارد شده، چنین می‌توان نتیجه گرفت که: از یک طرف خداوند چنین افرادی را با صرف نظر از اعمال زشتشان به خاطر اعتقادات و محبت به اهل‌بیتشان علیهم‌السلام دوست دارد، و از طرف دیگر چون فرد گنه‌کار، آلودگی ملکوتی دارد و در بهشت نیز هیچ نوع آلودگی راه ندارد و اینان برای ورود به بهشت باید اول پاک و تطهیر شوند، خداوند در ابتدای امر به وسیله دردها و گرفتاری‌های دنیا به تطهیر آنان می‌پردازد.

حال اگر میزان گناهان آنان کم‌تر از درد و عذاب‌های دنیوی بود، که نجات یافته و پاک و مطهر، وارد برزخ و سپس عالم قیامت می‌گردند، اما اگر با این امور تطهیر نشوند، آن وقت است که با سخت جان دادن و عذاب‌های بعد از مرگ، برای ورود به بهشت، آماده می‌گردند.

و اما مرحله سوم که قیامت است بدین قرار است که: آنانی که با درد و رنج و گرفتاری‌های دنیا و مرگ و برزخ، از معاصی، پاک نشده‌اند تا لحظه حساب‌رسی‌شان با درد و رنج و غم و ترس و اضطراب‌های قیامت هم‌چنان از گناهان، تطهیر می‌شوند تا هنگام حساب و کتابشان گردند .

روایات ما راجع به این لحظه از محشر به دو دسته تقسیم می‌گردند: برخی می‌گوید: همه شیعیان گنه‌کار پس از گذراندن درد و گرفتاری‌های دنیا و مرگ و برزخ و قیامت، با شفاعت پیامبر و اهل‌بیت علیهم‌السلام و خوبان، مورد عفو خداوند قرار گرفته و به سوی بهشت برین الهی روانه می‌گردند که ظاهرا تعداد این روایات بیشتر از روایات گروه دیگر بوده و اکثر علماء نیز این نظر را پذیرفته‌اند.

و اما بر اساس روایات دسته دوم: این افراد بر اساس میزان گناهان باقی‌مانده خویش به طبقه اول جهنم که عذاب‌هایش از سایر طبقات آن کم‌تر است وارد می‌گردند و سپس با شفاعت و یا اتمام دوران محکومیت به جمع بهشتیان می‌پیوندند.[1]

حرف آخر: حال که این چند مطلب، روشن شد و دانستیم که تعریف و هدف از سیر و سلوک و انواع آن چیست و این راه سختی‌های فراوانی داشته و با لطف خداوند است که آسان می‌شود و اینکه ولو یک قدم هم شده باید برداشت تا در آن جهان از حسرت زدگان نباشیم و جایگاه استاد اخلاق و زمان نیاز به او چیست و کجاست، دیگر باید بدانیم که چه باید انجام دهیم.

ممکن است ما آن‌طور که شایسته و بایسته است همچون مردان حق، در صراط سلوک الی الله، مقاوم و استوار نباشیم و به علل مختلف، تقصیراتی از ما سر بزند، اما این را هم باید دانست که برای گرفتار نشدن در دام یأس و ناامیدی و رهایی از کید و حیله دشمن همیشگی‌مان شیطان، باید در کنار سعی و تلاش و

---

۱ . برای مطالعه بیشتر به کتاب «اسرار دعا»ی مؤلّف رجوع گردد.

مجاهدت و نگران بودنمان، به برخی اعمال که چندان هم سخت نیست، اما آثار عجیب و بابرکتی دارد، توجه نموده و به وسیله آن‌ها تا حدی نواقص معنویمان را جبران نماییم و منتظر بمانیم که خداوند به خاطر لطف خود و کوشش و سعی و مجاهدت و نگرانی ما و انجام این‌گونه اعمال، ما را نیز از قید عالم ماده و رذائل نجات بخشیده و به سِلک دوستان و اولیاء خویش درآورد.

خاتمه

الـهـی بـی‌پنـاهـــان را پناهـی / بسوی خستـــه حـالان کن نگـاهـــی
چـه کـم گـردد ز سلطان گـر نوازد / گـدائی را ز رحـــــمت گاه گـاهـــی
الـهـی تکـیه بـر لطـف تو کـردم / که جـــز لطفـت ندارم تکیه گاهـــی
مـرا شـــرح پریشانی چـه حـاجت / کـــه بـر حـــال پریشانـم گـواهـــــی
دل سـرگشتـه‌ام را رهـنـما بـاش / کـه دل بـی‌رهنـــما افتد به چـاهـــی
نـهـاده سـر بـخـــاک آسـتـانـت / گـــدائی دردمنــدی عــــذرخواهـــــی
امیـد لطف و بخشش از تـو دارد / اسیـری شـــرمساری رو سیاهـــــی
تهیـدستـی کـــه با اشک ندامت / ز پـــا افـــتاده از بـار گناهــــــی
گرفتـــم دامـــن بخـشنـده‌ای را / که بخـــشد از کـرم کوهی به کاهـــــی
رحـیمی چـاره ســازی بی‌نیازی / کـــریمـــی دلـنوازی دادخـــواهــــــی
خوشا آن کس که بندد با تـو پیوند / خوشـا آن دل کـــه دارد با تـو راهـــــی
مـــران از آستــانـت بـــی‌نـوا را / کـه دیگـــر در بساطـم نیست آهــــی
مقـام و عـزّ و جاهـت چون ستایم / کـه بـرتـــر از مقـام عــزّ و جـاهـــــی
فـــنا کـی دولـت ســرمـد پذیرد / کـــه اقلیم بقـــا را پــــادشاهــــــی
ز نخـــل رحـمت بـــی‌انتهایت / بیـفکـن سایـه بـر روی گیاهـــــــی
به آب چشمَـِت لطـفت فـرو شوی / اگـر ســـر زد خـطائـی اشتبـاهـــــی
مـــران یـا رب ز درگـاهت رسـا را / پنـــاه آورده سویت بـی‌پنـــاهـــــی

و السلا م علی من اتبع الهدی

اللهم صل علی محمد و آل محمد

قم، چهارم رمضان المبارک ۱۴۳۴ هجری قمری

التماس دعا

فهرست منابع

۱. قرآن کریم

۲. الإحتجاج، طبرسی، أبو منصور احمد بن علی، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق، ۱ج.

۳. إرشاد القلوب، دیلمی، حسن بن أبی الحسن، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ق، ۲ج در ۱مجلد،

۴. الإستبصار، شیخ طوسی، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ ق، ۴ج.

۵. أعلام الدین، دیلمی، حسن بن أبی الحسن، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ق، ۱ج.

۶. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۷ ش، ۱ج.

۷. الأمالی، شیخ صدوق، انتشارات کتاب‌خانه اسلامیه، ۱۳۶۲ ش، ۱ج.

۸. الأمالی، شیخ طوسی، انتشارات دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ ق، ۱ج.

۹. آداب راز و نیاز به درگاه بی‌نیاز (ترجمه عدة الداعی)، نائیجی، محمدحسین، انتشارات کیا، تهران، ۱۳۸۱ ش، ۱ج.

۱۰. آقا شیخ مرتضای زاهد، سیف‌الهی، محمدحسن، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۹ ش، ۱ج.

۱۱. بحار الأنوار، علامه مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق، ۱۱۰ج.

۱۲. برکات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف (خلاصه العبقری الحسان)، معلم، سید جواد، انتشارات منتظران ظهور، مشهد، ۱۳۷۹ ش، ۱ج.

۱۳. برگی از دفتر آفتاب، باقی‌زاده، رضا، دفتر نشر مشهور، قم، ۱۳۷۸ ش، ۱ج.

۱۴. برنامه سلوک در نامه‌های سالکان، شیروانی، علی، انتشارات دار الفکر، قم، ۱۳۷۸ ش، ۱ج.

۱۵. بزرگان رامسر، سمامی حائری، محمد، چاپ‌خانه قیام، قم، ۱۳۶۱ ش.

۱۶. البلد الأمین، عاملی کفعمی، ابراهیم بن علی، چاپ سنگی، ۱ج.

۱۷. تاریخ گزیده، مستوفی قزوینی، حمد الله بن أبی بکر، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش. ۱ج.

۱۸. تحف العقول، حرانی، حسن بن شعبه، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق، ۱ج.

۱۹. تذکرة المتقین، بهاری همدانی، شیخ محمد، انتشارات نور فاطمه سلام‌الله‌علیها، تهران، ۱۳۶۱ ش، ۱ج.
۲۰. ترجمه احتجاج، جعفری، بهراد، اسلامیه، تهران، ۱۳۸۱ ش، ۲ج.
۲۱. ترجمه ارشاد القلوب، سلگی نهاوندی، علی، ناصر، قم، ۱۳۷۶ ش، ۲ج.
۲۲. ترجمه اصول کافی، کمره‌ای، محمدباقر، انتشارات اسوه، قم، ۱۳۷۵ ش، ۶ج.
۲۳. ترجمه امالی صدوق، کمره‌ای، محمدباقر، اسلامیه، تهران، ۱۳۷۶ ش، ۱ج.
۲۴. ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی، سید محمدباقر، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴ ش، ۲۰ج.
۲۵. ترجمه خصال، کمره‌ای، محمدباقر، انتشارات کتابچی، تهران، ۱۳۷۷ ش، ۲ج.
۲۶. ترجمه دار السلام (نوری)، کمره‌ای، محمدباقر، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ ش، ۴ج در ۲مجلد.
۲۷. ترجمه مشکاة الانوار، هوشمند، مهدی و محمدی، عبد الله، دار الثقلین، قم، ۱۳۷۹ ش، ۱ج.
۲۸. ترجمه مصادقة الاخوان، خراسانی کاظمی، سید علی، کرمانی، قم، ۱۴۰۲ ق، ۱ج.
۲۹. ترجمه معانی الأخبار، محمدی شاهرودی، عبد العلی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ ش، ۲ج.
۳۰. ترجمه من لا یحضره الفقیه، غفاری، علی اکبر، نشر صدوق، تهران، ۱۳۶۷ ش، ۶ج.
۳۱. ترجمه و شرح کشف الغمة، زواره‌ای، علی بن حسین، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۸۲ ش، ۳ج.
۳۲. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، چاپ‌خانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ق، ۲ج.
۳۳. تفسیر المحیط الأعظم و البحر الخضم، آملی، سید حیدر، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۲۲ ق، ۴ج.
۳۴. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام، امام حسن عسکری علیه‌السلام، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قم، ۱۴۰۹ ق، ۱ج.
۳۵. تفسیر قمی، قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، مؤسسه دار الکتاب، قم، ۱۴۰۴ ق، ۲ج.
۳۶. التمحیص، اسکافی، محمد بن همام، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قم، ۱۴۰۴ ق، ۱ج.
۳۷. تندیس اخلاص، محمدی ری شهری، محمد، انتشارات دار الحدیث، ۱۳۷۶ ش، ۱ج.

۳۸. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش، ۱۰ج.

۳۹. ثواب الأعمال، شیخ صدوق، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۶۴ ش، ۱ج.

۴۰. جامع الأخبار، شعیری، تاج‌الدین، انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۳ ش، ۱ج.

۴۱. جرعه‌های جان‌بخش، گلی زواره، غلام‌رضا، مؤسسه فرهنگی ـ انتشاراتی حضور، قم، ۱۳۷۷ ش، ۱ج.

۴۲. الجعفریات (الأشعثیات)، کوفی، محمد بن محمد بن اشعث، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران، ۱ج.

۴۳. جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم‌السلام (ترجمه الخرائج و الجرائح)، محرمی، غلام‌حسن، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۸ ش، ۱ج.

۴۴. چهره درخشان قمر بنی هاشم أبو الفضل العباس علیه‌السلام جلد اول، ربانی خلخالی، علی، موسسه فرهنگی ثقلین، قم، ۱۳۷۴ ش، ۱ج.

۴۵. چهره درخشان قمر بنی هاشم أبو الفضل العباس علیه‌السلام (جلد دوم و سوم)، ربانی خلخالی، علی، انتشارات مکتب الحسین علیه‌السلام، قم، از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰ ش، ۲ج.

۴۶. حدیقة الشیعه، مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۷ ش، ۲ج.

۴۷. خاطرات، بهشتی، سید جواد، مرکز فرهنگی درس‌هائی از قرآن، تهران، ۱۳۸۰ ش، ۲ج.

۴۸. الخرائج و الجرائح، راوندی، قطب الدین، مؤسسه امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قم، ۱۴۰۹ ق، ۳ج.

۴۹. خزائن، نراقی، ملا احمد، مؤسسه انتشارات قیام، قم، ۱۳۸۰ ش، ۱ج.

۵۰. خزینة الجواهر فی زینة المنابر، نهاوندی، شیخ علی‌اکبر، کتاب فروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۶۴ ش، ۱ج.

۵۱. الخصال، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ق، ۲ج در ۱مجلد.

۵۲. دار السلام، عراقی میثمی، محمود، اسلامیه، تهران، ۱۳۷۳ ق، ۱ج.

۵۳. داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم علیهم‌السلام (ترجمه قصص الانبیاء جزائری)، عزیزی، یوسف، انتشارات هاد، تهران، ۱۳۸۰ ش، ۱ج.

۵۴. داستان‌های شگفت، دستغیب، سید عبد الحسین، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳ ش، ۱ج.

۵۵. داستان‌های شنیدنی از چهارده معصوم علیهم‌السلام، محمدی اشتهاردی، محمد، ۱ج.

۵۶. داستان‌هایی از علماء، خاتمی، علی‌رضا، انتشارات مهدی‌یار، قم، ۱۳۷۹ ش، ۱ج.

۵۷. داستان‌هایی از فقرایی که عالم شدند، میرخلف زاده، علی، ۱ج.

۵۸. داستان‌هایی از مردان خدا، میرخلف زاده، علی، ۱ج.

۵۹. در آسمان معرفت، حسن‌زاده، حسن، (گرد آورنده بدیعی، محمد)، انتشارات تشیع، قم، ۱۳۷۵ ش، ۱ج.

۶۰. در کوی بی‌نشان‌ها، کرمی‌نژاد، مصطفی، انتشارات نهاوندی، قم، ۱۳۷۹ ش، ۱ج.

۶۱. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)، رخشاد، محمدحسین، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۹ ش، ۱ج.

۶۲. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب سوم(۵۰۰ نکته)، رخشاد، محمدحسین، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۷ ش، ۱ج.

۶۳. در محضر علامه طباطبایی(۷۲۷ پرسش و پاسخ)، رخشاد، محمدحسین، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۸ ش، ۱ج.

۶۴. در محضر لاهوتیان، مجاهدی، محمدعلی، مؤسسه انتشاراتی لاهوت، تهران، ۱۳۸۷ ش، ۲ج.

۶۵. دریای عرفان، هاشمیان، هادی، مؤسسه فرهنگی طه، ۱ج.

۶۶. الدعوات، قطب الدین راوندی، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۰۷ ق، ۱ج.

۶۷. رساله لب اللباب، علامه حسینی تهرانی، سید محمدحسین، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۹ ق، ۱ج.

۶۸. رساله لقاء الله، ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا، انتشارات آل علی، ۱۳۸۲ ش، ۱ج.

۶۹. روزنه‌هایی از عالم غیب، خرازی، سید محسن، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۷ ش، ۱ج.

۷۰. رهنمودهای اخلاقی علماء و بزرگان، عسکری، فاطمه، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۹ ش، ۱ج.

۷۱. ریاحین الشریعه، محلاتی، ذبیح الله، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۵ج.

۷۲. زبدة القصص، میرخلف زاده، علی، ۱ج.

۷۳. زندگانی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام (ترجمه جلد ۴۴ بحار الانوار)، نجفی، محمدجواد، اسلامیه، تهران، ۱۳۶۲ ش، ۱ج.

۷۴. زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام(ترجمه جلد ۴۷ بحار الانوار)، خسروی، موسی، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۸ ق، ۱ج.

۷۵. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، انصاری، مرتضی، کنگره شیخ انصاری، قم، ۱۳۷۳ ش، ۱ج.

۷۶. الزهد، اهوازی، حسین بن سعید، چاپ سید أبو الفضل حسینیان، ۱۴۰۲ ق، ۱ج.

۷۷. سنن النبی، علامه طباطبائی، سید محمدحسین، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۶ ق، ۱ج.

۷۸. سوخته، هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، تهران، ۱۳۸۶ ش، ۱ج.

۷۹. سیری در آفاق، حیدری کاشانی، حسین، اعتماد، قم، ۱۳۸۴ ش، ۱ج.

۸۰. سیمای فرزانگان، مختاری، رضا، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۷ ش، ۱ج.

۸۱. شب مردان خدا، ضیاء آبادی، سید محمد، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۳ ش، ۱ج.

۸۲. شهاب شریعت، رفیعی، علی، کتاب‌خانه عمومی حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۳ ش، قم، ۱ج.

۸۳. صحیفة الرضا علیه السلام، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، انتشارات کنگره جهانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۱۴۰۶ ق، ۱ج.

۸۴. صحیفه نور، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۱ ش.

۸۵. صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۸۵ ش، ۲۲ج.

۸۶. طبیب دل‌ها، حسن‌زاده، صادق، انتشارات استاد احمد مطهری، ۱۳۷۹ ش، ۱ج.

۸۷. عاقبت به خیران عالم، عبد اللهی، علی‌محمد، ۲ج.

۸۸. العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، علامه نهاوندی، علی‌اکبر، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۸ ش، ۹ج.

۸۹. عدة الداعی، حلی، ابن فهد، دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ ق، ۱ج.

۹۰. عطش، هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، ۱۳۸۳ ش، تهران، ۱ج.

۹۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، انتشارات مکتبة الداوری، قم، ۱ج.

۹۲. عوالی اللآلی، احسائی، ابن أبی جمهور، انتشارات سید الشهداء علیه السلام، قم، ۱۴۰۵ ق، ۴ج.

۹۳. عیون أخبار الرضاعلیه‌السلام، شیخ صدوق، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق، ۲ج در ۱مجلد،

۹۴. الغارات، ثقفی، ابراهیم بن محمد، مؤسسه دار الکتاب، قم، ۱۴۱۰ ق، ۱ج.

۹۵. غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق، ۱ج.

۹۶. غم عشق، شوشتری، عبد القائم، طوبای محبت، قم، ۱۳۸۸ ش، ۱ج.

۹۷. فقه الرضاعلیه‌السلام، علی بن موسی الرضاعلیهماالسلام، انتشارات کنگره جهانی امام علی بن موسی الرضاعلیهماالسلام، مشهد، ۱۴۰۶ ق، ۱ج.

۹۸. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱ج.

۹۹. الفوائد الرضویه‌علیه‌السلام فی احوال علماء المذهب الجعفریه‌علیه‌السلام، قمی، شیخ عباس، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵ ش، ۲ج.

۱۰۰. فیضی از ورای سکوت، دلاور تهرانی، مسعود، مسعود، ۱ج.

۱۰۱. قرب الإسناد، حِمیَری قمی، عبد الله بن جعفر، انتشارات کتاب‌خانه نینوی، تهران، ۱ج.

۱۰۲. قصص الأنبیاء، راوندی، قطب الدین، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی‌علیه‌السلام، ۱۴۰۹ ق، ۱ج.

۱۰۳. قصص الأنبیاء یا قصص قرآن (ترجمه قصص الانبیاء جزائری)، مشایخ، فاطمه، انتشارات فرحان، تهران، ۱۳۸۱ ش، ۱ج.

۱۰۴. قصص العلماء، تنکابنی، میرزا محمد، کتاب فروشی اسلامیه، تهران، ۱ج.

۱۰۵. کاشف الاستار در ترجمه جامع الاخبار، خویدکی، شرف‌الدین، کتاب فروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ ق، ۱ج.

۱۰۶. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش،۸ج.

۱۰۷. کتاب المزار، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق، ۱ج.

۱۰۸. کرامات العلویه‌علیه‌السلام، میرخلف زاده، علی، انتشارات مهدی‌یار، قم، ۱۳۷۸ ش، ۱ج.

۱۰۹. کرامات مرعشیه، رستمی چافی، علی، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۸۰ ش، ۱ج.

۱۱۰. کرامات معصومیه‌سلام‌الله‌علیها (۳۰۰ کرامت)، مهدی‌پور، علی‌اکبر، ۱ج.

۱۱۱. کرامات الحسینیه‌علیه‌السلام، میرخلف زاده، علی، انتشارات مهدی‌یار، قم، ۱۳۷۹ ش، ۲ج.

۱۱۲. کرامات الفاطمیةسلام‌الله‌علیها، میرخلف زاده، علی،

۱۱۳. کشف الغمة فی معرفة الأئمةعلیهم‌السلام، اربلی، علی بن عیسی، بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق، ۲ج.

۱۱۴. الکشکول، شیخ بهائی، اعلمی، بیروت، ۱۴۰۳ ق، ۳ج.

۱۱۵. الکلام یجر الکلام، زنجانی، سید احمد، انتشارات حق مبین، قم، ۱۳۶۸ ش، ۲ج در ۱مجلد.

۱۱۶. کنز الفوائد، کراجکی، أبو الفتح، انتشارات دار الذخائر، قم، ۱۴۱۰ ق، ۲ج.

۱۱۷. کنز العمال، متقی هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۶ج.

۱۱۸. الکنی و الالقاب، محدث قمی، شیخ عباس، جامعه مدرسین (دفتر نشر اسلامی)، قم، ۱۴۲۹ ق، ۱ج.

۱۱۹. گزیده کافی، بهبودی، محمدباقر، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ ش، ۳ج.

۱۲۰. اللهوف، سید علی بن موسی بن طاوس، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۴۸ ش، ۱ج.

۱۲۱. المؤمن، اهوازی، حسین بن سعید، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۰۴ ق، ۱ج.

۱۲۲. مجموعة ورام، ورام بن أبی فراس، انتشارات مکتبة الفقیه، قم، ۲ج در ۱مجلد.

۱۲۳. المحاسن، برقی، احمد بن محمد بن خالد، دار الکتب الإسلامیة، قم، ۱۳۷۱ ق، ۱ج.

۱۲۴. المحجة البیضاء فی تهذیب الأحیاء، فیض کاشانی، ملا محسن، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق،۸ج در ۴مجلد.

۱۲۵. مرآة العقول، علامه مجلسی، محمدباقر، دار الکتب الاسلامیه، تهران، از ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۹ ش، ۲۶ج.

۱۲۶. مردان علم در میدان عمل، حسینی، سید نعمت الله، ۸ج.

۱۲۷. مستدرک الحاکم، نیشابوری، محمد بن محمد، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ق، ۴ج.

۱۲۸. مستدرک الوسائل، محدث نوری، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ق، ۱۸ج.

۱۲۹. مسکن الفؤاد، شهید ثانی، کتاب‌خانه بصیرتی، قم، ۱ج.

۱۳۰. مصادقة الإخوان، شیخ صدوق، چاپ لیتوگرافی کرمانی، قم، ۱۴۰۲ ق، ۱ج.

۱۳۱. مصباح الشریعة، امام صادق علیه السلام، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ق، ۱ج.

۱۳۲. مصباح المتهجد، شیخ طوسی، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ ق، ۱ج.

۱۳۳. معاد شناسی، حسینی طهرانی، سید محمدحسین، نور ملکوت قرآن، مشهد، ۱۴۲۷ ه. ق، ۱۰ج.

۱۳۴. معانی الأخبار، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۱ ش، ۱ج.

۱۳۵. مکارم الأخلاق، طبرسی، رضی الدین حسن بن فضل، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ق، ۱ج.

۱۳۶. منازل الآخرة، محدث قمی، شیخ عباس، انتشارات اشکذر، تهران، ۱۳۹۰ ش، ۱ج.

۱۳۷. مناقب آل أبی طالب علیهم‌السلام، مازندرانی، ابن شهر آشوب، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ ق، ۴ج.

۱۳۸. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، مجمع البحوث الإسلامیة، ۱۴۱۲ ق، مشهد، ۱۵ج.

۱۳۹. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ق، ۴ج.

۱۴۰. مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف (ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار)، دوانی، علی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۸ ش، ۱ج.

۱۴۱. نجم الثاقب، نوری طبرسی، میرزا حسین، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۴ ش، ۲ج.

۱۴۲. نردبان آسمان، اسدی، اکبر، ۱ج.

۱۴۳. نشان از بی‌نشان‌ها، مقدادی، علی، نشر جمهوری، تهران، ۱۳۸۶ ش، ۲ج.

۱۴۴. نماز خوبان، احمد پور ترکمانی، علی، مؤ سسه فرهنگی انتشاراتی مشهور، ۱ج.

۱۴۵. نهج البلاغه (نسخه صبحی صالح)، امام علی بن أبی طالب علیه‌السلام، انتشارات دار الهجره، قم. ۱ج.

۱۴۶. وسائل الشیعة، عاملی، شیخ حر، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۰۹ ق، ۲۹ج.

۱۴۷. هزار و یک کلمه، علامه حسن‌زاده آملی، حسن، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱ ش، ۶ج.

۱۴۸. هزار و یک نکته، علامه حسن‌زاده آملی، حسن، رجاء، تهران، ۱۳۶۵ ش، ۱ج.